

بررسی‌ای از عهدجدید- رساله دوم قرن‌تین

دلگرم باشید

خدا قادر است مشکلات شما را به پیروزی مبدل سازد

وارن دبلیو. ویرزبی

مطیع باشید

نویسنده: وارن ویرزبی

این کتاب ترجمه‌ای است از کتاب

Be Obedient

By: Warren W. Wiersbe

که با اجازه رسمی ناشر متن انگلیسی منتشر می‌گردد

Published by:

Cook Communicatons Ministries International

4050 Lee Vane View, Colorado Springs,

Colorado 80918, U.S.A

مترجم: امیر ادیب یزدی

ویراستار: سارو خاچیکی

Copyright 2004 by Cook Communications

All Right Reserved

حق چاپ محفوظ است

فهرست مندرجات

۵	پیشگفتار نویسنده
۷	فصل اول: آغازی نوین (پیدایش ۱۱: ۲۷-۹: ۱۲)
۲۱	فصل دوم: خشکسالی، گله‌داری، درگیری (پیدایش ۱۲: ۱۰-۱۳: ۱۸)
۳۵	فصل سوم: غلبه ایمان (پیدایش ۱۴)
۴۹	فصل چهارم: شب تاریک روح انسان (پیدایش ۱۵)
۶۱	فصل پنجم: خطر راه‌های فرعی (پیدایش ۱۶)
۷۳	فصل ششم: چه چیز در یک اسم وجود دارد؟ (پیدایش ۱۷)
۸۷	فصل هفتم: چنانکه از میان آتش (پیدایش ۱۸ و ۱۹)
۱۰۳	فصل هشتم: ابراهیم در مقام همسایه (پیدایش ۲۰؛ ۲۱: ۲۲-۳۴)
۱۱۷	فصل نهم: «زمانی برای گریه، زمانی برای خنده» (پیدایش ۲۱: ۱-۲۱؛ غلاطیان ۴: ۲۱-۳۱)
۱۲۹	فصل دهم: بزرگترین آزمایش ابراهیم (پیدایش ۲۲)
۱۴۳	فصل یازدهم: عروس می‌آید! (پیدایش ۲۴)

- ۱۵۷ فصل دوازدهم: «زمانی برای مرگ»
(پیدایش ۲۳؛ ۲۵: ۱-۱۱)
- ۱۷۱ سؤالاتی برای کمک به مطالعه

پیشگفتار نویسنده

در دنیای فاقد امنیت و ثبات باید بیاموزیم که با ایمان زندگی کنیم، در غیر اینصورت زندگی‌مان از هم می‌پاشد. این واقعیت در مورد همه ما ایمانداران، چه پیر و چه جوان، چه قدیمی و چه جدید، صدق می‌کند.

زیستن با ایمان یعنی اطاعت از کلام خدا علی‌رغم احساسات، اوضاع و شرایط اطراف ما؛ یعنی پیروی از حقیقت خدا بدون توجه به مشکلات و غم‌های روزانه، با این آگاهی که خدا نقشه عالی خود را توسط ما عملی می‌سازد. *زیستن با ایمان یعنی زیستن بر طبق وعده‌ها و نه بر پایه توضیحات.*

ابراهیم و ساره در "مدرسه ایمان" نمونه‌های خوبی از خود بر جای گذاشتند، و ما در حین مطالعه پیدایش ۱۲-۲۵، درباره زندگی آنان خواهیم آموخت؛ و اینکه چگونه می‌توان ایمان را در عمل فرا گرفت. «با ایمان بود که ابراهیم..... اطاعت کرد» (عبرانیان ۱۱:۸). اگر می‌خواهید ایمانتان رشد کند، مطیع باشید!

به هنگام نوشتن این کتاب، من و همسر در آزمایشی غیرمنتظره و دردناک قرار گرفتیم. اما وقتی به دعا و تفکر در کلام خدا پرداختیم، از اطمینان و آرامشی برخوردار شدیم که خدا وقتی کسی به او اعتماد می‌کند، به وی می‌بخشد. در نتیجه اکنون ایمان ما قوی‌تر شده است.

شاید ایمان شما نیز در حین مطالعه کتاب "مطیع باشید"، مورد آزمایش قرار گیرد؛ اما نترسید! سخنان ایوب را به یاد آرید که گفت: «او طریقی را که می‌روم می‌داند و چون مرا می‌آزماید، مثل طلا بیرون می‌آیم» (ایوب ۲۳:۱۰).

وارن ویرزبی

آغازی نوین

(پیدایش ۱۱:۲۷-۱۲:۹)

«اگر در سیارات دیگر موجوداتی ساکن می‌بودند، در آن صورت از کره زمین به‌عنوان تیمارستان برای بیماران روانی‌شان استفاده می‌کردند.»

در این طنز جرج برنارد شاو^۱، واقعیت غمگینی نهفته است مبنی بر اینکه دنیای ما دنیای آشفته‌ای است و به‌نظر هم نمی‌رسد که اوضاع آن در حال بهبودی باشد. راستی، مشکل کار در کجا است؟ پاسخ این پرسش را باید در پیدایش، نخستین کتاب کتاب‌مقدس جستجو کرد. شکست و ناکامی بشر یکی پس از دیگری را می‌توان در یازده فصل اول پیدایش، بجز دو فصل نخست، مشاهده کرد، شکست و ناکامی که تا به امروز نیز ادامه دارد.

آدم و حوا از فرمان خدا سرپیچی کردند و از بهشت اخراج شدند (فصل ۳). قائن برادر خود هابیل را کشت (فصل ۴). بشر به قدری در فساد و گناه افتاد که خداوند به‌وسیله طوفانی زمین را از لوث وجود آنها پاک کرد (فصل ۶-۸). نوح در حال مستی در انتظار پسرش حام عریان شد (فصل ۹). مردم در مخالفت با خدا برای خود شهر و برجی بلند ساختند؛ و خدا مجبور شد با ایجاد اغتشاش در میان آنها به این یاغیگری پایان دهد (فصل ۱۰).

ناطاعتی، قتل، فریب، مستی، عریانی و لجام‌گسیختگی در این دوره و زمانه مد روز شده است. اینطور نیست؟

^۱ George Bernard Shaw

اگر شما خدا بودید با این مردان و زنان گناهکار که به صورت خود آفریده‌اید چه می‌کردید؟ احتمالاً آنها را از بین می‌بردید. اما خدا این کار را نکرد. او مردی را به اتفاق همسرش فرا خواند تا خانه خود را ترک کرده، به سرزمینی نوین بروند، چرا که خدا فرموده بود برای انسان آغازی نوین به ارمغان خواهد آورد. برگزیده شدن ابراهیم و ساره توسط خدا و اطاعت کامل آنها، سرانجام باعث به ظهور رسیدن قوم اسرائیل، کتاب مقدس و سرانجام نجات‌دهنده بشر یعنی عیسی مسیح گردید. راستی، اگر ابراهیم و ساره به خدا اطمینان نمی‌کردند، ما امروز در چه وضعی می‌بودیم؟

حال بیایید به بررسی عواملی بپردازیم که در زندگی و تجربیات آنان نقش داشته‌اند.

۱- دعوت (پیدایش ۱۲:۱)

زمان دعوت خدا. نجات از گناه زمانی صورت می‌گیرد که خدا به فیض خود گناهکار را فرا می‌خواند و او نیز متقابلاً با ایمان پاسخ مثبت می‌دهد (افسیان ۸:۲ و ۹، دوم تسالونیکیان ۲:۱۳ و ۱۴). خدا ابراهیم را زمانی که در شهر اور کلدانیان بود (پیدایش ۱۱:۲۸ و ۳۱؛ ۱۵:۷؛ نحیا ۷:۹) از دنیای بت‌پرستش فرا خواند (یوشع ۲۴:۲). این شهر به "نانار"، خدای ماه وقف شده بود. ابراهیم خدای حقیقی را نمی‌شناخت و کاری هم نکرده بود که لیاقت شناختن خدا را داشته باشد، ولی خدا به فیض خود او را فرا خواند. «شما نبودید که مرا برگزیدید، بلکه من شما را برگزیدم» (یوحنا ۱۵:۱۶).

وقتی خدا ابراهیم را خواند او هفتاد و پنج سال داشت. پس سن مانعی بر سر راه ایمان نیست. او به مدت صد سال به خدا اعتماد کرد (پیدایش ۷:۲۵)؛ و از تجربیات او است که ما امروز یاد می‌گیریم

چگونه با ایمان قدم برداریم و به گونه‌ای زندگی کنیم که خدا خشنود شود.

ابراهیم با خواهر ناتنی خود ساره ازدواج کرده بود (۱۲:۲۰) و تا به آن روز فرزندی نداشتند، با این اوصاف خدا آنها را بکار برد تا قوم بزرگی را پایه‌گذاری کنند. «او (ابراهیم) را دعوت نمودم و او را برکت داده، کثیر گردانیم» (اشعیا ۵۱:۲). چرا خدا برای چنین کار مهمی، زوجی را فرامی‌خواند که شرایط لازم را ندارند؟ پولس جواب آن را در اول قرن‌تین فصل اول آیا ۲۶ تا ۳۱ می‌دهد.

خدا زمانی ابراهیم را فرامی‌خواند که مردم از خدای حقیقی روی برنافته، از او غافل بودند. شرح این سیر قهقرایی را می‌توان در رومیان ۱:۱۸-۳۲ مشاهده کرد. مردم در اصل خدا را می‌شناختند ولی او را جلال نمی‌دادند و برای برکاتی که به رایگان نصیب آنها کرده بود سپاسگزار نبودند. آنها بت‌ها را جانشین خدای حقیقی و زنده کرده بودند. بت‌پرستی، آنها را به فساد اخلاقی و هرزگی سوق داده بود؛ و چیزی نگذشت که مردم بی‌خدا به قدری فاسد شدند که خدا آنها را طرد کرد (آیات ۲۴، ۲۶ و ۲۸). در آن زمان خدا ابراهیم را برگزید تا آغازی نوین بوجود آورد.

چگونگی دعوت خدا. «خدای نولجلال بر پدر ما ابراهیم ظاهر شد» (اعمال ۲:۷). در تمام کتاب مقدس چگونگی ملاقات خدا با ابراهیم توضیح داده نشده اما واضح است که این نخستین ملاقات خدا با ابراهیم بود. در کتاب پیدایش هفت‌بار خدا با ابراهیم ملاقات می‌کند. بطالت و حماقت بت‌پرستی در "اور" را خدا توسط مکاشفه پرچالش به ابراهیم نشان داده بود. کیست که پس از ملاقات با خدای زنده بخواهد بتی بی‌جان و مرده را پرستش کند! اول تسالونیکیان ۱:۹ و ۱۰ و دوم قرن‌تین ۴:۶ این تجربه نجات را شرح می‌دهند.

ولی خدا نه فقط به ابراهیم ظاهر شد بلکه با وی سخن نیز گفت و این "سخن" معجزه ایمان را سبب شد. «ایمان از شنیدن است و شنیدن از کلام خدا» (رومیان ۱۰: ۱۷). خدا ابراهیم را فرا خواند تا خود را از فساد اطرافش جدا سازد، و او نیز با ایمان اطاعت کرد (عبرانیان ۸: ۱۱). ایمان حقیقی روی کلام خدا بنا شده است و به اطاعت منجر می‌شود. خدا نمی‌توانست ابراهیم و ساره را برکت دهد مگر اینکه آنها نخست در جایگاهی که خدا برایشان در نظر داشت قرار می‌گرفتند (دوم قرن‌تیاں ۶: ۱۴-۱۷: ۱).

هر چند اشخاص گناهکار این دوره و زمانه نمی‌توانند مانند ابراهیم و ساره مکاشفه‌ای مستقیم دریافت کنند که نمایانگر جلال خدا است، ولی می‌توانند جلال او را در زندگی ایمانداران ببینند (متی ۵: ۱۶) و زمانی که قوم خدا به دیگران شهادت می‌دهند می‌توانند کلام خدا را که بر پایه ایمان بنا شده است از دهان ایشان بشنوند. خدا با ابراهیم مستقیم سخن گفت، اما امروز ما حقیقت نجات را از دهان شاهدان خدا می‌شنویم (اعمال ۱: ۸).

دلیل دعوت خدا. چرا خداوند، ابراهیم و ساره را برگزید؟ به سه دلیل. خدا به سبب محبتی که داشت، به فکر نجات آنها بود، بنابراین جلالش را ظاهر ساخت و وعده فیض‌بخش خود را شامل حال آنها ساخت. خدا نه تنها به فکر نجات آنها بود بلکه در ورای آن، می‌خواست تمام دنیا را نیز برکت دهد. برای این منظور او فرزند خود را از طریق قوم اسرائیل به دنیا فرستاد. مسیح برای گناه جهانیان مصلوب شد (اول یوحنا ۲: ۲؛ ۴: ۱۴) و می‌خواهد کلیسایش این مژده نجات را به همه دنیا اعلام کند (مرقس ۱۶: ۱۵). دلیل سومی هم وجود دارد: زندگی ابراهیم الگویی است برای تمام مسیحیانی که دوست دارند با ایمان زندگی کنند. ابراهیم با ایمان نجات یافت (پیدایش ۱۵: ۶؛

رومیان ۵-۱:۱۴ و غلاطیان ۳-۶:۱۴)، و با ایمان نیز زندگی کرد (عبرانیان ۱۱:۸-۱۹)، و اطاعت او گواه ایمانش بود (یعقوب ۲:۱۴-۲۶). ابراهیم زمانی اطاعت کرد که نمی‌دانست کجا باید برود (عبرانیان ۱۱:۸-۱۰)، چگونه باید صاحب فرزند شود (۱۱ و ۱۲)، چه وقت به سرزمین موعود می‌رسد (۱۳-۱۶) یا چرا می‌بایست فرزندش را قربانی کند (۱۷-۱۹). ما نیز باید چنین کنیم.

ابراهیم و ساره اشخاص کاملی نبودند ولی با ایمان و وفاداری زندگی کردند. هر گاه گناه می‌کردند، در مشکل می‌افتادند و رنج می‌بردند. وقتی توبه می‌کردند خداوند آنها را فوری می‌بخشید. جورج موریسون^۲ می‌گوید: «زندگی پیروزمند مسیحی شامل یک سری آغازهای نوین است». با مطالعه زندگی ابراهیم و سارا خواهید فهمید که معنی ایمان چیست و چگونه می‌توان با ایمان زندگی کرد. و نیز به این نکته پی خواهید برد که هیچ امتحان و آزمایشی بدون راهل و هیچ شکستی همیشگی نیست.

۲- پیمان (پیدایش ۱۲:۱-۳)

احساس، پایه ایمان نیست، هر چند عواطف در ایمان ما نقشی دارند (عبرانیان ۱۱:۷). ایمان حقیقی روی کلام خدا پایه‌گذاری می‌شود (رومیان ۱۰:۱۷). خدا با ابراهیم سخن گفت و به او فرمود اگر به خدا اعتماد کند برای او و توسط او اعمال عظیمی انجام خواهد داد. جوزف پارکر^۳ می‌نویسد: «زندگی اشخاص برجسته توسط وعده‌های بزرگ آموزش دیده و ساخته شده است»؛ و این در مورد زندگی ابراهیم و ساره کاملاً صادق است. پیمان خدا ایمان و قدرتی را که برای سفر مادام‌العمرشان بدان نیاز داشتند، به آنها بخشید.

^۲ George Morison
^۳ Joseph Parker

ما به واسطه قول و وعده‌ای که به خداوند می‌دهیم نجات نمی‌یابیم؛ بلکه در نتیجهٔ اعتمادی که به وعده‌های او می‌کنیم نجات ما حاصل می‌شود. خدا بود که از سر لطفش، با ابراهیم عهد و پیمان بست و ابراهیم با ایمان و اطاعت، بدان پاسخ مثبت داد (عبرانیان ۱۱: ۸-۱۰). واکنش شما نسبت به وعده‌های خدا، تعیین‌کننده کار او در زندگی‌تان می‌باشد.

بارها در کتاب مقدس از عهد و پیمان خدا سخن رفته است، و وعده آمدن "نجات‌دهنده" در پیدایش ۳: ۱۵ سرآغاز این پیمان‌ها و «پیمان جدید توسط ریخته شدن خون مسیح» نقطه اوج آنها است (لوقا ۲۲: ۲۰ و عبرانیان ۸). کلمه پیمان در زبان عبری چندین معنی دارد: ۱- غذا خوردن با کسی، که اشاره به داشتن مشارکت و توافق است؛ ۲- لازم‌الاجرا بودن، که به مفهوم سرسپردگی و تعهد است؛ ۳- اختصاص یافتن که به معنی سهیم شدن است. وقتی خدا عهد و پیمان می‌بندد بدین معنا است که برای تحقق وعده‌هایش متعهد می‌شود. این چیزی نیست جز فیض خدا.

خداوند دلیل یا توضیحی به ابراهیم نداد؛ بلکه فقط چنین وعده داد که: «من به تو نشان دهم؛ از تو پیدا کنم؛ ... تو را برکت دهم؛ ... برکت دهم آنانی را که تو را مبارک خوانند» (پیدایش ۱۲: ۱-۳). خدا به او قول داد سرزمین موعود را به او نشان دهد و از او قومی بزرگ بوجود آورد و آن قوم را برای برکت دادن تمام جهانیان بکار گیرد. خدا به ما برکت می‌دهد تا ما نیز باعث برکت دیگران گردیم، زیرا تمام اندیشهٔ او برکت دادن به تمام مردم جهان است. فرمان تیشیر جهان توسط کلیسا، از انجیل یوحنا ۳: ۱۶ یا متی ۲۸: ۱۸-۲۰ نشأت نگرفته است، بلکه با پیمان خدا با ابراهیم آغاز شده است. باری، خدا ما را برکت داده تا ما نیز مایه برکت گردیم.

به تضاد میان پیدایش ۹-۱:۱۱ و ۳-۱:۱۲ توجه کنید. در بابل مردم خودشان می‌خواستند نام و رسمی برای خود داشته باشند؛ اما نام ابراهیم را خدا می‌خواست بزرگ سازد. در بابل مردم می‌خواستند با ساختن برجی همه را با هم متحد سازند، ولی در عوض همه را متفرق ساختند. اما توسط ابراهیم تمام دنیا برکت یافت، و امروزه تمام ایمانداران در مسیح خداوند متحد شده‌اند. البته پنطیکاست (اعمال ۲) نقطه عطف بابل است؛ اما باید بدانیم که پنطیکاست جدا از پیمان خدا به ابراهیم نمی‌توانست اتفاق بیفتد (غلاطیان ۳:۱۴).

برای ابراهیم و ساره هر چند این امر که خدا توسط یک زوج پیر و بی‌اولاد می‌خواهد به همه دنیا برکت دهد، ناممکن به نظر می‌رسید، ولی این درست همان کاری بود که خدا کرد. از آنها قوم اسرائیل را به وجود آورد و از اسرائیل کتاب مقدس و نجات‌دهنده به ظهور رسید.

خدا عهد خود را مجدداً به اسحاق (پیدایش ۲۶:۴) و به یعقوب (۲۸:۱۴) تأکید کرد و در مسیح به آن جامه عمل پوشاند (اعمال ۳:۲۵ و ۲۶). هر چند سالیان بعد، خدا وسعت عناصر گوناگون این عهد را به تدریج نمایان ساخت، ولی به ابراهیم و ساره به اندازه کافی حقیقت آن را نمایاند تا بتوانند به او اعتماد کرده، با ایمان پیش روند.

۳- سازش (پیدایش ۱۱:۲۷-۳۲ و ۴:۱۲)

قدم‌های اولیه در ایمان همیشه قدم‌های بزرگی نیستند و عدم اطاعت کامل ابراهیم از فرمان خدا این امر را ثابت می‌کند. خدا به ابراهیم دستور داد خانواده‌اش را ترک گوید، اما او برخلاف این دستور عمل کرد و هنگامی که شهر اور را ترک می‌گفت، پدر و برادرزاده‌اش، لوط را به همراه خود برد و تا به هنگام فوت پدرش در حران ماندگار شد.

هر آنچه ما از زندگی کهنه خود به زندگی جدیدمان در مسیح بیاوریم، به احتمال قوی باعث مشکل خواهد شد. پدر ابراهیم تارح، باعث عدم اطاعت کامل ابراهیم از فرمان خدا شد و لوط نیز مشکلات سخت و فراوانی برایش ایجاد کرد تا اینکه با توافق، از هم جدا شدند. ابراهیم و ساره توافق گناه‌آلودی از او را با خود آوردند (۱۳:۲۰) که باعث شد دو بار در زحمت بیفتند (۱۲:۱۰-۲۰؛ ۲۰:۱-۱۸).

زندگی در ایمان ایجاب می‌کند که از آنچه ناپاک و زشت است دوری جوئیم و خود را با تمام وجود به آنچه پاک و مقدس است وقف کنیم (دوم قرن‌تیاں ۶:۱۴-۷:۱). به هنگام مطالعه زندگی ابراهیم متوجه خواهید شد که چگونه او اغلب وسوسه می‌شد تا با گناه سازش کند؛ و گاهی نیز تن به وسوسه می‌داد. خدا ما را در آزمایش می‌اندازد تا بدین وسیله ایمان ما را مستحکم‌تر سازد و شخصیت ما را شکل دهد. ولی شیطان ما را وسوسه می‌کند تا ایمان ما را از بین ببرد و شخصیت ما را ضایع کند.

وقتی ما در ایمان قدم بر می‌داریم، تنها بر خدا تکیه می‌کنیم: به کلامش، شخصیت، اراده و قدرت او. البته ما خود را از خانواده و دوستان منزوی نمی‌کنیم، اما آنها دیگر اولین عشق و تعهد ما به حساب نمی‌آیند (لوقا ۱۴:۲۵-۲۷). عشق ما نسبت به خدا به قدری قوی است که در قیاس با آن، محبت قوم و خویشی همچون نفرت است! خدا ما را به تنهایی می‌خواند (اشعیا ۵۱:۱ و ۲) و ما نباید در این مورد سازش کنیم.

۴- تعهد (پیدایش ۱۲: ۴-۹)

توماس فولر^۴، واعظ "پیوریتن" قرن هفدهم، بشر را به سه دسته تقسیم کرده است: خواستاران، کوشش‌کنندگان، و انجام‌دهندگان. پدر ابراهیم، تارح احتمالاً از خواستاران بوده است، ولی هرگز موفق به ورود به سرزمین وعده نشد. لوط تا حدی کوشش‌کننده بود ولی او نیز موفق نشد زیرا به ایمان رفتار نمی‌کرد. ابراهیم و ساره جزو انجام‌دهندگان بودند زیرا ایمان داشتند آنچه خدا وعده داده انجام خواهد شد (رومیان ۴: ۱۸-۲۱). آنها به واسطه وقف زندگی و آینده‌شان به خدا آنچه را که خداوند برایشان در نظر داشت دریافت کردند.

ایمان، ما را از جایی که هستیم بیرون می‌برد (پیدایش ۱۲: ۴ و ۵). شاید محبت ابراهیم برای پدر پیرش باعث شد که او سفرش را به تأخیر اندازد (لوقا ۹: ۵۹-۶۲)، ولی سرانجام روز حرکت فرا رسید و ابراهیم و ساره حران را ترک کرده، رهسپار سرزمینی شدند که خدا برای ایشان برگزیده بود. ایمان و دودلی به هیچ وجه با هم سازگار نیستند (یعقوب ۱: ۶-۸) و نمی‌توان دو ارباب را خدمت کرد (متی ۶: ۲۴). ایمان ایجاب می‌کند که شخص تعهد داشته باشد.

گاهی احساس می‌کنم در دنیای امروز تعهد رو به زوال نهاده است. بسیاری کسانانی که نمی‌خواهند نسبت به شغلشان و پیمان ازدواجشان متعهد باشند. "دلم اینطور می‌خواهد" فلسفه دنیای امروز شده است، و متأسفانه به کلیساها نیز سرایت کرده است. بسیاری از ایمانداران نسبت به خدمت در کلیسایشان آنچنان که باید و شاید متعهد نیستند، و به مجرد اینکه شبان عوض شود یا شیوه پرستش کلیسا تغییر کند، به کلیسای دیگر می‌روند. "موقت" کلمه کلیدی در کلیساهای امروز است: معلم

Thomas Fuller^۴

موقت کانون شادی، رهبر موقت جوانان، عضو موقت دسته سراینندگان، عضو موقت کلیسا و حتی شبان موقت.

ونس هاوونر^۵ می‌گوید: «عصر ما، عصر محو اعتقادنامه‌ها است. هرچند تعهدنامه‌های کلیسایی در پشت کتاب‌های سرود دیده می‌شوند، ولی آنها از زندگی بسیاری از ایمانداران رخت بر بسته‌اند (البته معلوم هم نیست که از اول نیز برای ایشان معنی داشته یا نه!) اعلام تعهد به آرمان، رو به زوال است و باید تجدید شود. باری، عصر ما، عصر محو اعتقادنامه‌ها و تعهدات است.»

امروز وضع ما چه می‌بود اگر ابراهیم و ساره با ایمان متعهد نمی‌شدند که مطیع فرمان خدا باشند؟ و یا امروز ما کجا می‌بودیم اگر نسل‌های گذشته ایمانداران خود را کاملاً وقف خداوند نکرده بودند؟ ما امروزه نباید فداکاری‌ها و بهایی را که نسل‌های گذشته پرداخته‌اند سرسری بگیریم. امیدوارم نسل بعد از ما نیز وقتی به عقب نگاه می‌کند در مورد ما نیز بتواند بگوید: «وفادار بودند!»

ایمان، ما را به جایی دیگر داخل می‌کند (پیدایش ۱۲: ۶-۸). خدا ما را از جایی بیرون می‌برد تا بتواند به جایی دیگر داخل کند (تثنیه ۶: ۲۳). اطلاعات زیادی درباره سفر طولانی ابراهیم و ساره از حران به کنعان در دست نیست، زیرا مهم مقصد بود نه سفر. قرن‌ها بعد، خدا آن سرزمین را به نسل‌های بعدی ابراهیم می‌دهد؛ ولی وقتی ابراهیم و ساره به آنجا رسیدند در میان بت‌پرستان آن سرزمین "بیگانه و غریب" بودند (عبرانیان ۱۱: ۱۳).

برخلاف آنچه برخی تصنیف‌های محلی می‌گویند، ورود به کنعان تصویری از مردن و به بهشت رفتن نیست، بلکه ایمانداری را به تصویر می‌کشد که با ایمان، میراث خود را مطالبه می‌کند. خدا برای

^۵ Vance Havner

هر یک از فرزندان‌شان میراثی مقرر کرده است که باید آن را با ایمان بدست آورد (افسیان ۲: ۱۰). برخورداری از این میراث شامل آزمایش‌ها و وسوسه‌ها، چالش‌ها و مبارزات است، ولی خدا قادر است ما را از آنها سرافراز بیرون آورد (فیلیپیان ۱: ۶).

اطاعت منجر به اطمینان و وعده‌های جدید از خدا می‌شود (پیدایش ۱۲: ۷؛ یوحنا ۷: ۱۷). چه تسلی و آرامشی می‌بایست نصیب ابراهیم و ساره شده باشد وقتی به هنگام ورود به سرزمینی غریب و خطرناک، مکاشفه جدیدی از خدا دریافت کردند. وقتی در ایمان قدم برمی‌داریم لازم نیست بترسیم چون خدا با ما است (عبرانیان ۱۳: ۵ و ۶؛ اعمال ۹: ۱۸ و ۱۰؛ دوم تیموتائوس ۴: ۱۷). خدا مقاصد خود را به اجرا در خواهد آورد و آنچه را در دل دارد در ما و توسط ما به انجام خواهد رساند.

به اکثر ما چنین فرمانی مبنی بر اینکه همه چیز را جمع کنیم و به سرزمینی غریب برویم داده نشده، ولی ایمان ما کماکان دچار چالش می‌شود. گاهی در منزل، محل کار و یا کلیسا مشکلاتی بوجود می‌آیند، و ما نمی‌دانیم چرا خدا اجازه می‌دهد چنین مشکلاتی بروز کنند. اگر می‌خواهیم میراثی را که در مسیح داریم از خدا بطلبیم باید نشان دهیم که به کلام خدا ایمان داریم و از خواست او اطاعت می‌کنیم.

در کنعان، به راحتی می‌شد ردپای ابراهیم را از طریق خیمه و قربانگاهش یافت (پیدایش ۷: ۱۲ و ۸، ۱۳: ۳ و ۴). خیمه نشانی بود از اینکه او "بیگانه و غریب" است و به این دنیا تعلق ندارد (عبرانیان ۱۱: ۹-۱۶؛ اول پطروس ۲: ۱۱)، و قربانگاهش او را به‌عنوان فردی اهل بهشت و پرستنده خدای حقیقی و زنده به ما معرفی می‌کنند. او به همه شهادت می‌داد که از این دنیا جداست (خیمه) و خود را وقف خدا

کرده است (قربانگاه). هرگاه ابراهیم خیمه و قربانگاهش را ترک می‌کرد به مشکل برمی‌خورد.

مکانی که ابراهیم خیمه‌اش را برپا کرد بین بیت‌ئیل در غرب و عای در شرق قرار داشت (پیدایش ۸:۱۲). در کتاب مقدس اسامی مفاهیم خاصی دارند، البته باید مواظب بود در تفسیر مجازی این اسامی و معانی خاصشان از حد لازم تجاوز نکنیم. بیت‌ئیل به معنی "خانه خدا" و عای به معنی "نابودی و هلاکت" است. به‌طور مجازی می‌توان گفت که ابراهیم و ساره در نور گام برمی‌داشتند و از شرق به غرب، و از شهر هلاکت به سوی خانه خدا می‌رفتند. دنیای امروز رو به هلاکت است ولی ایمانداران حقیقی پشت به این جهان و رو به خانه خدا در آسمان در حرکتند. «راه درست‌کاران مانند سپیده صبح است که رفته رفته روشن‌تر می‌شود تا سرانجام به روشنایی کامل روز تبدیل می‌گردد» (امثال ۴:۱۸).

ایمان، ما را به پیش می‌برد (پیدایش ۹:۱۲). ایمان هرگز نباید از حرکت باز ایستد. اگر پاهایتان در حرکت باشند ایمان شما رشد و نمو می‌کند. به افعالی که برای شرح حال ابراهیم بکار رفته، توجه کنید: روانه شد (۴:۱۲)، بیرون شد (۵:۱۲)، می‌گشت (۶:۱۲)، کوچ کرد (۸:۱۲)، طی منزل کرد (۹:۱۲). خدا دایم ابراهیم را به حرکت واداشت تا با مشکلات جدیدی روبرو شود و مجبور گردد به خدا توکل کند برای "فیض" جدیدی که بتواند او را "به هنگام نیاز" یاری دهد (عبرانیان ۴:۱۶). مسیحیت راحت با زندگی ایمانی سازگار نیست، چرا که "بیگانگان و غریبان" باید با پیش‌آمدهای جدید روبرو شوند تا شناخت و بصیرتی جدید درباره خود و خداوندشان کسب کنند. "بسوی کمال پیش رفتن" کار سختی است (عبرانیان ۶:۱).

ابراهیم چگونه می‌دانست به کجا برود و چه بکند؟ او «نام یهوه را خواند» (پیدایش ۸:۱۲). او به درگاه خداوند دعا کرد و خداوند او را کمک کرد. همسایه‌های بت‌پرست او دیدند او بجای بتکده، قربانگاه دارد. او "اماکن مقدس" نداشت ولی هر جا که خیمه می‌زد، در آنجا قربانگاهی نیز برای خدا می‌ساخت. رد پای ابراهیم را می‌شد با قربانگاه‌هایی که ساخته بود پیدا کرد. او شرم نداشت در انظار همسایگان بت‌پرستش علناً خدا را بپرستد.

در این سفر عمر، ما باید "از ایمان تا ایمان" برویم (رومیان ۱:۱۷) تا بتوانیم از "قوت تا قوت" گام برداریم (مزمور ۷:۸۴). جی. ا. استادرت کندی^۶ می‌گوید: «ایمان به معنی "باور داشتن علی‌رغم شواهد و مدارک" نیست، بلکه "اطاعت، علی‌رغم عواقب"». «با ایمان ابراهیم اطاعت کرد» (عبرانیان ۸:۱۱). ایمان بدون اطاعت، ایمانی مرده است (یعقوب ۲:۱۴-۲۶)، و هر چه از ایمان نیست گناه است (رومیان ۱۴:۲۳). خدا ایمان و اطاعت را همچون دو روی سکه، غیرقابل تفکیک ساخته است.

این بدان معنی نیست که گناهکاران با ایمان به اضافه اعمال نیک نجات پیدا می‌کنند، زیرا کتاب مقدس اعلام می‌دارد که گناهکاران با ایمان صرف نجات می‌یابند (یوحنا ۳:۱۶-۱۸؛ افسسیان ۲:۸ و ۹).
خانمی به دکتر اچ. ا. آیرونساید^۷، که سال‌ها شبانی "کلیسای مودی" در شیکاگو را بر عهد داشت، می‌گوید که توسط ایمان و اعمال خوبش به بهشت خواهد رفت. سپس آن زن این مثال را می‌زند که «یک قایق پارویی احتیاج به دو پارو دارد تا به جلو برود وگرنه قایق دور خودش

G.A. Studdert Kennedy^۶
H.A. Ironside^۷

می‌گردد.» آبرونساید در پاسخ می‌گوید: «این مثال خوبی است، ولی من یکی با قایق پارویی به بهشت نخواهم رفت!»

ایمانی نجات‌بخش را می‌توان از ثمره و کارهای نیکویش شناخت (افسیان ۸:۲-۱۰؛ تیطوس ۲:۱۴، ۳:۸ و ۱۴). ابراهیم با ایمان نجات پیدا کرد (عبرانیان ۸:۱۱؛ پیدایش ۶:۱۵؛ رومیان ۴:۱-۵). اما دلیل ایمانش، اطاعت او بود (یعقوب ۲:۲۱-۲۴).

حال، ابراهیم به جایی که خدا در نظر داشت رسیده و آنچه را که خدا به او فرموده بود انجام می‌دهد. اما این نه پایان بلکه آغاز کار بود! چون حتی در حالت اطاعت نیز ما با آزمایش و زحمت روبرو هستیم تا ایمان مان مستحکم‌تر گردد. با این حال، همان خداوندی که در این سفر عمر ما را از مکان مان بیرون آورده، و به مکان جدیدی داخل کرده و همچنان ما را به پیش می‌برد، هم‌او قادر است ما را از میان مشکلات نیز به سلامت عبور دهد، اگر با ایمان او را پیروی کنیم.

فصل دوم

خشکسالی، گله‌داری و نبرد

(پیدایش ۱۰:۱۲-۱۳:۱۸)

«زندگی ما اغلب با مشکلات همراه است. ممکن است دشمن سیل‌آسا هجوم آورد، اما در چنین موقعی است که باید ایمانمان را ثابت کنیم و آن را در عمل نشان دهیم.»

ایمی کارمایل^۱، مبشر مسیحی در هندوستان

به ایمانی که امتحانش را پس نداده، نمی‌شود اعتماد و اطمینان کرد. پطرس رنج و زحمت یک ایماندار را به آزمایش طلا در کوره تشبیه می‌کند (اول پطرس ۱:۷)، و ایوب نیز همین تشبیه را بکار می‌برد: «او (خدا) از تمام کارهای من آگاه است و اگر مرا در بوتۀ آزمایش بگذارد مثل طلای خالص، پاک بیرون می‌آیم» (ایوب ۲۳:۱۰). وقتی خداوند اجازه می‌دهد درد و رنج به ما روی آورد، نه تنها برای آن است که می‌خواهد ایمان ما را تأیید کند بلکه می‌خواهد آن را بزدايد و ناخالصی‌های آن را بردارد. خدا می‌داند که ما چه نوع ایمانی داریم ولی خودمان از آن بی‌خبریم؛ امتحان و آزمایش در زندگی ما برای این است که در "مدرسه ایمان" به درجات بالاتری نائل آییم.

ما نیز همچون ابراهیم به تدریج که در "مدرسه ایمان" به کلاس‌های بالاتر می‌رویم، با سه امتحان خاص روبرو می‌شویم: اوضاع (پیدایش ۱۰:۱۲)، مردم (پیدایش ۱۱:۱۲-۱۳:۴) و اجناس (۱۳:۵-۱۸).

^۱ Amy Carmichael

۱- اوضاع (۱۰:۱۲)

ابراهیم با ترک خانواده‌اش و عزیمت به سرزمینی غریب، قدم بزرگی در ایمان برداشت. وقتی به مکانی که خدا برای او تدارک دیده بود رسید، برای بار دوم خدا را ملاقات کرد و صدایش را شنید. ابراهیم و ساره احتمالاً انتظار داشتند همان جا منزل کنند و از خانه جدیدشان لذت ببرند، ولی خدا این اجازه را به آنها نداد. در عوض او اجازه داد که در آن سرزمین خشکسالی پدید آید. تا آنجا که می‌دانیم ابراهیم در اور یا حران با قحطی روبرو نشده بود، ولی حالا که به سرزمین غریب آمده باید برای جمعیتی از مردم و گله و رمه‌اش غذا و علوفه تهیه کند (پیدایش ۱۴:۱۴).

چرا خدا اجازه داد خشکسالی پدید آید؟ چون می‌خواست به آنها در "مدرسه ایمان" درسی اساسی بدهد، درسی که شما هم باید فرا بگیرید؛ و آن درس این است: «اغلب پس از هر پیروزی آزمایش انتظار شما را می‌کشد». این اصل در تاریخ اسرائیل آشکار است. درست زمانی که قوم اسرائیل از مصر رهایی یافتند، لشکر مصر آنها را در کنار دریای سرخ محاصره کرد (خروج ۲۲:۲۷). بعد از آن گرسنگی به سراغشان آمد (خروج ۱۶) و باز حمله‌ای دیگر از طرف عمالیق (خروج ۱۷). بنابراین آزمایش به دنبال پیروزی می‌آید.

یک روز یک نوایمان به من گفت: «وقتی من نجات پیدا کردم فکر می‌کردم که به انتهای سختی‌هایم رسیده‌ام، ولی حالا می‌فهمم ایمان به مسیح با خود مشکلات جدیدی به همراه دارد!» سپس با خنده اضافه کرد: «اما در این میان دو فرق هست. من تنها با آنها مواجه نمی‌شوم، چون مسیح با من است و او برای خوبی من و جلال خودش اجازه می‌دهد آن سختی‌ها به سراغم بیایند.»

یکی از دشمنان زندگی ایماندار غرور است. وقتی به پیروزی نائل می‌شوید، ممکن است اطمینان زیادی پیدا کنید و با خود فکر کنید که بعد از این می‌توانید هر دشمنی را در هر موقعیتی شکست دهید. بنابراین بر تجربیات گذشته و دانش کلامتان تکیه می‌کنید به جای اینکه تماماً تکیه و توکل‌تان بر مسیح باشد. به همین دلیل است که پیش از وعده اول قرن‌تینان ۱۰:۱۳ هشدار در آیه ۱۲ آمده است: «پس هوشیار باشید و فکر نکنید که از ایشان بهتر هستید! شما نیز ممکن است در دام گناه گرفتار شوید». خداوند نمی‌خواست ابراهیم مغرور شده، به خودش اطمینان کند، پس او و ایمانش را در بوته آزمایش نهاد. وقتی شما به پیروزی دست می‌یابید، انتظار حمله دشمن و آزمایش خداوند را داشته باشید. این تنها راهی است که می‌توانید در ایمانتان رشد کنید. خدا موقعیت‌های دشوار زندگی را بکار می‌برد تا عضله‌های ایمان شما را رشد دهد و شما را از اعتماد به چیزهای دیگر غیر از کلام دور نگه دارد. سعی نکنید از مشکلاتتان فرار کنید. فایده‌ای ندارد. ابراهیم به جای اینکه در همان سرزمین بماند و اطمینان داشته باشد که خدا کمکش خواهد کرد، به مصر فرود آمد (پیدایش ۱۲:۱۰). در کتاب مقدس، مصر نمادی است از نظام دنیا و اسارت‌های آن. در حالی که اسرائیل تصویری است از برکاتی که خدا برای شما در نظر دارد (تثنیه ۱۱:۱۰-۱۲). وقتی مردم به سوی اورشلیم، بالا می‌رفتند، ترقی می‌کردند ولی وقتی به مصر فرود می‌آمدند، تحلیل می‌رفتند. از نظر نمادین می‌توان اینگونه تفسیر کرد که "فرود آمدن به مصر" به معنی شک کردن به وعده‌های خدا و دویدن به سوی دنیا برای درخواست کمک است (اعداد ۱۱؛ ۱۴؛ اشعیا ۳۰:۱ و ۲؛ ۳۱:۱؛ ارمیا ۴۲:۱۳ به بعد).

وقتی مشکلات پیش می‌آید و در بوته آزمایش قرار می‌گیرید، همان جا که خدا شما را گذاشته بمانید تا او دستور حرکت را صادر کند. ایمان در مسیر آرامش و امید پیش می‌رود، ولی بی‌ایمانی در مسیر اضطراب حرکت می‌کند. «هر که بر آن اطمینان کند مضطرب نخواهد شد» (اشعیا ۲۸:۱۶). به هنگام آزمایش سؤال مهم این نیست که «چگونه می‌توانم رهایی یابم؟»، بلکه «از این چه درسی فرا می‌گیرم» (یعقوب ۱:۱-۱۲). خداوند می‌خواهد ایمان شما را بنا کند.

تنها خداست که کنترل اوضاع را در دست دارد. اینکه در خشکسالی باشی اما طبق اراده او پیش روی بهتر است از اینکه در قصر باشی و خارج از اراده او. چه بجا گفته شده است که «اراده خدا هرگز تو را جایی نخواهد برد که فیض خدا نتواند در آنجا حفظت کند.» ابراهیم در آزمایش شکست خورد و از اراده خدا منحرف شد.

۲- مردم (پیدایش ۱۲:۱۱-۱۳:۴)

ابراهیم در مصر با مشکلات جدیدی روبرو شد؛ زیرا وقتی از یک آزمایش فرار می‌کنیم، به زودی آزمایشی دیگر به سراغمان می‌آید. وقتی در مدرسه ایمان ثبت‌نام می‌کنی، اجازه نداری به‌خاطر رد شدن در یک درس، ترک تحصیل کنی. خداوند اهدافی برای تو دارد که می‌خواهد در تو و توسط تو به آنها جامه عمل ببوشاند، و او تمام تلاش خود را می‌کند تا تو را در این امر کامیاب سازد (مزمور ۸:۱۳۸؛ فیلیپیان ۶:۱).

در کنعان ابراهیم فقط با قحطی روبرو بود؛ ولی در مصر می‌بایست با یک حاکم مغرور و حکام او کنار بیاید. فرعون مصر در نظر مردمش همچون خدا بود، ولی نه خدایی مثل خدای ابراهیم، پر محبت و سخاوتمند و وفادار. ابراهیم به زودی فهمید که با وجود تمام مشکلاتی که در کنعان داشت، بهتر می‌بود همانجا می‌ماند تا با مردم مصر

روبرو می‌شد. توجه داشته باشید که چه تغییراتی در زندگی ابراهیم به‌خاطر رفتن به مصر بوجود آمد.

نخست اینکه، ابراهیم که قبلاً به خدا اعتماد می‌کرد حال شروع به نقشه چین می‌کند و با حیل‌گری می‌خواهد راهی برای خود مهیا سازد. او در مصر قربانگاهی نداشت تا در آنجا از خداوند راهنمایی و کمک بطلبد. وقتی من به «گروه بین‌المللی جوانان مسیحی» تعلیم می‌دادم دوست و همکارم پیت کوئیست اغلب به ما یادآور می‌شد که «ایمان یعنی زندگی بدون نقشه چین». وقتی از اطاعت کلام خدا دست می‌کشیم، آنگاه شروع می‌کنیم از زیرکی انسان سود جستن؛ و این منجر به گرفتاری می‌شود (امثال ۳: ۵ و ۶؛ اول قرنتیان ۳: ۱۸-۲۰). ابراهیم و سارا این «حقیقت ناقص» را از او با خود به یدک می‌کشیدند (پیدایش ۲۰: ۱۳)، و آن را در مصر و جرار آن را بکار بستند (پیدایش ۲۰)، و سرانجام پسرشان، اسحاق آن را از آنها به ارث برد (پیدایش ۲۶). وقتی با حیل و نیرنگ نقشه می‌کشیم تا از درگیری با مردم فرار کنیم، باید بدانیم که با مشکلات وخیم‌تری روبرو خواهیم شد!

ابراهیم همچنین از اطمینان به خدا منحرف شد و دچار ترس گردید. وقتی ما در جایی هستیم که خدا برگزیده، لازم نیست بترسیم، برای اینکه ترس و ایمان نمی‌توانند در آن واحد در دل شخص باشند (اشعیا ۲: ۱۲؛ مرقس ۴: ۴۰). ترس از خدا بر تمام ترس‌ها غالب می‌آید (مزمور ۱۱۲؛ اشعیا ۸: ۱۳)؛ اما «کسی که از انسان می‌ترسد گرفتار می‌شود» (امثال ۲۹: ۲۵). ابراهیم نگاهش را از خداوند برداشت و به انسان چشم دوخت.

همچنین ابراهیم توجه‌اش را از دیگران برداشت و بسوی خودش معطوف داشت. او بجای اینکه به فکر حفظ همسرش، ساره باشد به

فکر حفظ جان خودش بود و این خودخواهی او می‌رفت تا به قیمت از دست دادن همسرش تمام شود (پیدایش ۱۲:۱۳؛ اول پطرس ۳:۷؛ افسسیان ۵:۲۵، ۲۸ و ۲۹). قبل از هر چیز، او نمی‌بایست ساره را به آنجا می‌برد! شوهری که از اراده خداوند دور شود مسبب مشکلات ناگفتنی برای همسر و خانواده‌اش خواهد بود.

این ما را به تغییر چهارم می‌برد: ابراهیم که عامل برکت بود، حال عامل داوری می‌شود. خدا ابراهیم را فرا خواند تا برکتی برای قوم‌ها باشد (پیدایش ۱۲:۱-۳)؛ ولی در اثر ناطاعتی ابراهیم، فرعون و خانواده‌اش داوری شدند (پیدایش ۱۲:۱۷). همین اتفاق سال‌ها بعد در جرار نیز تکرار شد (پیدایش ۲۰). اگر شما می‌خواهید برای دیگران برکت باشید باید در اراده خداوند بمانید. یونس از اراده خدا فرار کرد و باعث طوفان بزرگی شد که نزدیک بود کشتی را غرق کند. ابراهیم مثل یونس فرصت شهادت خود را در میان بی‌ایمانان از دست داد و با خجالت و سرزنش روبرو شد.

خدا با فیضش مواظب خادمش بود و او را از اوضاع ناراحت‌کننده بیرون آورد. اگر ساره یکی از زنان فرعون می‌شد واقعاً چه بر سر وعده خداوند می‌آمد؟ وقتی که نمی‌گذاریم خداوند حاکم باشد، او مخالفت می‌کند و مقصود خود را عملی می‌سازد؛ ولی این ما هستیم که باید برای ناطاعتی قیمت گزافی بپردازیم.

ابراهیم درسش را فرا گرفت، توبه کرد و از مصر بیرون رفت (۱۳:۱). وقتی از خدا ناطاعتی می‌کنیم، تنها کار درستی که می‌توانیم بکنیم این است که باز گردیم به جایی که خدا را ترک گفته‌ایم و با او رابطه نوینی آغاز کنیم (یوحنا ۱:۹). "در مدرسه ایمان" هیچ شکستی همیشگی نیست. ابراهیم به خیمه و قربانگاه و در نهایت به زندگی "بیگانه و غریب" خود بازگشت.

با نگاهی سطحی بر زندگی ابراهیم، شاید به این نتیجه برسیم که آنچه بر ابراهیم گذشت زیاد هم بد نبود. فرعون به ابراهیم ثروت زیادی داد (۲:۱۶، ۲:۱۳) و ساره نیز صاحب کنیزی هاجر نام شد (۱:۱۶). خدا هم گناه ابراهیم را بخشید و او زندگی نوینی در پیش گرفت.

اما مسئله بزرگ اینجاست که هر آنچه که ابراهیم در مصر بدست آورده بود، بعدها موجب درسش شد. به دلیل ثروت زیاد، ابراهیم و لوط نتوانستند با هم زندگی کنند و سرانجام جدا شدند (۵:۱۳ و ۶). هاجر، کنیز مصر نفاق و غم به خانه آنها آورد (پیدایش ۱۶). لوط هنوز طعم مصر (نماد دنیا) را احساس می‌کرد؛ او همه چیز را با آنچه در آنجا دیده بود مقایسه می‌کرد (۱۰:۱۳ و ۱۱)؛ و این منجر به انحطاط و از بین رفتن خانواده‌اش شد. در ناطاعتی هیچ سودی نیست. درس عملی که می‌توان آموخت این است که هرگز قربانگاه خود را ترک مکن. در هر اوضاعی که هستی ارتباط و مشارکت خود را با خدای خود قطع نکن. اگر از خدا ناطاعتی کرده‌ای و او تو را تنبیه می‌کند، به جایی که او را رها کرده‌ای باز گرد و با وی تجدید رابطه بکن. این را فراموش نکن که «زندگی پیروزمند مسیحی آغازهای نوینی دارد.» البته این نباید بهانه‌ای برای گناه باشد، بلکه تشویقی است جهت توبه.

۳- دارایی (پیدایش ۱۳:۵-۱۸)

آیا این عجیب نیست که بسیاری از درگیری‌های خانوادگی سر پول است؟ روزنامه‌ها اغلب گزارش می‌دهند که خانواده‌ها سر تقسیم ارث یا برد بلیط بخت‌آزمایی کارشان به دادگاه کشیده است. انسان‌هایی که هم‌دیگر را زمانی دوست داشتند و از مصاحبت هم هم لذت می‌بردند

به خاطر پول به جان هم می‌افتند. اینها نمی‌دانند که برکتی که افراد خانواده می‌توانند به یکدیگر بدهند، پول هرگز نمی‌تواند آن را بخرد. ابراهیم در دو آزمایش اول خود شکست خورد، ولی این سومی را با موفقیت تمام پشت سر نهاد. آزمایش سومی آسان نبود چون در مورد ملک و دارایی بود. ابراهیم الگوی خوبی است برای ایماندارانی که درگیر مسائل مالی می‌شوند.

ابراهیم تصمیم داشت یک صلح‌جو باشد و نه یک جنگ‌جو. اختلاف میان ابراهیم و لوط بر سر زمین، خشکسالی و ثروت و حتی چوپانانشان نبود (۷:۱۳). هر اختلاف و مرافعه‌ای از قلب انسان سرچشمه می‌گیرد. قلب لوط مرکزی شده بود برای رسیدن به مال و منال دنیوی، در صورتی که ابراهیم فقط می‌خواست خدا را خشنود سازد. «آیا دو نفر با هم می‌توانند راه روند بجز اینکه تفاوت داشته باشند؟» (عاموس ۳:۳).

اختلاف میان دو برادر کار زشتی بود (۸:۱۳)؛ ولی بدتر از آن این بود که مردم بی‌ایمان آن سرزمین آن را می‌دیدند و می‌شنیدند (۷:۱۳). وقتی ایمانداران با هم جنگ و دعوا می‌کنند به حیثیت مسیح لطمه می‌زنند. در زمان شبانی خودم، وقتی به دیدن قوم و خویش‌ها و دوستان نجات‌نیافته اعضای کلیسایم می‌رفتم تا آنان را نسبت به امور روحانی علاقه‌مند سازم، متوجه می‌شدم که آنان از تمام دعوای و درگیری‌های کلیساهای شهرشان باخبرند. برای همین بود که مسیح خداوند دعا می‌کرد که پیروانش یکی شوند تا دنیا ایمان آورد (یوحنا ۱۷:۲۰-۲۳). اتحاد مسیحی معطر و پرثمر است (مزمور ۱۳۳)، ولی نفاق آن عطر را به بوی تعفن، و باغ را به کویر تبدیل می‌کند.

یعقوب ۳:۱۳-۴:۱۰ شرح می‌دهد که چرا لوط یک جنگ‌جو بود و نه یک صلح‌جو. او در قلبش حالت جنگ داشت و از حکمت این جهان

پیروی می‌کرد (درست مثل عمویش ابراهیم در مصر)، نه از حکمت خدا. او با ابراهیم در جنگ بود چونکه در اصل با خودش در جنگ بود؛ و در نتیجه با خدا نیز می‌جنگید. به نظر می‌رسد ثروت و حکمت این دنیا قادر است انسان را کامیاب سازد در حالی که در نهایت او را ناکام می‌گذارد.

حرص و طمع سیرنشده برای مال و دارایی، انسان را به بلاهای مختلف می‌کشاند (اول تیموتائوس ۶:۱۰). مردم برای اینکه پول بیشتری به دست آورند دروغ می‌گویند (امثال ۶:۲۱)، با مردم بد رفتاری می‌کنند (۱۶:۲۲)، دست به تقلب می‌زنند (۸:۲۸)، حتی به خانواده خود نیز رحم نمی‌کنند (۲۷:۱۵). رابرت ساوت^۲ می‌نویسد: «طمع ابتدا و انتهای الفبای شیطان است. طمع اولین گناهی است که در طبیعت فاسد به حرکت درآمد و آخرین گناهی است که از آن رخت بر خواهد بست.»

ابراهیم در مصر مشکلاتی ایجاد کرد، زیرا به آنجا تعلق نداشت و لوط در کنعان مشکلات به پا کرد زیرا کنعان نیز جای او نبود چرا که *قلبش واقعاً در مصر بود* (۱۳:۱۰). بنا بر اول قرن‌تین ۲:۱۴-۳:۳، در دنیا سه نوع انسان هست: طبیعی (انسان نجات نیافته)، جسمانی (انسان نجات یافته اما دارای دلبستگی دنیوی و جسمانی) و روحانی (سرسپرده به خدا). هر سه را در فصل ۱۳ پیدایش می‌توان یافت: طبیعی (۱۳:۱۳)، جسمانی (لوط) و روحانی (ابراهیم). لوط شخص مقدسی بود (دوم پطرس ۲:۷ و ۸) ولی خودش را وقف خداوند نکرده بود. با ابراهیم نمی‌توانست همگام شود چون ابراهیم دوست خدا بود (دوم تواریخ ۲۰:۷؛ اشعیا ۴۱:۸) و لوط دوست دنیا بود (یعقوب ۴:۴). علت اصلی اغلب جدایی‌ها و نفاق میان کلیساها و نیز دعوای

^۲ Robert South

خانوادگی، مسیحیان جسمانی هستند که با خداوند و دیگر ایمانداران همگام نیستند.

ابراهیم برای دیگران زندگی می‌کرد نه برای خودش. هنگامی که ابراهیم در مصر بود، نیاز خودش را مهم‌تر از نیاز دیگران می‌دانست (پیدایش ۱۲:۱۲ و ۱۳)؛ اما وقتی به قربانگاه خود در کنعان باز گشت، اول خدا و بعد دیگران در زندگی او اولویت یافتند. ابراهیم همچون شیخ قوم خود، کاملاً حق داشت خودش تصمیم بگیرد و دستوراتی به لوط بدهد؛ اما این کار را نکرد بلکه به لوط حق انتخاب داد. «همدیگر را همچون برادران ایماندار به شدت دوست بدارید، هر یک از شما دیگری را بیشتر از خود احترام کند» (رومیان ۱۲:۱۰). مسیحی روحانی هیچ وقت حرف خود را به کرسی نمی‌نشانند، بلکه به دیگران فرصت اظهار نظر می‌دهد.

ژنرال ویلیام بوث^۳ که مؤسس "ارتش نجات" است در زمان پیری و ناتوانی نمی‌توانست در کنفرانس جهانی ارتش نجات شرکت کند، بنابراین همیشه پیام می‌فرستاد. ولی یک بار تلگرافی که به کنفرانس فرستاد یک کلمه بیش نبود: "دیگران". من این افتخار را داشته‌ام که با "ارتش نجات" در کشورهای گوناگون خدمت کنم و می‌دانم که این کلمه "دیگران" چه معنایی دارد. «فقط به فکر خودتان نباشید، بلکه به کار و مسایل دیگران هم توجه کنید» (فیلیپیان ۲:۴).

ابراهیم به ایمان زندگی می‌کرد نه به دیدار. آنچه لوط می‌کرد برای ابراهیم اهمیت نداشت، زیرا او نگران آینده نبود چرا که می‌دانست همه چیز در دست خداست. ابراهیم مزمور ۴۷:۴ یا متی ۶:۳۳ را نخوانده بود ولی هر دو آیه را با ایمان بکار می‌بست. او خدا را در قربانگاه ملاقات کرده بود و می‌دانست همه چیز در کنترل اوست. *وقتی خدا در*

^۳ General William Booth

زندگی شما اولین است دیگر فرقی نمی‌کند چه کسی دومین یا آخرین باشد.

لوط خیمه داشت ولی قربانگاه نداشت (پیدایش ۱۳:۵)؛ این نشان می‌دهد او از خدا نخواست به او حکمت دهد (یعقوب ۱:۵). به جای اینکه چشمانش را به آسمان بدوزد و به بالا نگاه کند، به دشت کنعان چشم دوخت (پیدایش ۱۳:۱۰). چشمان به چیزی نگاه می‌کند که قلب دوست دارد. ابراهیم لوط را از قلب مصر بیرون کشید ولی نتوانست مصر را از قلب لوط بیرون بکشد. سرنوشت ما بستگی به دیدگاه ما دارد. ابراهیم به شهر مقدس خدا چشم دوخته بود (عبرانیان ۱۱:۱۳-۱۶) در نتیجه شروع کرد با او گام برداشتن و برکات او را به ارث بردن. لوط به شهر گناه‌آلود سدوم نظر داشت (۱۳:۱۰)؛ سپس بسوی آن شهر گام برداشت (۱۳:۱۱ و ۱۲)؛ سرانجام در آن ساکن شد (۱۲:۱۴)؛ بجای اینکه مانند یک غریبه در این دنیا بسوی مقصد خدا پیش برود، سیر قهقرایی بسوی دنیا پیمود و از برکات خدا دور شد (مزمور ۱:۱). لوط «به طرف شرق کوچ کرد» (۱۱:۱۳) و در نتیجه پشت به بیت‌ئیل (خانه خدا) کرد، سپس روی به سوی عای (ویرانی، ۱۲:۸) نهاد. شاید مردمان سدوم به‌نظر لوط شریر نبودند ولی در نظر خدا همه آنها در شرارت بودند؛ و البته ارزیابی خدا مهم است.

ابراهیم اجازه داد خدا برایش تصمیم بگیرد. وقتی لوط از آنجا رفت، ابراهیم ملاقات دیگری با خدا داشت (۱۳:۱۴-۱۸). لوط نگاه کرد ببیند دنیا برایش چه دارد، ولی اکنون خدا ابراهیم را فرا می‌خواند تا نگاه کند ببیند بهشت آسمانی به او چه اهداء می‌کند. لوط قطعه زمینی انتخاب کرد که بعداً از دست داد، ولی خدا تمام سرزمین موعود را به ابراهیم داد که هم‌اکنون نیز به قوم او تعلق دارد. لوط گفته بود: «من می‌گیرم». خدا به ابراهیم گفت: «من می‌دهم». چه فرق بزرگی!

لوط خانواده‌اش را از دست داد، ولی ابراهیم از وعده یک خانواده بی‌اندازه بزرگ برخوردار شد. (به‌خاطر داشته باشید که ابراهیم و ساره پیر بودند و اولادی نداشتند). زندگی لوط به آنچه ممکن بود ختم می‌شد، ولی ابراهیم برای آنچه غیرممکن بود به خدا اطمینان می‌کرد. «چشمان خود را برافراز» (۱۳:۱۴) اکنون تبدیل می‌شود به «برخیز و گام بردار» (۱۷:۱۳). ارث خود را به ایمان طالب شو! (ارمیا ۱:۱-۳؛ تثنیه ۱۱:۲۴). ابراهیم با رفتن به مصر فرا گرفته بود که حد خود را بداند و پا فراتر از آن نهد، و حال خدا افق‌هایی بی‌انتهای او می‌بخشد. میزان ایمان شما به خداست که تعیین می‌کند چقدر از برکات او را می‌توانید دریافت کنید.

وقتی ما به مسیح به‌عنوان نجات‌دهنده خود اعتماد کردیم، خدا «همه برکات آسمانی را به ما ارزانی داشته به این دلیل که ما از آن مسیح هستیم» (افسیان ۳:۱). این ارثیه ماست! تنها کاری که باید بکنیم این است که آن ارثیه را با ایمان صاحب شویم و از آن «ثروت شکوهمند» (فیلیپیان ۴:۱۹) استفاده کنیم. کلام خدا به‌منزله وصیت‌نامه‌ای است که نشان می‌دهد چه گنجی داریم، و ایمان ما نیز به‌منزله کلید صندوق گنج است که کمک می‌کند در صندوق را باز کنیم و از ارث خود بهره‌مند شویم.

ابراهیم خدا را سپاس می‌خواند. نه تنها ابراهیم سرش را بلند کرد و نگریست (پیدایش ۱۳:۱۴) و برخاست و راه افتاد (۱۷:۱۳)، بلکه از صمیم قلب خداوند را ستایش نمود و از تمام برکات فیضش از او تشکر کرد. او هر جا خدا هدایت می‌کرد، می‌رفت و همانجا میخ خیمه‌اش را به زمین می‌کوبید و قربانگاهی برای نیایش خدا می‌ساخت. مردمان سدوم به مال و منال خود می‌بالیدند (حزقیال ۱۶:۴۹)، ولی ابراهیم از

ثروت روحانی برخوردار بود که آنها از آن غافل بودند (یوحنا ۴: ۳۱-۳۴). او با خداوند در ارتباط بود و هر چه می‌خواست، داشت. شیطان از اوضاع پیرامون ما و مردم و اجناس استفاده می‌کند تا ما را وسوسه کند و شخصیت ما را به بدترین وضع دچار کند؛ اما خدا نیز از این وسایل استفاده می‌کند تا ما را بیازماید و از ما شخصیت بهتری بسازد. ابراهیم در دو آزمایش شکست خورد چون به حکمت انسان تکیه کرده بود بجای اینکه به کلام خدا ایمان داشته باشد. ولی در آزمایش سوم روسپید بیرون آمد چون گذاشت خداوند اوضاع را کنترل کند. «این است غلبه‌ای که دنیا را مغلوب کرده است، یعنی ایمان ما» (اول یوحنا ۵: ۴).

غلبه ایمان

(پیدایش ۱۴)

وقتی در "مدرسه ایمان" ثبت‌نام می‌کنیم، هرگز نمی‌فهمیم بعد چه خواهد شد. اگر به زندگی ابراهیم نگاه کنید، می‌بینید یک روز مشغول حل اختلافات مرزی است، اما روز دیگر تدارک جنگ می‌بیند. چرا چنین است؟

یک چیز قطعی است، و آن اینکه خدا می‌خواهد ما در همه جوانب زندگی‌مان رشد کنیم و بالغ شویم، ولی بلوغ آسان بدست نمی‌آید. بدون چالش، رشد میسر نمی‌شود؛ و بدون تغییر، چالش ممکن نیست. اگر اوضاع و موقعیت‌ها تغییر نکنند همه چیز قابل پیش‌بینی است؛ و وقتی زندگی قابل پیش‌بینی باشد چالش و مبارزه‌ای وجود نخواهد داشت. ویلیام کالن برایننت^۱ قطعه شعری دارد بدین مضمون: «گریه نکنید که چرا دنیا متغییر است، بلکه برای اوضاع ثابت و نامتغییر دنیا گریه کنید».

وقتی در نور گام برمی‌داریم (اول یوحنا ۱: ۵-۱۰)، می‌توانیم تغییرات اطرافمان را مشاهده کنیم و از زندگی متنوع برخوردار باشیم. ولی در تاریکی همه چیز یک‌شکل به نظر می‌آید. تعجبی ندارد که بی‌ایمانان و همچنین ایماندارانی که نسبت به ایمان خود سرد و بی‌اعتنا شده‌اند همیشه بی‌حوصله و کلافه‌اند و دایم به فکر فرار از اوضاع اطرافشان هستند! زندگی با ایمان، مبارزه می‌طلبد و ما را به تحرک وادار می‌دارد و باعث رشدمان می‌گردد.

^۱William Cullen Bryant

در این فصل، ابراهیم، این مرد ایمان، سه نقش ویژه به عهده دارد: ناظر (پیدایش ۱۴:۱-۱۲)، سلحشور (۱۴:۱۳-۱۶)، نیایشگر (۱۴:۱۷-۲۴). او در هر سه نقش خود، ایمانی را که به خدا داشت بکار گرفت و تصمیمات درستی اتخاذ کرد.

۱- ابراهیم ناظر (پیدایش ۱۴:۱-۱۲)

در این آیات به اولین جنگ در کتاب مقدس اشاره شده است، و اگر ابراهیم نقشی در آن نمی‌داشت، در این آیات صحبتی از آن نمی‌شد. کتاب مقدس متون تاریخ بسیاری دارد؛ و به گفته دکتر ای. تی. پیرسون^۲، «تاریخ چیزی نیست جز داستان خدا».

آنچه به نگارش در آمده برای ما است تا دریابیم چگونه خدا نقشه بزرگ نجات دنیا را طراحی کرده است. در کتاب مقدس، وقایع تاریخ اغلب به منزله پنجره‌هایی هستند برای دیدن حقایق روحانی.

پنج دولت‌شهر واقع در دشت اردن (۱۴:۲؛ ۱۳:۱۰) به مدت دوازده سال زیر سلطه چهار پادشاه دولت‌شهر شرقی بودند (۱:۱۴) و سرانجام بر علیه آنها انقلاب کردند. البته این به منزله اعلام جنگ بود؛ پس چهار پادشاه جلگه اردن را تصرف کردند و آن پنج پادشاه دیگر را تابع خود ساختند. از دید امروزی، این تصرف شاید یک کشمکش جزئی به نظر آید، ولی برای آن زمان یک جنگ بین‌المللی قلمداد می‌شد.

قاعداً پنج پادشاه باید بتوانند در خاک خود چهار پادشاه مهاجم را شکست دهند. ولی برعکس، لشکر پنج شهر جلگه اردن توسط پادشاهان مهاجم کاملاً شکست خورد! ظاهراً آن پنج پادشاه حتی با

^۲ A. T. Pierson

سرزمین خودشان آشنایی نداشتند، چرا که در دره‌های کوچک (۱۰:۱۴) به دام افتادند و چاره‌ای جز فرار به تپه‌های اطراف نداشتند. وقتی دوک ولینگتن^۳ در حال سان دیدن لشکر خود بود گویا گفته است: «نمی‌دانم این لشکر بر دشمن چه اثری خواهد گذاشت، ولی مرا به وحشت انداخته است!» حزقیال ۱۶:۴۹ و ۵۰ نشان می‌دهد که شیوه زندگی مردم سدوم و عموره آنگونه نبود که بتواند آنان را برای جنگ آماده کند (همچنین اول یوحنا ۲:۱۵-۱۷).

مهم نیست این پادشاهان چه هدفی را در این جنگ دنبال می‌کردند، مهم آن است که خدا هدفی ویژه برای لوط داشت: او اسیر جنگی شد. لوط به سدوم نظر کرد و به سوی آن رفت (پیدایش ۱۳:۱۰-۱۳)، و حال در سدوم زندگی می‌کرد (پیدایش ۱۴:۱۲؛ مزمور ۱:۱). هر چند باور این موضوع مشکل است، ولی کتاب مقدس می‌گوید که لوط شخص پارسایی بود، (دوم پطرس ۲:۶-۸). اگر چنین است، پس چه شد که او در ایمانش سست گردید؟

وقتی که لوط با ابراهیم در مصر بود، لذت‌های دنیوی را چشید. در هیچ جا نمی‌خوانیم که او مانند عمویش ابراهیم، قربانگاهی ساخته و به پرستش خداوند پرداخته باشد. ابراهیم دوست خدا بود (یعقوب ۲:۲۳)، ولی لوط دوست این جهان بود (پیدایش ۴:۴). به مرور لوط هم‌مشکل دنیا شد (رومیان ۲:۲)؛ و زمانی که سدوم جنگ را باخت، لوط با اهل دنیا محکوم شد (اول قرننتیان ۱۱:۳۲). اگر کسی با دنیا یکی انگاشته می‌شود، نتیجتاً از مشکلات دنیا نیز بی‌نصیب نخواهد ماند.

اسارت لوط در واقع وسیله‌ای بود که خدا برای تأدیب او بکار برد تا به او یادآور شود که نمی‌بایست سدوم را برای زندگی کردن انتخاب می‌کرد. بدون شک ابراهیم برای او وفادارانه دعا می‌کرد که از جهان

^۳ The Duke Of Wellington

کناره‌گیری کند و مانند یک "بیگانه و غریبه" در آن زیست نماید. خدا فرزندان را تنبیه و تأدیب می‌کند چون آنها را دوست دارد و خیریت آنها را می‌خواهد (امثال ۳: ۱۱ و ۱۲؛ عبرانیان ۱۲: ۱-۱۱). اگر ما به توبیخ او گوش ندهیم، از راه دیگری توجه ما را جلب خواهد کرد، راهی که معمولاً بسیار دردناک است.

۲- ابراهیم سلحشور (پیدایش ۱۴: ۱۳-۱۶)

رفتار او. ابراهیم خود را درگیر این جنگ نکرد، تا اینکه فهمید لوط اسیر شده است. ابراهیم جدا بود، ولی نه منزوی؛ مستقل بود اما نه بی‌اعتنا. در واقع او و بعضی از مشایخ محلی برای چنین موارد اضطراری، اتحادیه‌ای تشکیل داده بودند (پیدایش ۱۴: ۱۳). او به "ابراهیم عبرانی" معروف بود که معنی آن این است: «شخصی خارجی که امنیتی در جامعه ندارد.» او "ابراهیم بی‌احساس" نبود، بلکه در آن دیار "غریب و اجنبی" بود، اما با وجود این، این را بهانه نکرد تا خود را از مسائل آنجا دور نگه دارد.

هر چند یک ایماندار نباید با اشخاص بی‌ایمان درباره زندگی و خدمت روحانی سازش کند (دوم قرنتیان ۶: ۱۴-۷: ۱)، اما می‌تواند در خدمات اجتماعی و تقویت روحیه نوع‌دوستی و رفاه عمومی، با اشخاص غیرایماندار همکاری کند. وقتی ما مردم را در مصیبت می‌بینیم، لازم نیست قبل از کمک به آنها بپرسیم آیا ایماندارند یا نه (لوقا ۱۰: ۲۵-۳۷؛ غلاطیان ۶: ۱۰). خدمت فداکارانه یکی از راه‌های رساندن محبت مسیح به دیگران است (متی ۵: ۱۶). اگر مسیحیان سهم خود را در مصائب زندگی به گردن نگیرند، چطور می‌توانند نمک و نور جهان باشند؟

برای مثال، یوسف در مصر خدمت کرد و خداوند او را برای نجات خانواده‌اش و قوم یهود بکار برد. نمیا یک پادشاه غیرایماندار را

خدمت می‌کرد ولی خداوند اقتدار و منابع پادشاه را برای بازسازی اورشلیم بکار برد. استر یک یهودی بود که با یک حاکم غیریهودی ازدواج کرده بود و خدا او را بکار برد تا قوم یهود را از نابودی نجات دهد. دانیال در بابل هرگز در مورد اعتقاداتش سازش نکرد، ولی به چندین حاکم کمک کرد و به گونه‌ای باشکوه توسط خدا بکار برده شد. ما می‌توانیم با اشخاص گوناگون و در شرایط گوناگون برای نیل به اهداف گوناگون همکاری کنیم، ولی هرگز نباید از وظیفه خود که جلال دادن خداست غافل باشیم.

ابراهیم با برادرزاده خود لوط با محبت رفتار کرد، چه هنگامی که به او حق انتخاب ملک را داد (پیدایش ۱۳:۹) و چه زمانی که جانش را برای نجات وی به مخاطره انداخت. لوط نسبت به ابراهیم مهربان نبود و ابراهیم بهانه و دلیل کافی داشت که بگذارد لوط در مصیبتی که در اثر تصمیمات احمقانه‌اش به آن دچار شده بود، زجر بکشد. ولی ابراهیم لوط را "برادر" خود می‌دانست (۱۴:۱۶)، بنابراین محبت برادرانه خود را نشان داد و بدی را با نیکی مغلوب ساخت (رومیان ۱۲:۱۷-۲۱؛ غلاطیان ۶:۱ و ۲).

سپاه او. هر چند که ابراهیم صلح‌جو بود ولی برای نبرد آمادگی لازم را داشت. او برای نفع شخصی وارد جنگ نشد، بلکه چون لوط را دوست داشت، می‌خواست به او کمک کند. وقتی مشخصات افراد سپاه ابراهیم را ملاحظه کنیم، متوجه می‌شویم که برای اینکه بتوانیم بر دنیا پیروز شویم به چه لوازم روحانی نیاز خواهیم داشت.

۱- آنان خان‌زاد بودند (آیه ۱۴). از لحاظ روحانی این مطلب به ما یادآوری می‌کند که «هر که از خدا زاده شده است، بر دنیا غلبه می‌یابد» (اول یوحنا ۵:۴). تولد اول، ما را فرزندان آدم کرد، فرزندان کسی که نتوانست غلبه کند و موفق شود. ولی تولد دوم، ما را فرزندان

خدا ساخت و ما توسط او پیروز شدیم. او بر تمام دشمنان غالب شد (افسیان ۱: ۱۹-۲۳)، و تمام کسانی که به او ایمان می‌آورند، در پیروزی او شریک می‌شوند. «و این پیروزی ایمان ماست که بر جهان چیره و غالب شده است» (اول یوحنا ۵: ۴).

۲- آنان مسلح بودند (آیه ۱۴). برای پیروزی در یک نبرد جرأت و شهامت کافی نیست، بلکه باید مجهز بود. سرباز مسیحی باید لباس رزمی خدا را تن کند (افسیان ۶: ۱۰-۱۸). اسلحه ما روحانی است، نه انسانی (دوم قرنتیان ۱۰: ۳-۵)؛ و ما آن را در قدرت روح القدس بکار می‌بریم. کلام خدا و دعا مؤثرترین سلاح است (اعمال ۶: ۴)، و ما باید آنها را با ایمان بکار ببریم. همانطور که یک سرود معروف می‌گوید: «هر قسمت از اسلحه انجیل را با دعا بر تن کنید».

۳- آنان تعلیم دیده بودند (آیه ۱۴). اگر سربازان تعلیم دیده نباشند، داشتن اسلحه کاری از پیش نخواهد برد و آنها به آسانی شکست خواهند خورد. یکی از هدف‌های کلیسا این است که به فرزندان خدا یاد دهد که چگونه به‌طور مؤثرتری کتاب مقدس را بکار برند، چطور دعا کنند، به چه ترتیب دشمن را شناسایی نمایند و به چه نحو سربازی فرمان‌بردار و مطیع در سپاه مسیح باشند. هر چه بهتر کلام خدا را بدانیم، بیشتر برای نبرد مجهز می‌شویم (دوم تیموتائوس ۳: ۱۶ و ۱۷). "فرمانده نجات" شما می‌خواهد شما را تعلیم دهد و «شما را به هر چیز نیکو مجهز گرداند» (عبرانیان ۱۳: ۲۰ و ۲۱). واژه "مجهز" در اصل یونانی به تجهیز نظامی اشاره دارد. اگر در جنگ شکست بخوریم، اشکال از تجهیزات یا تدابیر جنگی فرمانده ما نیست. اشکال را باید در سربازان جستجو کرد.

۴- آنان به رهبر خود اطمینان داشتند. ابراهیم و متحدین او حدود دویست کیلومتر را زیر پا نهادند تا با یک یورش آن چهار پادشاه را

غافلگیر کنند، و بدین ترتیب توانستند به پیروزی کامل نائل آیند. به نظر می‌رسد که ابراهیم در این جنگ کاملاً از جانب خداوند هدایت می‌شد، بنابراین، این یک پیروزی ایمان بود. در اینجا کاربرد روحانی بسیار واضح و روشن است: اگر ایمانداران انتظار شکست دشمنان خود را دارند، حتماً باید به خدا اطمینان و اعتماد کنند و فرامین او را اطاعت کنند. به همین روش بود که یوشع سرزمین موعود را فتح کرد و داود دشمنان اسرائیل را شکست داد، و به همین ترتیب هم کلیسا امروز باید نبرد کند.

۵- آنان متحد بودند. آنها سه لشکر با سه رهبر نبودند؛ بلکه یک لشکر بودند و تنها ابراهیم رهبرشان بود. اگر امروزه ایمانداران در محبت با هم متحد می‌شدند، چقدر پیروزمندتر می‌بودند! ما می‌سراییم، «مانند یک ارتش قوی، کلیسای خداوند به پیش می‌رود»؛ ولی عملاً کلیسا شباهتی به یک ارتش ندارد، به ویژه وقتی باید با نظام و اتحاد حرکت کنیم و پیش رویم. به قول دوست شبانی «اشکال کلیسا اینجاست که سرلشکر زیاد دارد و سرباز کم!»

۶- آنان توافق فکری داشتند. قصد آنان در این جنگ انتقام یا منافع شخصی نبود (پیدایش ۱۴: ۲۲ و ۲۳)، بلکه پیروزی بر دشمن و آزادی اسیران. سرباز اگر هدف مشخصی نداشته باشد، محکوم به شکست خواهد بود. «هیچ کس به هنگام سربازی، خود را گرفتار مشغولیت‌های زندگی نمی‌سازد، چرا که خواهان جلب خشنودی فرمانده خویش است» (دوم تیموتائوس ۲: ۴). زندگی افرادی چون عخان (یوشع ۷)، سامسون (داوران ۱۳-۱۶) و شائول (اول سموئیل ۱۵) واقعیت این آیه را تأیید می‌کند.

موفقیت او. ابراهیم و متحدین او به قدری قوی بودند که تا صد و پنجاه کیلومتر دشمن را تعقیب کردند و موفق شدند اسیران را آزاد

سازند و غنائمی به چنگ آورند. آیا ابراهیم و لوط دنیوی گفتگویی طولانی به‌هنگام بازگشت داشتند؟ آیا لوط نسبت به قول‌هایی که به هنگام اسارت داده بود، وفادار ماند؟ آیا به ابراهیم قول‌هایی داده بود؟ ما جواب این سؤالات را نداریم، ولی این را می‌دانیم که نه تأدیب خداوند و نه نیکویی وی در باز آوردن لوط از اسارت، به حال لوط تأثیری نداشت. این نیکویی خداوند می‌بایست لوط را به توبه می‌آورد (لوقا ۱۵: ۱۴-۱۹؛ رومیان ۲: ۴). ولی بجای توبه، لوط به سدوم رفت. او می‌توانست با ابراهیم متحد شود، ولی تصمیم گرفت به زندگی گناه‌آلود باز گردد. الکساندر وایت در کتاب معروفش به‌نام "شخصیت‌های کتاب مقدس" می‌نویسد: «ابراهیم پدر افراد وفادار است و برادرزاده‌اش لوط پدر تمام کسانی که به زور نجات یافته‌اند». برخی نجات می‌یابند اما «همچون کسی که از میان شعله‌های آتش جان به در برده باشد» (اول قرن‌تین ۳: ۱۵)؛ ولی چقدر خوب خواهد شد که به ایمانداران "دخول به پادشاهی جاودانی خداوند" به فراوانی عطا شود (دوم پطرس ۱: ۱۱).

۳- ابراهیم ستایشگر (پیدایش ۱۴: ۱۷-۲۴)

نبردی جدید. بعضی اوقات بعد از پیروزی در نبرد، با خطری بزرگ روبرو می‌شویم. پس از فتح اریحا بود که اعتماد به نفس اسرائیلیان منجر به شکستشان در شهر عای شد (یوشع ۷)؛ و ایلیا بعد از پیروزی‌اش در کوه کرمل، دچار ترس شد و فرار کرد (اول پادشاهان ۱۹). یک شبان اسکاتلندی به‌نام آندرو بونار^۴ بسیار بجا گفته است: «به همان اندازه که پیش از جنگ مواظب اوضاع هستیم باید پس از جنگ نیز باشیم.»

^۴ Andrew Boner

وقتی ابراهیم از نبرد باز گشت، دو پادشاه او را ملاقات کردند: بارع، پادشاه سدوم (سوزان)، ملک‌ی‌صدق، پادشاه سالیم (صلح و سلامتی)؛ بارع، غنائم جنگی را به ابراهیم پیشنهاد کرد و در عوض از او خواست مردم شهر را به او واگذار کند، در حالی که ملک‌ی‌صدق به ابراهیم نان و شراب داد. ابراهیم با پیشنهاد بارع مخالفت کرد ولی نان و شراب را از ملک‌ی‌صدق قبول کرد و دهیک غنائم را به او داد. در اینجا به‌طور نمادین درسی روحانی نهفته است که امروزه باید به آن توجه کنیم و در زندگی خود بکار بریم.

ابراهیم می‌بایست بین این دو پادشاه یکی را انتخاب می‌کرد. این دو پادشاه نمایندگان دو جهت مخالف زندگی هستند. سدوم شهری شرارت‌پیشه بود (پیدایش ۱۳:۱۳؛ حزقیال ۴۹:۱۶ و ۵۰)، و بارع نماینده نظام دنیوی برای لذت‌های جسمانی بود (افسیان ۲:۱-۳). بارع به معنی "هدیه" است، که اشاره دارد به این که دنیا با دادن هدیه می‌خواهد ما را جذب خود کند! اما سدوم به معنی "سوزان" است، پس باید مواظب باشیم نزدیکش نشویم! اگر به طرف بارع سر خم کنید، آنچه در زندگی دارید روزی خواهد سوخت. و این دقیقاً چیزی بود که برای لوط اتفاق افتاد.

ملک‌ی‌صدق، "پادشاه عدالت" معنی می‌دهد، و سالیم به معنی "صلح و سلامتی" است. عبرانیان ۷ و مزمور ۱۱۰ هر دو ملک‌ی‌صدق را با مسیح خداوند مرتبط می‌سازند، "پادشاه صلح و سلامتی" و "پادشاه عدالت" (مزمور ۸۵:۱۰). عیسی مسیح همچون ملک‌ی‌صدق زمان ابراهیم، پادشاه و کاهن ما در آسمان است، و به ما که او را خدمت می‌کنیم، عدالت و سلامتی می‌بخشد (اشعیا ۳۲:۱۷؛ عبرانیان ۱۲:۱۱). البته به‌هنگام عشاء ربانی، با شرکت در نان و شراب است که متوجه مرگ مسیح می‌شویم که بر روی صلیب جانش را برای ما فدا کرد.

بنابراین وقتی ابراهیم دست رد به سینه بارع زد و در عوض ملک‌یصق را پذیرفت، در واقع با ایمانش اظهار می‌داشت که «دنیا مال تو، مسیح مال من». لوط هم می‌بایست همین تصمیم را می‌گرفت، ولی در عوض به زندگی گناه‌آلود خود باز گشت.

چرا تصاحب غنائم جنگی توسط ابراهیم اشتباه می‌بود؟ آیا مگر واقعاً جان خود و جان همراهانش را به خطر نینداخت تا پادشاهان مهاجم را شکست دهد و اسیران را آزاد کند؟ قانوناً حق او بود که غنائم جنگی را به خود اختصاص دهد؛ ولی به لحاظ معنوی کار مناسبی نبود. خیلی چیزها در این دنیا به حکم دادگاه ممکن است قانونی و درست باشد، ولی برای قوم خدا به لحاظ روحانی و اخلاقی نادرست قلمداد شود.

گذشته از این، قبل از اینکه ابراهیم بتواند غنائم را تصاحب کند، می‌بایست موافقت می‌کرد مردم سدوم را به پادشاهشان باز گرداند زیرا او گفته بود: «مردمان را به من بده» (پیدایش ۱۴:۲۱). همانطور که خداوند می‌خواهد مردم را برای جلال خودش بکار برد (رومیان ۱:۱۲ و ۲؛ اول قرن‌تین ۶:۱۹ و ۲۰)، شیطان نیز دوست دارد مردم را برای مقاصد شیطانی خود بکار برد (رومیان ۶:۱۲ و ۱۳). شیطان در واقع به یوسف (پیدایش ۳۹) و دانیال (دانیال ۱) می‌گفت: «بدنتان را به من بدهید»، ولی آنها گفتند: «نه!» اما وقتی شیطان همان پیشنهاد را به سامسون (داوران ۱۶)، داود (دوم سموئیل ۱۱) و یهودا (یوحنا ۱۳:۲۷) کرد، آنها گفتند: «باشد!» و چه بهای هنگفتی پرداختند!

ابراهیم پیشنهاد بارع پادشاه را نپذیرفت، و احتمالاً به همه کسانی که از اسارت آزادشان کرده بود فرصت داد تا انتخاب کنند که همراه او بروند و به خدای حقیقی ایمان آورند. ابراهیم شیخ قدرتمندی بود، و همسایگانش از خیمه و مذبح او خبر داشتند. ولی هیچ اثری از اینکه

یکی از آنان، از جمله خانواده لوط، دعوت او را پذیرفته باشند نیست. غیر از لوط و دخترانش، همه مردم با نابودی سدوم از بین رفتند. برکتی جدید. ملک‌ی‌صدق چیزی بهتر به ابراهیم تقدیم کرد: برکت «خدای متعال، خالق آسمان و زمین». ابراهیم با برکت خداوند زندگی می‌کرد، نه با رشوه‌هایی که دنیا پیشنهاد می‌کرد. او هرگز مایل نبود کسی فکر کند که دنیا او را ثروتمند کرده است. حتی قبول یک بند کفش را خطری برای خود قلمداد می‌کرد! شمار زیادی از خادمین خدا به سبب تجلیل از طرف مردم و یا قبول هدایایی از مردم دنیا، به وجهه و شهادت روحانی خود صدمه زده‌اند. نمی‌شود هم خادم خدا بود و هم در پی کسب شهرت در دنیا.

ملک‌ی‌صدق بعد از اتمام جنگ، به ملاقات ابراهیم رفت تا او را برای کسب پیروزی آماده کند. خدا از وسوسه‌هایی که بعد از شکست دشمن به سراغ ما می‌آیند خبر دارد. ابراهیم خداوند را قبل از جنگ ملاقات کرده بود و قول داده بود که هیچ چیزی از غنائم جنگی برای خودش بر ندارد. او با عزمی راسخ لشکر خود را رهبری کرد و خدا به او پیروزی داد.

ابراهیم اعتقادات خود را به همراهان خود عانر، اشکول و ممری تحمیل نکرد (پیدایش ۱۴: ۲۴). اگر آنها می‌خواستند مقداری از غنائم را بردارند، این به خودشان مربوط بود؛ ابراهیم آنها را سرزنش نمی‌کرد. او همچنین انتظار نداشت که آنها به ملک‌ی‌صدق دهیک بدهند. ابراهیم در این دنیا "غریب و بیگانه‌ای" بیش نبود، در حالی که متفقین او انسان‌های دنیوی بودند و رفتارشان ضابطه و معیار متفاوتی داشت. «دیگران می‌توانند، اما شما نمی‌توانید».

پیدایش ۱۴: ۲۰ اولین جایی است در کتاب مقدس که درباره "دهیک" سخن می‌گوید. منظور از "دهیک"، دادن ده درصد از دارایی خود، چه

پول باشد چه محصولات کشاورزی و دامداری، به خداست. وقتی "دهیک" می‌دهیم، تصدیق می‌کنیم که خدا مالک همه چیز است و ما ناظر و مباشر ثروت او هستیم. یهودیان علاوه بر "دهیک" خود که هر سال به خداوند پرداخت می‌کردند (لاویان ۲۷:۳۰-۳۳)، هر سه سال یک بار نیز خاص فقرا دهیک جداگانه‌ای پرداخت می‌کردند (تثنیه ۱۵:۲۶-۱۲). آنان می‌توانستند از نود درصد باقی‌مانده نیز برای جشنی که در اورشلیم برگزار می‌شد دهیک بدهند (تثنیه ۱۲:۵-۱۹).

"ده یک" دادن پیش از شریعت موسی رایج بوده است؛ چون نه فقط ابراهیم بلکه حتی یعقوب هم دهیک داده است (پیدایش ۲۸:۲۲). به همین دلیل است که بسیاری از مسیحیان معتقدند که امروزه ایمانداران باید هدیه دادن به خدا را با دادن "ده یک" شروع کنند. یک شماس کلیسای روزی به من گفت: «اگر یهودیان عهد قدیم زیر شریعت، ده یک می‌دادند چقدر بیشتر مسیحیان عهد جدید که زیر فیض هستند باید آن را بدهند!» روش هدیه دادن در عهد جدید در دوم قرن‌تیان ۸-۹ شرح داده شده، ولی بهترین راه شروع این کار، دادن "ده یک" است. ما باید مواظب باشیم که از صمیم قلب بدهیم نه به‌عنوان رشوه به خدا برای دریافت برکت. آر. جی. لتورنیو^۵ کارخانه‌دار معروف مسیحی گفته است: «اگر ده یک را به این منظور می‌دهی که سود ببری، سودی نخواهی برد!»

ابراهیم الگوی خوبی برای هدیه دادن به ما ارائه می‌دهد. او هدایای خود را توسط ملک‌صدق به حضور عیسی مسیح آورد (عبرانیان ۷:۱-۱۰). ما ده یک یا هدایایمان را به کلیسا یا شبان یا خزانه‌دار کلیسا نمی‌دهیم. اگر هدیه دادن ما یک عمل پرستشی حقیقی باشد، آن را به

^۵ R. G. LeTourneau

خداوند تقدیم می‌کنیم؛ و به همین دلیل است که باید بهترین خود را بدهیم (ملاکی ۱: ۶-۸).

در یکی از کلیساهایی که من در آنجا شبان بودم، روزهای یکشنبه هدایا جمع نمی‌کردیم، بلکه جعبه‌هایی را کنار درهای خروجی کلیسا می‌گذاشتیم تا مردم به هنگام ورود یا خروج در آن هدایای خود را بیندازند. قبل از اینکه من شبان آن کلیسا شوم، می‌گویند یک روز جوانی که برای اولین بار به کلیسای ما آمده بود از دوستش پرسید آن جعبه‌ها برای چیست. دوستش پاسخ داد: «برای هدایایی است که ما می‌دهیم».

تازه‌وارد از او پرسید، «این پول‌ها را چه کار می‌کنند؟» دوستش پاسخ داد: «فکر می‌کنم آن را به شبان کلیسا می‌دهند».

جوان بیچاره که گیج‌تر شده بود پرسید، «خوب، شبان با آن پول‌ها چه می‌کنند؟» دوستش که آماده جواب دادن بود، گفت: «نمی‌دانم چطور، ولی او آن را به خدا می‌دهد!»

وقتی شبان کلیسا این را شنید از ته دل خندید. او می‌دانست (و همه ما می‌دانیم) که هر عضو کلیسا باید هدایایش را با قلبی شاکر به خداوند بدهد. تمام فرزندان خدا کاهنانی هستند که می‌توانند قربانی‌های خود را به حضور او تقدیم کنند (اول پطرس ۲: ۵ و ۹).

ابراهیم در دادن هدیه درنگ نمی‌کرد. او این اصل را در قلب خود پذیرفته بود که مالک اصلی خداست و او ناظر و مباشری بیش نیست. او با تناسب هدیه می‌داد، روشی که توسط پولس رسول نیز تأکید شده است (اول قرننتیان ۱: ۱۶ و ۲). "ده یک" شروع خوبی است؛ ولی به تدریج خداوند برکت بیشتری می‌دهد، بنابراین ما نیز باید به درصد هدیه‌مان اضافه کنیم و عملاً "با فیض هدیه داد" را مطابق دوم قرننتیان ۸ و ۹ انجام دهیم.

ابراهیم هدیه می‌داد زیرا خدا را دوست داشت و مایل بود اعتقادی را که به عظمت و نیکویی خدا داشت ثابت کند. چه تضاد آشکاری وجود دارد بین "خدای متعال" و بت‌ها! خدای ابراهیم خالق آسمان و زمین است (پیدایش ۱۴: ۱۹؛ اشعیا ۴۰). او لایق ستایش و نیایش از جانب قومش می‌باشد!

ابراهیم قبل از جنگ، دست‌هایش را با ایمان بلند کرد و به خدا قول داد که هیچ چیزی از غنائم را بر ندارد. او با عزمی راسخ لشکریانش را در جنگ رهبری کرد (متی ۶: ۲۴).

در موقع نبرد ابراهیم شمشیر خود را با ایمان و اعتماد به خدا برای پیروزی بکار برد.

پس از جنگ، با ایمان دست‌هایش را در مقابل هدیه شاه سدوم عقب کشید اما آغوش خود را بر روی پادشاه سالیم برای دریافت نان و شراب و دادن ده یک گشود.

«و این است غلبه‌ای که دنیا را مغلوب کرده است، یعنی ایمان ما» (اول یوحنا ۵: ۴).

فصل چهارم

شب تاریک روح انسان

(پیدایش ۱۵)

«شخصی که واقعاً از خدا می‌ترسد و مطیع اوست، ممکن است در تاریکی خاصی قرار گیرد هیچ نوری نداشته باشد؛ و امکان دارد روزها و سال‌های بسیاری در آن وضع بسر برد...»
این از سخنان توماس گودوین^۱، قدیس معروف فرقه پیوریتن است که اشعیا نبی هم در توافق با او می‌نویسد: «ای کسانی که ترس خداوند را در دل دارید و مطیع و خدمتگزار او هستید، به خداوند اعتماد کنید هرچند راه شما تاریک باشد و هیچ نوری به آن نتابد، اما شما به خدای خود اطمینان داشته باشید» (اشعیا ۵۰: ۱۰).

گاهی حتی به روحانی‌ترین مسیحی نیز احساس "بودن در تاریکی" دست می‌دهد و او در شگفت می‌ماند که چرا خدا آن قدر دور به نظر می‌رسد. در دوران شورش معروف ۱۹۰۰ چین که منجر به اخراج بیگانگان از آن کشور شد، و "مسیحیون مسیحی چین" نیز صدمه زیادی دید، مؤسس آن مسیحیون، هادسن تایلور^۲ به دوستش گفت: «نه می‌توانم بنویسم، نه می‌توانم فکر کنم؛ حتی نمی‌توانم دعا کنم؛ ولی می‌توانم اعتماد کنم.» دوران تاریکی بود، ولی خدا به تدریج روشنایی بخشید.
ابراهیم آنچه را رهبران روحانی "شب تاریک روح" می‌نامند تجربه کرده بود. این اصطلاح از کتاب روحانی کلاسیک مربوط به

^۱ TomasGoodwin (1600-1679)
^۲ Hudson Taylor

قرن شانزدهم، اثر ژان قدیس^۳ اخذ شده است. این کتاب با الهام از صحنه‌های تغزلی کتاب غزل‌غزل‌ها، صحبت از آن فرزند خدایی می‌کند که با تجربه کردن موقتی تاریکی و گویی جدایی از خدا، در عشق و ایمان به خدا عمیق‌تر می‌شود. چنین تجربه‌ای راحت نیست ولی گاهی لازم است.

ابراهیم سه نگرانی بزرگ داشت. خدا در آن تجربه "شب تاریک" هر سه نگرانی او را برطرف ساخت.

۱- ایمنی او (پیدایش ۱:۱۵)

گوش دادن به خود. فصل قبلی بر اعمال ابراهیم تمرکز داشت، ولی در این فصل از احساسات او سخن به میان می‌آید که شامل "وحشت تاریکی بزرگ" نیز می‌باشد (۱۲:۱۵). اشخاص ایماندار احساس نیز دارند و احساسات را نباید بی‌اهمیت شمرد و انکار کرد. بسیاری از مسیحیان، ایماندارانی هستند که عادت دارند بر فکر و اراده انسان تأکید کنند و به احساسات توجه کمتری نشان دهند، ولی این اشتباه بزرگی است که منجر به زندگی ناموزونی می‌شود.

ما به‌صورت خدا آفریده شده‌ایم، و این بدان معنی است که احساس نیز جزء وجود ما است. هرچند درست نیست که به احساسات خود اعتماد کنیم و فکرمان را بکار نگیریم، و یا اجازه دهیم احساساتمان از کنترل خارج شود؛ اما در ضمن این نیز صحیح نیست که احساساتمان را انکار کنیم و یا فرو بخوریم و در نتیجه به یک آدم مصنوعی مذهبی تبدیل شویم. داود و نویسندگان دیگر در مزامیر احساسات و عواطف خود را که نسبت به خدا، خودشان و اوضاع اطراف داشتند علناً با خداوند در میان می‌گذاشتند؛ و ما نیز باید از این الگوی خوب پیروی

^۳ St. John of the Cross

کنیم. عیسی انسانی واقعی بود، و احساساتش را اعم از شادی، اندوه و خشم مقدس یا محبت، علناً ابراز می‌داشت.

با این تفصیل چرا با وجود اینکه ابراهیم در جنگ پیروز شده بود، اما همچنان می‌ترسید؟ برای اینکه او بشر بود؛ و احساسات ما ممکن است پس از یک خطر یا مشکل بزرگ فرو بیاشد. این نکته کمک می‌کند بفهمیم چرا ایلیا بعد از پیروزی بر بعل بر روی کوه کرم، آنقدر افسرده شده بود (اول پادشاهان ۱۹). بعد از هر کوهی، دره‌ای وجود دارد.

دلیل دیگری نیز برای ترس ابراهیم وجود داشت. او که چهار پادشاه را شکست داده بود، هر آن احتمال داشت که خود، هدف حمله آنها قرار گیرد. ابراهیم می‌دانست که پادشاهان شرقی شکست را سرسری نمی‌گیرند و کینه‌شان زود فروکش نمی‌کند. تصور کنید اگر ابراهیم کشته می‌شد، عهد و وعده خدا چه می‌شد؟

گوش دادن به خدا. شکی نیست که شخص باید به احساس خود گوش فرا دهد و نسبت به آن صادق باشد. دکتر روانکاو، دیوید ویسکات^۴ چنین می‌نویسد: «هرگاه کسی مسئولیت احساسات خود را بپذیرد، مسئولیت دنیای خود را نیز خواهد پذیرفت». با این حال نباید در قلمرو احساس ماند بلکه باید جلو رفت: به خدا وقت بدهید تا با شما صحبت کند، و با کلامش شما را قوت قلب ببخشد. این اولین آیه در کتاب مقدس است که می‌گوید: «کلام خداوند نازل شد»؛ این عبارت در عهدعتیق بیش از صد بار بکار برده شده است. ایمانی که بر ترس غلبه می‌کند ایمان به کلام خداست نه ایمان به احساسات.

خدا دوستش را به نام می‌خواند و با وی سخن می‌گوید (یوحنا ۱۰: ۳). وقتی نوجوان بودم اغلب برای مادرم خرید می‌کردم؛ کارکنان

^۴ David Viscott

فروشگاه مرا به نام صدا می‌زدند و حال من و خانواده‌ام را می‌پرسیدند. وقتی والدینم به بانک محلی می‌رفتند تحویلدار آنها را به نام می‌خواند و خوش‌آمد می‌گفت. اما امروزه، کارمندان بانک، به استثناء بعضی‌شان، مرا فقط به صورت یک عدد در کامپیوترشان می‌بینند. شاید باور کردن این نکته سخت باشد ولی آن خدایی که حساب تمام سیارات را دارد و آنها را نامگذاری کرده است، همچنین نام شما را می‌داند و به فکر نیازهایتان هست (مزمور ۱۴۷: ۳ و ۴).

همچنین در این آیه برای اولین بار در کتاب مقدس به کلمه اطمینان‌بخش "مترس" بر می‌خوریم. خدا آن را خطاب به اسحاق (پیدایش ۲۶: ۲۴)، یعقوب (پیدایش ۳: ۴۶) و اغلب قوم اسرائیل (خروج ۱۴: ۱۳، ۲۰: ۲۰؛ اعداد ۹: ۱۴؛ تثنیه ۱: ۲۱) تکرار کرده است.

راه حل خدا برای ترس ابراهیم این بود که به او گوشزد کند که او برای ابراهیم کیست: «من سپر تو هستم و اجر بسیار عظیم تو» (پیدایش ۱: ۱۵). "من هستم" خدا کاملاً مکفی است برای "من نیستم" بشر. «ساکت باش و بدان که من خدا هستم» (مزمور ۴۷: ۱۰). زندگی شما به اندازه ایمان شما بزرگ است، و ایمان شما به اندازه بزرگی خدا. اگر تمام وقت خود را صرف نگاه کردن به خود کنی، دل‌سرد خواهی شد؛ ولی اگر با ایمان به خدا نگاه کنی دلگرم می‌شوی.

خداوند سپر و پاداش ماست؛ حافظ ما و تأمین‌کننده نیازهایمان است. دیگر لازم نبود ابراهیم نگران نبردهای بعدی باشد، برای اینکه خدا او را محافظت می‌کرد. و لازم نبود پشیمان شود که چرا دارایی را که توسط پادشاه سدوم به او پیشنهاد شده بود از دست داد؛ چون خدا پاداش بزرگتری برای او در نظر داشت. این قسمت عهدعتیق تطابق دارد با متی ۳۳: ۶ و فیلیپیان ۴: ۱۹.

محافظت و تأمین نیاز برکاتی هستند که دنیا دنبال آن است و سیاستمداران به هنگام انتخابات وعده آنها را به مردم می‌دهند. کاندیدشدگان به رأی‌دهندگان وعده محافظت از جنگ و امنیت در کوچه و خیابان‌ها و همینطور تأمین پیشه و کار، درمان، دانش و بازنشستگی را می‌دهند. بعضی از تعهدات به اجرا در می‌آید، ولی بیشتر آنان به بوته فراموشی سپرده می‌شود. خدای متعال تنها کسی است که به شما وعده محافظت و تأمین نیازهایتان را می‌دهد و آن را تماماً اجرا می‌کند. «زیرا تو ای خداوند، نور ما هستی! تو حافظ و نگهدارنده ما هستی! تو به ما فیض و جلال خواهی داد و هیچ چیز نیکو را منع نخواهی کرد از آنانی که به راستی عمل می‌کنند» (مزمور ۸۴: ۱۱).

۲- وارث او (پیدایش ۱۵: ۲-۶)

خواستن (پیدایش ۲: ۱۵ و ۳). خدا به ابراهیم قول داد که نسل او چون غبار زمین ازدیاد خواهد یافت (۱۳: ۱۶) و برای تمام دنیا برکت خواهد آورد (۱۲: ۱-۳). ولی ابراهیم و ساره فرزندی نداشتند؛ و اگر او می‌مرد وارثی غیر از مباشرش، العاذر نداشت (او ممکن است همان خادم او که در ۲: ۲۴ ذکر شده، باشد). از لوط دیگر خبری نیست و بقیه خویشان ابراهیم نیز در هشتصد کیلومتری او در بین‌النهرین زندگی می‌کردند. پس عهد خداوند چه می‌شد؟

نگرانی اصلی ابراهیم برای خود و همسرش نبود، هرچند آنان نیز مانند هر زن و شوهر شرقی آرزو می‌کردند فرزندی داشته باشند. نگرانی او برای اجرای نقشه خدا برای نجات بشر بود. خداوند نقشه‌ای باشکوه و عظیم داشت و وعده پرچالی به ابراهیم داده بود، ولی ظاهراً خدا در این مورد کاری نمی‌کرد! اگر به همین ترتیب جلو

می‌رفت ابراهیم و ساره پیر می‌شدند و زمان انجام کار به پایان می‌رسید.

یکی از دروس اصلی در "مدرسه ایمان" این است که خواست خدا باید به روش خدا و در وقت خدا انجام گیرد. خدا از ابراهیم و ساره نخواستہ بود ورثه‌ای برای خود پیدا کنند؛ تنها چیزی که از ایشان می‌خواست این بود که مایل و آماده باشند که او بتواند مقصود خود را به‌وسیله آنان به انجام رساند. آنچه ابراهیم و ساره متوجه نشده بودند این بود که خدا صبر می‌کرد قوت بدن آنها تمام شود و مانند بدن شخص مرده گردد تا تمام قدرت و جلال این کار از آن خدا شود.

خوب است که ما نگرانی‌هایمان را به خداوند بگوییم، حتی اگر آنچه می‌گوییم حمل بر بی‌ایمان و یا بی‌صبری ما گردد. خدا نسبت به پرسش‌ها و احساسات ما بی‌اعتنا نیست. او ابراهیم را سرزنش نکرد؛ ولی به او آن اطمینانی را که احتیاج داشت داد. «بار تمام نگرانی‌های خود را به دوش او بگذارید، زیرا او همیشه در فکر شما است» (اول پطرس ۵:۷).

نگاه کردن (پیدایش ۴:۱۵ و ۵). خدا به طور واضح به ابراهیم نشان داد که خود ابراهیم و نه کس دیگر پدر آن فرزند موعود و ورثه خواهد بود. وراثت به فرزندی بستگی دارد (رومیان ۸:۱۴-۱۷). سپس خدا به‌گونه‌ای چشمگیر به ابراهیم اطمینان داد که این فرزند پدر آن نسلی خواهد بود که هیچ کس توان شمارشش را نخواهد داشت. حتی وقتی زندگی تاریک باشد، باز می‌توان ستاره‌ها را دید. وقتی به پیش نگاه می‌کنی و اوضاع را تیره و تاریک می‌بینی، به بالا نگاه کن. ابراهیم برای حل مشکلش به اطراف نگاه می‌کرد، در حالی که می‌بایست به بالا بنگرد.

در کتاب مخصوص ستاره‌شناسان حدود هزار ستاره ثبت شده است، ولی تخمین می‌زنند که در مجموع حدود صد میلیارد ستاره وجود داشته باشد! خدا به ابراهیم وعده نداد که چه تعداد فرزند به او خواهد داد، ولی گفت نسل او مانند ستارگان غیرقابل شمارش خواهند بود. هر بار ابراهیم به پایین نگاه می‌کرد و غبار زمین را می‌دید (پیدایش ۱۳: ۱۴) یا به بالا می‌نگریست و ستارگان را مشاهده می‌کرد (۵: ۱۵)، وعده خدا را به یاد می‌آورد و اطمینان پیدا می‌کرد. این وعده بارها برای ابراهیم و همچنین برای اسحاق تکرار شد (۴: ۲۶).

باور کردن (پیدایش ۱۵: ۶). اگر وعده‌ای را که به ما داده شده باور نکنیم و بر اساس آن گام بر نداریم، آن وعده برای ما بی‌فایده خواهد بود. ابراهیم به وعده خدا اعتماد داشت (۱۲: ۱-۳) و با ترک وطن و رفتن به کنعان آن را ثابت کرد (عبرانیان ۸: ۱۱). پیدایش ۶: ۱۵ اولین آیه‌ای است که به ایمان ابراهیم اشاره می‌کند همچنین می‌توان آن را یوحنا ۱۶: ۳ در عهدعتیق محسوب کرد؛ و به همین دلیل است که نویسندگان عهدجدید از این آیه برای تشریح نجات توسط ایمان استفاده می‌کنند.

در متن اصلی عبری پیدایش ۶: ۱۵ فقط پنج کلمه یافت می‌شود، اما چه معنای پرارزشی در آنها هست! این آیه سه مرتبه در عهدجدید بکار رفته: غلاطیان ۳: ۶؛ رومیان ۳: ۴ و یعقوب ۲: ۲۳. سه کلمه کلیدی در این آیه عبارتند از: ایمان، عدالت و محسوب شدن.

ابراهیم به خدا ایمان آورد، که معنی لغوی آن می‌شود «ابراهیم گفت: آمین، ای خدا!» کلمه عبری که "ایمان" ترجمه شده در اصل به معنی «تمام وزن خود را بر چیزی افکندن» یا «با تمام وزن بر چیزی تکیه دادن» است. ابراهیم کاملاً به وعده خدا و خدای وعده‌دهنده تکیه می‌کرد. ما با قول و وعده دادن به خدا نجات نمی‌یابیم بلکه با ایمان

آوردن به وعده خدا. در انجیل یوحنا، که بدین منظور نگارش یافت تا نشان دهد چگونه می‌توان نجات یافت (یوحنا ۲۰:۳۱)، کلمه "ایمان" نزدیک به صد بار بکار برده شده است. نجات هدیه پر لطف خداست که با ایمان دریافت می‌شود (افسیان ۲:۸ و ۹).

بزرگترین نیاز ابراهیم چه بود؟ عدالت (پارسایی). این بزرگترین نیاز امروز ما نیز هست، «زیرا همه گناه کرده‌اند و از جلال خدا کوتاه می‌آیند» (رومیان ۳:۲۳). «هیچ کس پارسا نیست، حتی یک نفر» (رومیان ۳:۱۰). کافی نیست که "مذهبی" باشیم؛ خدا امر می‌کند که عادل و پارسای کامل باشیم وگرنه ما را به بهشت راه نخواهد داد.

ابراهیم چگونه به پارسایی رسید؟ او به خدا ایمان آورد و پارسایی به حساب او گذاشته شد. روی صلیب گناهان و خطاهای ما به حساب مسیح گذاشته شد. «از خطاکاران محسوب شد» (اشعیا ۵۳:۶). وقتی به او اعتماد کنی، پارسایی او به حساب تو گذاشته می‌شود (دوم قرنتیان ۵:۲۱)، و تو در برابر خدای مقدس در حالی که پارسا و بخشیده شده‌ای، می‌ایستی.

ابراهیم با نهادن اسحاق بر قربانگاه، ایمان خود را در عمل ثابت کرد (یعقوب ۲:۱۴-۲۴). ابراهیم به وسیله اطاعت از خدا نبود که نجات یافت، و نه حتی با قول دادن به اطاعت از خدا؛ بلکه اطاعت او نشان‌دهنده ایمانش بود. گناهکاران به وسیله ترکیب "ایمان یا عمل" نیست که نجات پیدا می‌کنند، بلکه به وسیله ایمانی که عمل می‌کند.

با حوصله غلاطیان ۳؛ رومیان ۴ و یعقوب ۲ را مطالعه کنید؛ و متوجه خواهید شد چگونه زندگی ابراهیم نجات توسط ایمان را نمایان می‌سازد. در غلاطیان ۳، پولس بر ایمان متمرکز می‌شود؛ در رومیان ۴ به موضوع محسوب شدن یا به حساب کسی گذاشتن توجه می‌کند؛ و در یعقوب در فصل دوم پارسایی را تشریح می‌کند.

چاره ترس ابراهیم حضور خدا بود: «من هستم». چاره نگرانی ابراهیم در خصوص ورثه‌اش وعده خدا بود: «من خواهم داد». حال، خدا برای سومین نگرانی ابراهیم چه راه چاره‌ای دارد؟

۳- سرزمین او (پیدایش ۱۵: ۷-۲۱)

تأیید (پیدایش ۱۵: ۷). خدا به ابراهیم گفته بود که سرزمین کنعان را به او و نسل او خواهد داد (پیدایش ۱۲: ۷، ۱۳: ۱۵ و ۱۷)، و حال مجدداً آن را تأیید می‌کند. سرزمین بخش عمده‌ای از عهد خدا را تشکیل می‌دهد، چرا که در سرزمین اسرائیل "تاریخ نجات‌بخش" خدا جامه عمل می‌پوشد. سرزمین اسرائیل همچنین شاهد آخرین صحنه این واقعه یعنی بازگشت مسیح و حکومت او بر دنیا خواهد بود.

قرن‌ها، قوم اسرائیل ملتی بدون سرزمین بوده است؛ و به نظر می‌رسید که وعده‌هایی که خدا عهد کرده بود دیگر عملی نمی‌شد. در سال ۱۹۳۲ واعظ انگلیسی، جی. کمبل مورگان^۵ چنین نوشت: «برای من دیگر محرز شده است که تعالیم کتاب‌مقدس به طور کلی حاکی از این است که هیچ امیدی برای اسرائیل به‌عنوان ملتی در دنیا وجود ندارد». اما چهاردهم ماه مه ۱۹۴۸ سر رسید و ملت اسرائیل تولد دوباره پیدا کرد! درست همانطور که خدا در قول خود به ابراهیم وفادار ماند و مسیح موعود را فرستاد، به همان نحو هم به قول خود در احیای سرزمین اسرائیل وفا کرد.

اطمینان (پیدایش ۱۵: ۸-۱۲). سؤال ابراهیم مبنی بر بی‌ایمانی او نبود، بلکه درخواستی بود برای نشانه‌ای که به او اطمینان ببخشد. او یقین داشت که خدا پسری که وعده کرده، به او خواهد داد، ولی سرزمین موعود در دست ده قوم بت‌پرست بود (پیدایش ۱۵: ۱۹-۲۱).

G.Campbell Morgan^۵

البته ابراهیم صاحب آن سرزمین می‌شد ولی نوادگانش چگونه می‌توانستند آن را به تصرف درآورند و از آن استفاده کنند؟ آنچه در پیدایش ۱۵: ۹-۱۷ می‌خوانید مراسمی است که در آن زمان معروف بود به "بریدن عهد". این مراسم شامل کشتن حیوانات و عهد و پیمان بستن بین طرفین قرارداد بود. اشخاصی که عهد می‌بستند چند حیوان را قربانی کرده، بدن‌های آنان را از وسط به دو قسمت می‌کردند و روبروی هم روی زمین می‌گذاشتند. بعد آن اشخاص از میان این قسمت‌ها عبور می‌کردند و اظهار می‌داشتند که اگر به عهد خود وفا نکنند به سرنوشت این حیوانات دچار خواهند شد (ارمیا ۳۴: ۱۸ و ۱۹).

ولی عمل ابراهیم متفاوت بود. او حیوانات را کشت، روی زمین گذاشت و بقیه روز را صرف راندن پرندگان شکاری کرد که بوی گوشت و خون به مشامشان رسیده بود. وقتی آفتاب غروب کرد، ابراهیم به خواب عمیقی فرو رفت؛ و آنگاه خدا به او ظاهر شد و با او سخن گفت. خدا بود که با ابراهیم عهد بست نه ابراهیم با خدا. در این عهد هیچ شرطی وجود نداشت؛ پیمان فیض خدا از قلب سخاوتمند او صادر شد.

انتظار (پیدایش ۱۵: ۱۳-۲۱). ابراهیم از میان "وحشت تاریکی عظیم" مفاد عهد خدا را شنید و از نقشه او برای قوم (پیدایش ۱۵: ۱۳ و ۱۴، ۱۶ و ۱۷)، خودش (پیدایش ۱۵: ۱۵) و سرزمین وعده (پیدایش ۱۵: ۱۸-۲۱) آگاه شد.

قوم (پیدایش ۱۳: ۱۵ و ۱۴، ۱۶ و ۱۷). یعقوب و خاندانش به مصر رفتند تا توسط یوسف محافظت شوند، و در آنجا اشخاص مقتدری شدند (پیدایش ۴۶- خروج ۱). یهودیان نخست همچون مهمانانی ارجمند وارد مصر شدند، اما کم‌کم وجودشان خطری برای مصریان شد؛ پس

فرعون آنان را برده ساخت و مورد ستم فراوان قرار داد (خروج ۱۱:۱ و ۱۲). شاید تنور آتشین (پیدایش ۱۷:۱۵) نشانه‌ای از رنج و الم قوم در مصر باشد (تثنیه ۴:۲۰). سنگدلی فرعون نتوانست قوم را از بین ببرد، چرا که خدا برای قوم برگزیده خود نقشه‌ها داشت. خدا بر مصر داوری کرد و ده آفت بر ایشان فرستاد، سپس به موسی قدرت بخشید تا قوم را با پیروزی از مصر خارج کند (خروج ۱۵:۵).

رخدادها و زمان آنها جملگی در دست خدا بود. چهارصد سال مذکور در پیدایش ۱۳:۱۵ مربوط است به مدت اقامت قوم اسرائیل در مصر، یعنی از ورود یعقوب تا خروج اسرائیل از آنجا. این مدت زمانی بر طبق خروج ۱۲:۴۰ درست چهار صد و سی سال ذکر شده است (اعمال ۶:۷ را نیز ملاحظه کنید). چرا خدا اینقدر صبر کرد تا قومش را رهایی دهد؟ برای اینکه خدا می‌خواست اقوام کنعانی نیز توبه کنند و مجازات نشوند (دوم پطرس ۳:۱۸؛ متی ۲۳:۳۲). کسانی که اسرائیل (و نیز خدا) را محکوم می‌کنند که چرا با کنعانی‌ها چنین رفتار کردند، گویا فراموش کرده‌اند که خدا قرن‌ها به کنعانی‌ها مهلت داده بود تا از شرارت‌های خود توبه کنند.

ابراهیم (پیدایش ۱۵:۱۵). ابراهیم ۱۷۵ سال عمر کرد و به پیری کامل و مطلوب رسید (پیدایش ۷:۲۵)، به عبارت دیگر او حدود یک قرن با خدا گام برداشته بود (پیدایش ۴:۱۲). علی‌رغم خطاها و شکست‌های متعدد، او غالباً اراده خدا را به جا می‌آورد و سرانجام مایه برکت دنیا شد. احتمالاً این به‌خاطر وعده خدا به ابراهیم و ساره بود که ایشان را در اوضاع سخت این چنین دلگرم ساخته بود؛ درست مانند وعده‌هایی همچون فیلیپیان ۱:۶ و افسسیان ۲:۱۰ که امروزه ایمانداران را دلگرم می‌سازد.

سرزمین (پیدایش ۱۵: ۱۸-۲۱). در اوایل سفر ابراهیم، خدا به او گفت: «زمینی که به تو نشان دهم» (پیدایش ۱۲: ۱). بعد گفت: «این زمین را به تو خواهم بخشید» (پیدایش ۱۳: ۵-۱۷). ولی حال می‌گوید: «این زمین را به نسل تو بخشیده‌ام» (پیدایش ۱۵: ۱۸). عهد خدا تأیید کرد که سرزمین متعلق به نسل ابراهیم از طریق اسحاق خواهد بود. سلیمان بر سرزمین وسیعی سلطنت می‌کرد (اول پادشاهان ۴: ۲۱؛ مزمور ۷۲: ۸)، ولی تمام آن سرزمین در تصاحب اسرائیل نبود. پادشاهان حکومت سلیمان را مورد شناسایی قرار داده بودند و به او جزیه می‌پرداختند. وقتی مسیح خداوند بر تخت داود بنشیند و سلطنت کند (متی ۱۹: ۲۸؛ لوقا ۱: ۳۲)، آنگاه سرزمین اسرائیل به ابعاد کاملی که خدا وعده آن را داده است، خواهد رسید.

پیمان خدا با ابراهیم به قوت خود باقی است و ربطی ندارد که اسرائیل چه فکر می‌کند. پیمان خدا بدون قید و شرط است و به وقوع پیوستن آن بستگی به ایمان و امانت انسان ندارد. به همین ترتیب، عهد نوینی نیز که توسط عیسی مسیح برقرار شد، محکم و قابل اعتماد است و ربطی به پذیرش یا عدم پذیرش انسان ندارد. تمام آنانی که به عیسی مسیح ایمان آورند وارد این پیمان جدید شده، نجات ابدی دریافت خواهند کرد (عبرانیان ۵: ۹، ۹: ۱۲)، و صاحب ارثی جاودانی خواهند شد (عبرانیان ۹: ۱۵)، و جلالی ابدی خواهند داشت (اول پطرس ۵: ۱۰). وقتی ابراهیم نگران وضع خویش بود، خدا به او اطمینان داد و گفت: «من هستم!» وقتی نگران وارث خود بود، شنید که خدا می‌گوید: «من خواهم داد!» و حال خدا نگرانی او را برای سرزمینش چنین پاسخ می‌دهد: «من داده‌ام!»

عیسی مسیح امروزه به پیروانش همین اطمینان را می‌دهد.

ابراهیم به خدا ایمان آورد. شما چطور؟

خطر راه‌های فرعی

(پیدایش ۱۶)

در دهه ۱۹۶۰، من و همسر من به یک سفر لذت‌بخش در دامنه کوه‌های آپالاچی رفتیم. وقتی به خانه برمی‌گشتیم، همسر من پیشنهاد کرد که «چطور است از این جاده فرعی برویم، جاده جالبی به‌نظر می‌رسد».

اما این جاده بدترین جاده‌ای بود که تا آن زمان در آن رانندگی کرده بودیم، حتی بدتر از جاده‌هایی که در سفرهای بشارتی خود در کشورهای دیگر دیده بودیم. جاده پر از گودال‌های عمیق بود! در حالی که ماشین من گرد و خاک بلند می‌کرد و من به‌شدت عصبانی بودم! وقتی به یک پیچ رسیدیم، متوجه شدیم که مدت‌هاست که کسی از این جاده استفاده نکرده است و فقط دو تا لاک‌پشت سلانه‌سلانه در جلوی ما در حرکت بودند.

وقتی سرانجام به تمدن و جاده اسفالت باز گشتیم، به یاد جمله‌ای افتادم که واعظ معروف پابنیتست، ونس هاوونر^۱ آن را اغلب بر زبان می‌راند: «راه فرعی همیشه بدتر از جاده اصلی است».

فصل ۱۶ پیدایش حاکی از راه فرعی دردناکی است که ابراهیم و ساره در طی سفر عمر خود در پیش گرفتند. این راه نه تنها باعث بوجود آمدن کشمکش‌هایی در خانواده، بلکه در تمام دنیا شد. چیزی که امروزه روزنامه‌نگاران "زد و خورد میان اعراب و اسرائیل" می‌خوانند از همین جا شروع شد.

^۱ Vance Havner

ولی این فقط یک اتفاق تاریخی نیست که عواقب سیاسی را در عصر ما حادث گشته است. ایمانداران باید از این واقعه درس عبرتی بگیرند که با ایمان قدم بردارند و منتظر خداوند باشند تا عهد خود را از راه خود و در زمان خود اجرا نماید. همانطور که مراحل زندگی ابراهیم و ساره را مطالعه می‌کنید متوجه خواهید شد که چقدر خطرناک است وقتی که به عقل انسانی خود متوسل می‌شوید.

۱- منتظر شدن (پیداش ۱۶:۱ قسمت اول)

حال ابراهیم هشتاد و پنج ساله شده بود. او با خداوند مدت ده سال گام برداشته بود و دروس پرارزشی را در ایمان فرا گرفته بود. خدا به ابراهیم و ساره وعده فرزند داده بود ولی زمان آن را به آنها نگفته بود. آنها می‌بایست منتظر می‌ماندند، در حالی که اغلب مردم انتظار را دوست ندارند. ولی واقعیت این است که ایمانداران «با ایمان و شکیبایی است که وارث وعده‌ها می‌شوند» (عبرانیان ۶:۱۲).

خدا برای آنچه که می‌خواهد انجام دهد یک جدول زمانی دقیقی دارد. از این گذشته، تولد فرزند ابراهیم با تولدهای معمولی فرق داشت: این تولد قسمت مهمی از نقشه خدا برای نجات تمام جهان را تشکیل می‌داد. به هر تقدیر، ساره که در انتظار رویدادی بود کم‌کم کاسه صبرش لبریز شد.

چرا خدا آنقدر درنگ کرد؟ او می‌خواست که بدن ابراهیم و ساره همچون بدنی مرده باشد (عبرانیان ۱۱:۱۲) تا خدا به تنهایی جلال یابد. ابراهیم در سن هشتاد و پنج سالگی هنوز این توانایی را داشت که از طریق زن دیگری صاحب فرزندی شود، پس هنوز زمان به‌دنيا آمدن فرزند معجزه نرسیده بود. هر چه واقعاً با ایمان انجام شود برای جلال خدا انجام می‌شود (رومیان ۴:۲۰) نه برای تمجید مردم.

یکی از دلایل دیگر که نشان می‌دهد ما در ایمان گام برمی‌داریم این است که مایل باشیم صبر کنیم تا خداوند به موقع عمل کند. «هر که ایمان آورد تعجیل نخواهد نمود» (اشعیا ۲۸: ۱۶). پولس در رومیان ۱۰: ۱۱ به این آیه معنی وسیع‌تری می‌دهد: «هر که به او ایمان آورد خجل نخواهد شد». هرگاه از اطمینان کردن به خدا دست برداریم، شروع می‌کنیم به "تعجیل" کردن در راه کج که عاقبتش "خجل" شدن است.

سومین دلیل ایمان این است که شخص در اقتدار کلام خدا عمل می‌کند. «ایمان از شنیدن است و شنیدن از کلام» (رومیان ۱۰: ۱۷). در صورت اطاعت از آنچه خدا در کلامش می‌گوید قادر خواهید بود با ایمان قدم بردارید و بدانید که او شما را برکت خواهد داد. عبرانیان فصل ۱۱ حاکی از کارهای حیرت‌انگیز مردان و زنانی است که از اعتماد کردن به وعده‌های خدا و اجرای او امر او ترسی نداشتند.

سخن آخر اینکه هر وقت ما با ایمان عمل می‌کنیم، خدا به زندگی ما شادی و آرامش می‌بخشد. «خدایی که سرچشمه همه امیدهاست، به شما برای ایمانی که به او دارید، آرامش و شادی عطا کند» (رومیان ۱۵: ۱۳). ممکن است مشکلات و کشمکش‌ها شما را احاطه کند، ولی مطمئن باشید که آرامش و شادی که از خدا ناشی می‌شود در شما قرار خواهد گرفت.

نکات زیر شواهدی هستند از ایمان حقیقی بر پایه کلام خدا: ۱- تمایل به انتظار کشیدن برای خدا؛ ۲- خواهان جلال خدا بودن و لاغیر؛ ۳- مطیع کلام خدا بودن؛ ۴- برخوردار بودن از شادی و آرامش خدا در قلب خود. زمانی که ابراهیم و ساره منتظر بودند، خدا ایمان و صبر آنان را فزونی می‌داد و شخصیت و سیرتشان را می‌ساخت (یعقوب

۱:۱-۴). در ادامه می‌بینیم که ابراهیم و ساره به‌گونه‌ای دردناک به بیراهه می‌روند.

۲- طرح نقشه (پیدایش ۱۶:۱ قسمت دوم- ۴ قسمت اول)

ساره می‌دانست که قادر به بچه‌دار شدن نیست، ولی شوهرش هنوز توانایی تولید مثل داشت. خدا به‌طور خاص ابراهیم را پدر نسل موعود نامیده بود، ولی هنوز مادر را معرفی نکرده بود. قاعدتاً آن زن می‌بایست همسر ابراهیم باشد؛ ولی ساره با خود فکر می‌کرد شاید خدا نقشه دیگری نیز دارد. چه کار خطرناکی است که در مورد نقشه آشکار خدا به حدس و گمان متوسل شویم. فراموش نکنید که ایمان حقیقی بر کلام خدا استوار است (رومیان ۱۰:۱۷) نه بر عقل بشر (امثال ۳:۵ و ۶)، زیرا «ایمان یعنی زیستن بدون نیرنگ و طرح نقشه». خدا به ابراهیم گفته بود "یقین بدان" (پیدایش ۱۵:۱۳)؛ ولی ساره چنین اطمینانی نداشت تا بر آن اساس عمل کند.

گذشته از این، ساره به فکر جلال خدا نبود؛ تنها هدفش این بود که بچه داشته باشد. با گفتن اینکه: «خداوند مرا از زاییدن باز داشت» (پیدایش ۱۶:۲) شاید می‌خواست نومیدی خود را نشان دهد و یا حتی خدا را مقصر بداند. اغلب گفته شده تأخیر از جانب خدا بدین معنی نیست که خدا آن امر را رد کرده است؛ اما شیطان در گوش ما نجوا می‌کند که، «خدا تو را کنار گذاشته است! اگر تو را دوست می‌داشت وضعیت بهتر از این می‌بود! همه این وقایع تقصیر خداست!» (پیدایش ۱:۳-۶).

طبق رسم آن زمان، ابراهیم می‌توانست هاجر را شرعاً به‌عنوان زن دوم به عقد خود درآورد. سال‌ها بعد، می‌بینیم که یعقوب کنیزان همسرانش را به عقد خود در می‌آورد و از هر کدام صاحب پسرانی

می‌شود. گذشته از این، ظاهراً نقشه آنها نیز با موفقیت همراه بود، زیرا هاجر حامله شد. شاید ساره به حساب خودش کار درستی کرده بود. اما هر کار قانونی و ظاهراً موفقیت‌آمیزی لزوماً با اراده و خواست خدا سازگار نیست. خدا هرگز هاجر را به‌عنوان همسر ابراهیم قبول نکرد؛ فرشته خدا او را "کنیز سارای" خطاب می‌کرد (پیدایش ۱۶: ۸). هاجر و اسماعیل "کنیز و پسرش" (پیدایش ۲۱: ۱۰) نامیده می‌شدند، نه "زن ابراهیم و پسرش"، چرا؟ برای اینکه «هر چه از ایمان نیست، گناه است» (رومیان ۱۴: ۲۳). خدا تمام این نقشه‌های انسانی را نقش بر آب کرد، چرا که نقشه بسیار عالی‌تری برای ابراهیم و ساره در نظر داشت.

اگر چهار دلیل ایمان کتاب‌مقدسی را که قبلاً شرح داده شد، مرور کنید، متوجه خواهید شد که ابراهیم و ساره از عهده امتحان ایمان برنیامدند. آنها نخواستند منتظر خداوند بمانند، بلکه با عجله آنچه دلشان می‌خواست انجام دادند. عمل آنها برای خوشی دل خودشان بود، نه برای جلال خدا. آنها از کلام خدا اطاعت نکردند، و پرواضح است که قلب و خانه‌شان نیز محال بود رنگی از شادی و آرامش ببیند. داستان‌نویس اسکاتلندی، جرج مک دونالد^۲ می‌گوید: «هر کاری که انسان بدون خدا انجام دهد با شکست اسفناک یا موفقیت اسفناک‌تری روبرو می‌شود». و این ما را به مرحله سوم "راه فرعی" ابراهیم و ساره هدایت می‌کند.

۳- نزاع (پیدایش ۱۶: ۴ قسمت دوم-۶)

کسی که از حکمت دنیا پیروی کند، عاقبت همچون دنیا گرفتار جنگ و ستیز خواهد شد (یعقوب ۳: ۱۳-۱۸). از میان همه دعوها، زد

^۲ George MacDonald

و خوردهای خانوادگی از همه دردناکتر و حل و فصل آن مشکل‌تر است. اگر هاجر به همان کنیز بودنش بسنده می‌کرد، شاید مشکل به اینجا کشیده نمی‌شد؛ ولی او مغرور شد، و این باعث ناراحتی خاتونش سارا گردید (امثال ۳۰:۲۱-۲۳).

پولس می‌پرسد: «آیا اینقدر بی‌فهم هستید که به روح شروع کرده، الان به جسم کامل می‌شوید؟» (غلاطیان ۳:۳)؛ و این همان چیزی است که در خانه ابراهیم اتفاق افتاد. آنها وقتی به خدا ایمان آوردند در روح بودند، ولی حالا برای یافتن رامحل به جسم متوسل شده‌اند؛ در نتیجه اعمال جسم نیز به زندگی آنها رخنه کرد (غلاطیان ۵:۱۹-۲۱). ابراهیم، ساره و هاجر با هم در نزاع بودند زیرا در واقع با خدا در ستیز بودند، و دلیل این کار نیز آن بود که خواسته‌های خودپسندانه داشتند و به همین دلیل جنگ و ستیز در قلبشان ایجاد شده بود (یعقوب ۴:۱-۱۰).

اولین کاری که می‌بایست می‌کردند این بود که قربانگاهی بسازند و خداوند را ستایش کنند و مشکلات خود را با او در میان بگذارند. آنها می‌بایست به گناهان خود اعتراف کرده، از خداوند بخشش رایگانش را دریافت می‌کردند. هرگاه از جنگ و ستیز با خدا و با خودتان دست بردارید، راحت‌تر می‌توانید از درگیری با دیگران امتناع ورزید. اولین گام به سوی آشتی با دیگران این است که رابطه خود را با خدا درست کنیم.

به هر تقدیر، در خانواده ابراهیم بجای اینکه هر یک با گنااهش روبرو شود، هر کدام به راهی رفتند؛ و این مسئله را غامض‌تر و بدتر کرد. راه حل ساره این بود که همه تقصیرها را به گردن شوهرش بیفکند و با هاجر بدرفتاری کند. ساره فراموش کرده بود که او خودش پیشنهاد این ازدواج را داده بود. راه حل ابراهیم این بود که تسلیم زنش

بشود و از رهبری روحانی خانوادگی کناره‌گیری کند. او باید دلش برای آن کنیز وامانده می‌سوخت و نمی‌گذاشت که ساره با او رفتاری خشن داشته باشد. او می‌بایست همه را به قربانگاه دعوت کند، ولی این کار را نکرد.

راه حل هاجر این بود که از مشکلش فرار کند، روشی که همه ما از آدم و حوا فرا گرفته‌ایم (پیدایش ۳: ۸). به هر حال، همه ما دیر یا زود متوجه می‌شویم که نمی‌توان با فرار از مشکلات آنها را حل کنیم. ابراهیم وقتی به مصر گریخت این حقیقت را دریافت (پیدایش ۱۲: ۱۰ به بعد). برای مدت کوتاهی خانواده ابراهیم از آرامش برخوردار بود، ولی آن آرامش "آرامش خدا" نبود؛ آتش‌بسی بود شکننده و موقتی که به زودی با شکست روبرو می‌شد.

۴- تسلیم شدن (پیدایش ۱۶: ۷-۱۶)

یعقوب ۱۰: ۱-۱۰ نشان می‌دهد که چرا مسیحیان می‌جنگند؛ همچنین تنها راه کسب آرامش را به ما معرفی می‌کند. طبق گفته یعقوب ما از سه دشمن فرمان می‌بریم: دنیا (یعقوب ۴: ۴)، جسم (یعقوب ۱: ۴) و شیطان (یعقوب ۷: ۴). چطور می‌توانیم انتظار صلح با خدا و با یکدیگر را داشته باشیم در حالی که برای دشمن زندگی می‌کنیم! «خدا متکبران را مخالفت می‌کند، اما فروتنان را فیض می‌بخشد» (یعقوب ۴: ۴-۷).

هاجر می‌بایست به خدا تسلیم می‌شد (پیدایش ۱۶: ۷-۱۶). این نخستین باری است که در کتاب مقدس از ظهور فرشته خداوند نام برده شده است. معمولاً در عهد عتیق فرشته خداوند همان عیسی مسیح است. در پیدایش ۱۰: ۱۶، فرشته قول می‌دهد کاری کند که فقط خدا می‌تواند انجام دهد؛ و در ۱۶: ۱۳، هاجر فرشته را "خدا" می‌خواند. این دیدارهای پیش از جسم پوشیدن عیسی مسیح و ورودش به دنیا، جهت

رفع نیازهای خاص و انجام وظایفی ویژه بوده است. این واقعیت که پسر خدا موقتاً جسم انسانی پوشید و از آسمان به زمین آمد تا به داد یک دختر خدمتکار بیچاره برسد، نشان‌دهنده فیض و محبت اوست. خدمتگزاران خداوند، ابراهیم و ساره نسبت به خداوند و هاجر گناه ورزیده بودند، اما خداوند آنها را ترک نکرده بود.

فرشته او را "کنیز ساره" نامید که نشان می‌داد خدا با ازدواج او با ابراهیم مخالف بود. ظاهراً هاجر وقتی به فرشته بر خورد، راهی مصر بود، ولی خداوند به او گفت به طرف خیمه ابراهیم باز گردد و تسلیم او شود. این کار ایمان زیادی می‌خواست چرا که ساره او را آزار رسانده بود و امکان داشت باز چنین کند.

سپس خدا به هاجر گفت که او حامله است و پسری به دنیا خواهد آورد و اسمش را اسماعیل یعنی "خدا می‌شنود" خواهد نهاد. هرچند اسماعیل وارث ابراهیم در برکات عهد نخواهد بود، اما خواهد توانست از خدا برکت بگیرد، چون فرزند ابراهیم بود. خداوند به اسماعیل قول داد نسل او را زیاد کند و از او قوم بزرگی بوجود آورد (پیدایش ۱۸:۲۱، ۱۲:۲۵-۱۸)، و او آن را انجام داد؛ اسماعیل بانی اقوام عرب شد.

اسماعیل «مردی وحشی خواهد بود» (پیدایش ۱۶:۱۲)، که تعریف زیاد جالبی نیست. این اشاره دارد به زندگی صحرائی او: «در تیراندازی ماهر گشت» (پیدایش ۲۰:۲۱ و ۲۱؛ ایوب ۵:۲۴)؛ همچنین حاکی از استقلال و جنگجویی اوست.

اسماعیل «با برادران خود سر سازگاری نخواهد داشت. او بر ضد همه و همه بر ضد او خواهند بود» (پیدایش ۱۶:۱۲). البته این خصوصیات در مورد تمام نوادگان اسماعیل صدق نمی‌کند، اما واقعیت این است که در طی قرون متمادی میان اعراب و اسرائیل خصومت

بوده است، و نمی‌توان این واقعیت را نادیده گرفت. اعراب مردمانی بسیار مستقل هستند، در بیابان‌ها زندگی می‌کنند و در مقابل مداخله سایر ملل مخصوصاً اسرائیل و متحدینش مقاومت می‌کنند.

تجربه هاجر در بیابان او را با خدا روبرو کرد و خدا حقایق مهمی از خودش به او آموخت. هاجر فرا گرفت که او خدایی است زنده که ما را می‌بیند و ناله‌های ما را وقتی در مصائب هستیم می‌شنود. چاهی که در آنجا بود «چاه خدای زنده‌ای که مرا می‌بیند» لقب گرفت. او خدای همه انسان‌ها است، و در فکر تجاوزشدگان و بچه‌های متولد نشده نیز هست. او از آینده با خبر است و از آنانی که به او اعتماد می‌کنند مواظبت می‌کند.

هاجر باز گشت و مطیع ساره شد. مطمئناً او از توهین و ناطاعتی نسبت به خاتونش و نیز اقدام به فرارش عذرخواهی کرد. او به خدا اعتماد کرد که به او وعده داده بود که از او و پسرش برای سال‌های متمادی مواظبت خواهد کرد. ما هرگز نمی‌توانیم با فرار از مشکلات زندگی، آنها را حل کنیم. باید مطیع خداوند باشیم و به او اعتماد کنیم زیرا او همه چیز را برای مصلحت ما و جلال خودش روبراه خواهد کرد.

ساره می‌بایست به خدا تسلیم می‌شد. وقتی هاجر به منزل برگشت و گزارش داد که خدا با او صحبت کرده است، ساره چه فکر کرد؟ آیا برای خدا یک کنیز فقیر اهمیت دارد؟ آیا خدای اسرائیل از یک کودک مصری مراقبت خواهد کرد؟ بله، چون آن کودک مصری به ابراهیم تعلق داشت؛ و خدا با ابراهیم عهد بسته بود. نوشته نشده که ساره چگونه برخورد کرد، ولی ظاهراً او هاجر و آنچه را بر او واقع شده بود، قبول کرده و باز او را به کنیزی خود گماشته است. ساره دیگر

مثل سابق به او آزار نرساند، چون به هر حال خدا مراقب بود و همه چیز را می‌دید!

ابراهیم می‌بایست به خدا تسلیم می‌شد. در تمام این ماجرا، ابراهیم نقش چندان فعالی نداشت. او اجازه داد ساره او را وادار به ازدواج با هاجر کند و چنان هاجر را مورد آزار و اذیت قرار دهد تا او از خانه فراری شود. ظاهراً ابراهیم هیچ کمکی به هاجر نکرد (البته بعدها می‌بینیم که او را مورد توجه قرار می‌دهد- پیدایش ۲۱:۹). اما وقتی اسماعیل متولد شد، ابراهیم او را همچون فرزندش پذیرفت و نامی را که خدا تعیین کرده بود بر او نهاد.

ابراهیم و ساره می‌بایست یاد می‌گرفتند که با وجود اشتباهاتشان به زندگی خود ادامه دهند. ابراهیم از رشد پسرش لذت می‌برد، و قلب این پیرمرد از محبت برای پسرش لبریز بود (پیدایش ۱۷:۱۸). اما ابراهیم در عین حال می‌دانست که اسماعیل عضو دایمی خانواده موعود الهی نخواهد بود. راه حل خدا برای "مسئله اسماعیل" این نبود که ابراهیم و ساره و هاجر را مقصر بدانند، بلکه او فرزندی دیگر به نام اسحاق به این خانواده بخشید. اسماعیل برای ابراهیم و ساره مشکلی ایجاد نکرد تا اینکه اسحاق وارد صحنه شد (پیدایش ۲۱:۱-۱۱). در فصول بعدی خواهیم دید که چگونه تمام این رویدادها از اهمیت مهم الهیاتی برای مسیحیان امروزه برخوردار است.

در رساله به رومیان، چند آیه کلیدی مهم وجود دارد که با حوادث این فصل همخوانی دارد، به طوری که کاربرد این آیات را می‌توان در آنها مشاهده کرد.

«هر چه از ایمان نیست گناه است» (رومیان ۱۴:۲۳). تمام نقشه‌ها و فعالیت‌های ما باید چهار مرحله "امتحان ایمان" را با موفقیت بگذرانند. ممکن است مردم با کار ما موافق باشند و قانون نیز از آن

حمایت کند؛ ولی اگر برکت خدا در آن نباشد، ما نباید به انجام دادن آن مبادرت بورزیم! ما باید اجازه دهیم خدا اراده خود را به روش خود و در وقت خود انجام دهد. ساره سعی کرد از خدا جلو بزند، و مشکلاتی ایجاد کرد که تا امروز هنوز با ماست.

«آنانی که افزونی فیض و بخشش عدالت را می‌پذیرند، در حیات سلطنت خواهند کرد» (رومیان ۵: ۱۷). در فصل پانزدهم پیدایش، به دلیل ایمان ابراهیم، واقعاً فیض خدا در حیات سلطنت می‌کرد. اما او در فصل ۱۶ از تختش به زیر آمد و گناه شروع کرد به سلطنت کردن. بی‌ایمانی، بی‌صبری، خشم، غرور و بی‌اعتنایی بر زندگی خانوادگی ابراهیم مسلط شد و آنها را به لبه پرتگاه نابودی برد. قوم خدا پادشاهان و کاهنان هستند (مکاشفه ۱: ۶)، آنها باید با تسلیم شدن به عیسی مسیح، «در حیات سلطنت کنند» (رومیان ۶: ۱۱-۱۴).

«جایی که گناه زیاد گشت، فیض بی‌نهایت افزون گردید» (رومیان ۵: ۲۰). این بدان معنی نیست که خدا گناه را می‌پذیرد یا گناه کردن زیاد راهی برای فیض فراوان باز می‌کند (پیدایش ۶: ۱-۱۷). بلکه منظور این است که فیض خدا بسیار بزرگتر از گناه بشر است و وقتی بشر بدترین کار را می‌کند خدا می‌تواند بهترین کار را در مقابل آن انجام دهد. در فیض بود که وقتی خدا هاجر را دید که به مصر فرار می‌کند، به او ظاهر شد و نیازش را برآورد. خدا او را مادر ملت بزرگی ساخت. البته به‌خاطر ابراهیم این کار را کرد؛ اما عهد خدا با ابراهیم بر پایه فیضش بود.

از نظر انسانی، "راه‌های فرعی" که این خانواده در پیش گرفت فاجعه‌آمیز بود چون باعث می‌شد نقشه بزرگ نجات خدا متوقف شود. اما از دیدگاه خدا قضیه چیزی دیگر بود. خدا هرگز غافلگیر نمی‌شود.

وقتی انسان مطابق خواست خدا عمل نمی‌کند و وظیفه‌اش را انجام نمی‌دهد، خدا کماکان نقشه‌اش را عملی می‌سازد.

شیطان می‌خواهد ما فکر کنیم که "راه‌های فرعی" و ناطاعتی ما تا آخر عمر تنها راه زندگی ما خواهد بود؛ ولی این یک دروغ است. همچون ابراهیم و ساره، ما می‌توانیم به گناهان خود اعتراف کرده، آمرزش خدا را بپذیریم (اول یوحنا ۱: ۹)، و یاد بگیریم که دیگر خطا نکنیم. بله، درد و پشیمانی وجود دارد؛ ولی در آخر فیض خدا غالب خواهد آمد.

بجاست بار دیگر گفته جورج موریسون^۳ را نقل کنیم که «زندگی پیروزمند مسیحی شامل آغازهای نوینی است».

^۳ George Morrison

چه چیز در یک اسم وجود دارد؟

(پیدایش ۱۷)

در پرده دوم نمایشنامه رومئو و ژولیت، اثر ویلیام شکسپیر، گفته مشهوری هست بدین مضمون: «چه چیز در یک اسم وجود دارد؟ آنچه را که گل سرخ می‌نامیم، با هر کلمه دیگری نیز همان رایحه خوش را خواهد داشت».

ژولیت در بالکن خانه‌اش با این کلمات با خود حرف می‌زد، بدون اینکه متوجه باشد که رومئو زیر بالکن به حرف‌های او گوش می‌دهد. ژولیت در این اندیشه بود که از خانواده کالپوت است و رومئو از خانواده رقیب آنها مانگیو، و این اتفاق در تولد آنها باعث شده بود که آنها نتوانند با یکدیگر ازدواج کنند. چه فرق مهمی در این اسامی بود؟ برای ژولیت مهم نبود رومئو به چه اسمی نامیده می‌شد؛ این مرد عشق او بود.

علی‌رغم داستان شکسپیر، اگر شما از یک شخصیت کتاب مقدسی می‌پرسیدید: «چه چیز در یک اسم وجود دارد؟» آن شخص جواب می‌داد: «همه چیز! اسامی ما بسیار مهم هستند!» یک اسم کتاب مقدسی ممکن است به واقعه مهمی در هنگام تولد شخص (پیدایش ۲۹:۳۱-۳۰:۲۴) و یا به دگرگونی عظیمی در زندگی وی اشاره داشته باشد. یعقوب بعد از یک شب کشمکش با خدا، اسم جدید اسرائیل را دریافت کرد. همچنین شمعون وقتی با عیسی مسیح ملاقات کرد، صاحب اسم جدید پطرس (صخره) شد (یوحنا ۱:۴۰-۴۲). حتی اسامی که بر

کودکان تولد نیافته گذاشته می‌شد، معنای خاصی داشت (پیدایش ۱۱:۱۶؛ متی ۱:۱۸-۲۵).

در این فصل به معرفی چهار اسم جدید و یک اسم قدیمی و غیرقابل تغییر خواهیم پرداخت.

۱- خدای قادر مطلق (پیدایش ۱۷:۱ و ۲)

مکاشفه. عبارت عبری "ال شدای" که برای اولین بار در این آیه آمده، در عهدعتیق چهل و هشت بار "قادر مطلق" ترجمه شده است. در عهدجدید، معادل یونانی آن را می‌توان در این آیات مشاهده کرد: دوم قرن‌تیان ۱۸:۶؛ مکاشفه ۸:۱، ۸:۴، ۱۱:۱۷، ۱۵:۳، ۱۶:۷ و ۱۴، ۱:۶ و ۲۱:۲۲.

"ال" (یا ایل) اسم خداست که از قدرت سخن می‌گوید؛ ولی "شدای" چه معنی دارد؟ دانشمندان در مورد معنی آن اختلاف‌نظر دارند. برخی می‌گویند از کلمه‌ای عبری به معنی "قوی بودن" اخذ شده؛ دیگران معتقدند معنی آن "کوه" یا "سینه" است. به‌طور مجازی کوه را می‌توان به "سینه" تشبیه کرد؛ و البته کوه نماد قدرت نیز هست. اگر ما این معانی را با هم ترکیب کنیم، می‌توانیم چنین تعریفی از "ال شدای" بدست آوریم: «خدای قادر و غنی که قادر به هر کاری و برآورنده هر نیازی است».

ولی چرا خدا در این زمان این اسم را به ابراهیم مکشوف کرد، و آن هم پس از سیزده سال سکوت؟ چون می‌خواست به دوستش بگوید که ساره صاحب فرزندى خواهد شد. خدا می‌خواست ابراهیم بداند که او خدایی است قادر و غنی، و هیچ چیز برایش غیرممکن نیست. خدا دوازده بار در این فصل وعده انجام کاری را می‌دهد؛ او می‌خواهد کاری معجزه‌آسا انجام دهد.

چه چیز در یک اسم وجود دارد؟ ۷۵

پس از نبرد ابراهیم با چهار پادشاه، خدا همچون جنگاوری به او ظاهر شد و گفت: «من سپر تو هستم». و چون ابراهیم در فکر امتناع از بدست آوردن ثروت هنگفت سدوم بود، خدا به او گفت «من اجر بسیار عظیم تو هستم» (پیدایش ۱: ۱۵). حال که ابراهیم و ساره بدنی تقریباً مرده دارند، خدا به آنها اطمینان می‌دهد که او خدایی غنی است و به طرز معجزه‌آسایی به آنان فرزندی خواهد بخشید. خدا در زمانی که بیش از همیشه محتاجش هستیم به کمک ما می‌آید.

مسئولیت. مکاشفه همیشه احساس مسئولیت با خود همراه دارد. خنوخ و نوح با خدا راه رفته بودند (پیدایش ۵: ۲۲، ۶: ۸ و ۹)، ولی ابراهیم در حضور خدا گام بر می‌داشت، یعنی او آگاه بود که چشمان خدا همواره بر اوست (عبرانیان ۴: ۱۳). کلمه "کامل" به معنی "بدون گناه" نیست، چون با این معنا نمی‌تواند هدفی دست یافتنی برای کسی باشد (اول پادشاهان ۸: ۴۶). این کلمه به معنی «جازم، بی‌ملامت، صادق و بی‌ریا و کاملاً وقف شده به خداوند» است. در خروج ۱۲: ۵، این کلمه در مورد قربانی که بی‌عیب است بکار رفته است. این کلمه برای تشویق و دعوت به داشتن صداقت و راستی در زندگی شخصی بکار رفته است.

این بدان معنی نیست که قوم خدا هر جا که هستند همانجا راحت بمانند و کوشش نکنند اراده خدا را انجام دهند. الکساندر مکلارن^۱ می‌نویسد: «میل و آرزوی خدا برای ما باید میل و آرزوی ما برای خودمان باشد. بهتر است در رنج و آرزوی بدست آوردن چیزی باشیم که غیرقابل وصول است تا اینکه به داشتن موفقیتی نسبی راضی باشیم و راحت بنشینیم. بهتر است به قله‌ای نارسیدنی چشم بدوزیم و بالا برویم، تا اینکه در دره وفور نعمت راحت دراز بکشیم».

^۱ Alexander Maclaren

سلوک کامل و گام برداشتن در حضور خدا، با پرستش او آغاز می‌شود. همچون ابراهیم، هر ایمان‌داری باید در پیشگاه خداوند بر زمین افتد و همه چیز را به او واگذار کند. اگر او "ال شدای، خدای قادر مطلق است"، ما کی باشیم که بخواهیم با اراده او مقاومت کنیم.

روابط. عبارت "عهد من" نه بار در این فصل بکار برده شده و رابطه خدا با ابراهیم را تشریح می‌کند. این عهد فرقی با عهدی که خدا قبلاً با ابراهیم بسته بود نداشت (پیدایش ۱۲: ۱-۳، ۱۵: ۱-۲۱). این در واقع آن عهد پیشین را تأیید می‌کرد، و امر مهم ختنه را نیز که نشان و مهر عهد بود بدان می‌افزود.

خدا بار دیگر قول داد که نسل ابراهیم را از دیاد بخشد، هرچند که آنها هنوز دارای فرزندی نبودند. نسل او مانند غبار زمین (پیدایش ۱۳: ۱۶) و ستارگان آسمان خواهد بود (پیدایش ۱۵: ۵). این دو مقایسه - زمین و آسمان - نشان می‌دهد که ابراهیم هم خاندانی جسمانی یعنی قوم یهود (متی ۳: ۹) و هم خاندانی روحانی متشکل از ایمانداران به عیسی مسیح خواهد داشت (غلاطیان ۳: ۲۶-۲۹).

۲- ابراهیم (پیدایش ۱۷: ۳-۱۴ و ۲۳-۲۷)

مردم. "ابرام" به معنی "پدر متعال" است، و "ابراهیم" به معنی "پدر قوم‌های بسیار". وقتی ابراهیم در اردوگاهش اعلام کرد که از اسم جدید برخوردار شده، احتمال دارد برخی با پوزخند گفته باشند: «پدر قوم‌های بسیار! او و زنش برای داشتن فرزند خیلی پیرند!» اما هر وقت ابراهیم به غبار زیر پایش نگاه می‌کرد یا به ستارگان آسمان چشم می‌دوخت، و یا هر گاه کسی نام جدید او را صدا می‌کرد، او به یاد وعده پرفیض خدا مبنی بر داشتن نسلی بی‌شمار می‌افتاد.

لازم به تذکر است که نسل ابراهیم نه تنها شامل یهودیان می‌شد، بلکه به واسطه اسماعیل دنیای عرب و قوم‌هایی که در پیدایش ۱: ۲۵-

چه چیز در یک اسم وجود دارد؟ ۷۷

۴ ذکر شده‌اند را نیز در بر می‌گرفت. تمام کسانی که به عیسی مسیح همچون نجات‌دهنده خود ایمان دارند، فرزندان روحانی ابراهیم هستند (غلاطیان ۳: ۶-۹)، و اینها قومی عظیم خواهند بود (مکاشفه ۷: ۹).

ما از خود چیزی نداریم که بتواند ما را در ثمر آوردن برای خدا یاری دهد. ابراهیم و ساره با نقشه خود پیش رفتند و با شکست روبرو شدند. عیسی مسیح می‌فرماید: «جدا از من، هیچ نمی‌توانید کرد» (یوحنا ۱۵: ۵). ونس هاوئر^۲ می‌نویسد: «ما ادعا داریم که توکل ما به روح‌القدس است، اما در واقع آنقدر به ابراز و اختراعات خود وابسته‌ایم که اگر آتشی که منتظرش هستیم از آسمان نازل نشود، خودمان می‌توانیم با زدن یک کلید آتشی کاذب بوجود آوریم».

مطلبی درباره یک کشیش اسکاتلندی می‌خواندم، حاکی از اینکه چطور در نخستین روز موعظه‌اش این کشیش، با غرور بالای منبر رفت. او فردی باهوش و دارای تحصیلات عالی بود، پس با اعتمادبه‌نفسی خاص، در مقابل جماعت ایستاد. اما هر چه بیشتر از موعظه‌اش گذشت، مردم متوجه شدند که خدا در آن موعظه حضور ندارد. پس او زود پیامش را تمام کرد و سرافکنده از منبر به پایین آمد، در حالی که دیگر اثری از غرور در چهره‌اش دیده نمی‌شد. سپس، یکی از اعضای کلیسا پیش او رفت و گفت: «اگر همان‌گونه که از منبر پایین آمدی بالا رفته بودی، می‌توانستی آن گونه از منبر پایین بیایی که بالا رفتی».

سرزمین. عهد ابدی خدا شامل تصاحب سرزمین کنعان نیز می‌شد. این سرزمین در حال حاضر درگیر جنگ است و همیشه نیز در نبرد و جدال خواهد بود تا زمانی که عیسی مسیح باز گردد. ولی طبق عهد خدا این سرزمین متعلق به اسرائیل است.

^۲ Vance Havner

تملك. این سرزمین طبق عهدی که خدا با ابراهیم بسته بود متعلق به قوم یهود است: خدا آن ملک را به آنان بخشید. ولی تصاحب و بهره‌ور شدن از آن خطه، به وفاداری آنها در اطاعت از اوامر خداوند بستگی دارد. این است موضوع پیام موسی در کتاب تثنیه. در این کتاب بیش از شصت بار موسی به قوم می‌گوید که آن خطه را به ارث خواهند برد و تصاحب خواهند کرد؛ و دست‌کم بیست و پنج بار موسی به آنها یادآوری می‌کند که سرزمین آنها هدیه‌ای است از جانب خداوند. اسم خدا آنجا بود (تثنیه ۱۲: ۵، ۱۱ و ۱۲)، او آن را محافظت می‌کرد و برکت می‌داد، البته اگر قوم در راه او گام بر می‌داشتند.

تنها قطعه زمینی که تمام پاتریارخ‌ها صاحبش شدند غاری بود که ابراهیم از عفرون بن صوحار خرید، تا آن را به مقبره خانوادگی تبدیل کند (پیدایش ۲۳؛ ۲۹: ۴۹-۳۱). یعقوب و خاندانش مجبور شدند آن سرزمین را ترک کنند و به مصر بروند (پیدایش ۴۶)، ولی خدا قول داده بود که آنان به وقت مقرر به کنعان مراجعت خواهند کرد (پیدایش ۱۵: ۱۳-۱۷).

یوشع آنها را به سرزمینشان هدایت کرد و آنان بر ساکنین آنجا غلبه کردند و مدعی ارث خود شدند. ولی قوم اسرائیل به عهد خدا وفادار نماندند، بنابراین خدا مجبور شد آنان را در آن سرزمین تنبیه کند (داوران ۲: ۱۰-۲۳). او دشمنانی فرستاد تا اسرائیلیان را به اسارت خود در آورند. اسرائیلیان در سرزمین موعود بودند، اما هیچ کنترلی بر آن نداشتند و از آن بهره نمی‌جستند (داوران ۲۸: ۱۵ به بعد).

در زمان سلطنت داود و سلیمان، مردم از میراث خود برخوردار بودند و خداوند را با وفاداری خدمت می‌کردند. ولی پس از تجزیه سلطنت، اسرائیل و یهودا، بجز چند مورد بیداری روحانی، از لحاظ روحانی رو به انحطاط نهادند و سرانجام در دام اسارت گرفتار شدند.

چه چیز در یک اسم وجود دارد؟ ۷۹

آشور اسرائیل را شکست داد، و بابل بر یهودا غلبه یافت. در آن زمان بود که خدا قوم را بیرون از سرزمینشان تنبیه کرد. گویا می‌خواست به آنان بگوید: «شما سرزمین مرا با بت‌هایتان آلوده کرده‌اید، پس من هم شما را در سرزمینی می‌گذارم که پر از بت است. پس اکنون از آن لذت ببرید! پس از هفتاد سال دوری از وطن، شاید قدر آن چیزی را که به شما داده‌ام بدانید».

خدا اجازه داد تعداد کمی به سرزمینشان باز گردند و شهر و معبد را بازسازی نمایند و قوم را احیا کنند؛ ولی آنها دیگر هرگز نتوانستند به دولتی بزرگ تبدیل شوند. در هر حال، چه اسرائیل وفادار یا بی‌وفا باشد، سرزمین مال آنها است، و روزی برای جلال خداوند صاحب آن خواهند شد. سند مالکیت سرزمین موعود قسمت حیاتی عهد ابدی خدا با ابراهیم را تشکیل می‌دهد.

نشانه. در پیدایش ۴:۱۷ خدا می‌گوید: «اما من»؛ ولی در ۹:۱۷ می‌گوید: «و اما تو». سهم ابراهیم در عهد این بود که خدا را اطاعت کند و بر هر ذکوری در خاندان خود نشانه بگذارد که نشان‌دهنده عهد باشد. ختنه کردن چیز تازه‌ای نبود، چون سایر قوم‌های زمان ابراهیم نیز آن را انجام می‌دادند؛ ولی حال خدا بدان معنی خاصی می‌بخشد. حال برای نسل ابراهیم ختنه نه امری اختیاری بلکه اجباری بود.

لازم به تذکر است که ختنه یک "سنت" نبود و اجرای آن هیچ برکت روحانی و ثوابی نصیب ختنه‌شده نمی‌کرد. یک پسر هشت روزه (لاویان ۳:۱۲) نمی‌توانست بفهمد موضوع از چه قرار است؛ و وقتی بزرگتر می‌شد می‌بایست معنی آن را برایش شرح می‌دادند. اطاعت والدین مطرح بود؛ چون اگر در این امر از خدا اطاعت نمی‌کردند، فرزندشان از بقیه قوم طرد می‌شد (پیدایش ۱۷:۱۴). قوم می‌بایست این نشان عهد را بر خود می‌داشت.

از آنجا که عهد خدا شامل نسل ابراهیم می‌شد، بجا بود که نشانه عهد نیز بر آلت تناسلی جنس مذکر باشد. چون همه مردم در گناه زائیده شده‌اند (مزمور ۵۱: ۵)، این نشانه مخصوص به آنها یادآور می‌شد که آنها صرفاً به‌خاطر عهد خدا مورد قبول واقع شده‌اند. خدا بود که یهودیان را برگزید، نه یهودیان خدا را (تثنیه ۷: ۱-۱۱)؛ او آنها را انتخاب کرد که قومی مقدس باشند. فساد اخلاق در بین مردم کنعان رایج شده بود، و حتی جزیی از دین آنها محسوب می‌شد؛ ولی بنی‌اسرائیل "نشانه‌گذاری" شده بودند تا از این فساد اطراف خود در امان باشند.

متأسفانه یهودیان کم‌کم این سنت ختنه را وسیله‌ای برای نجات یافتن تلقی کردند. به‌نظر آنها ختنه تضمین می‌کرد که آنها مورد قبول خدا هستند. (در عصر ما نیز هستند کسانی که همان اعتماد کاذب را بر تعمید آب یا عشاء ربانی و سایر آئین‌های مذهبی می‌نهند. البته این آئین‌ها اگر درست بجا آورده شوند اهمیت و مفهوم خاصی دارند.) آنها پی نبرده‌اند که ختنه معنی عمیق‌تری دارد و به رابطه شخص با خدا اشاره می‌کند. خدا می‌خواهد «قلب ما را ختنه کند» تا ما در محبت و اطاعت کاملاً وقف او باشیم (تثنیه ۱۰: ۱۶، ۳۰: ۶؛ ارمیا ۴: ۴؛ رومیان ۲: ۲۸ و ۲۹).

رومیان ۹: ۴-۱۲ به طور واضح نشان می‌دهد که عملی که بر بدن شخص انجام می‌گیرد هیچ ربطی با نجات ابدی ابراهیم ندارد. ابراهیم به خدا ایمان آورد و عدالت او را قبل از اینکه ختنه شود دریافت کرد (پیدایش ۱۵: ۶). ختنه وسیله نجات او نبود بلکه نشانی بود از جدایی او از دنیا و رابطه او با خدای عهد. در کلیسای اولیه شریعت‌گرایان سعی داشتند ختنه و اطاعت از شریعت را شرط نجات غیریهودیان کنند، ولی این بدعت در نطفه خفه شد (اعمال رسولان ۱۵: ۱-۳۵). در رساله

چه چیز در یک اسم وجود دارد؟ ۸۱

غلاطیان، پولس حقانیت "نجات یا فیض" را با دلایلی محکم به کرسی می‌نشاند.

تمام اینها برای مسیحیان امروز چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ گواه نجات ما مراسم خارجی نیست بلکه عبارت است از حضور باطنی شاهدی چون روح القدس (افسیان ۱: ۱۳، ۴: ۳؛ رومیان ۸: ۹-۱۶). ما از "ختنه روحانی" برخورداریم (کولسیان ۲: ۹-۱۲) که ما را جزو "ختنه‌شدگان حقیقی" می‌سازد (فیلیپیان ۳: ۱-۳). وقتی برای نجات خود به مسیح ایمان آوردیم، روح خدا بر ما "جراحی روحانی" انجام داد و با این کار به ما قدرت بخشید تا بتوانیم بر طبیعت کهنه و خواسته‌های زندگی قدیمی خود پیروز گردیم. ختنه جسمانی فقط قسمتی از پوست بدن را جدا می‌سازد، ولی "ختنه روحانی" که به معنی «از تن به درآوردن شخصیت نفسانی است» (کولسیان ۲: ۱۱) با جدیت با طبیعت گناه‌آلود برخورد می‌کند.

وقتی که گناهکار به مسیح ایمان می‌آورد و توسط روح در بدن مسیح تعمید می‌گیرد، آنگاه "ختنه روحانی" در شخص صورت می‌گیرد (اول قرن‌تین ۱۲: ۱۳). این تعمید، ایماندار را با مسیح پیوند می‌دهد و او را در مرگ، تدفین، رستاخیز و صعود مسیح و همچنین "ختنه مسیح" شریک می‌سازد (کولسیان ۲: ۱۱ و ۱۲؛ لوقا ۲: ۲۱). برای ایمانداران نه "ختنه موسی" بلکه "ختنه مسیح" مهم است.

دونالد گری بارن هاوس^۲ می‌گوید: «طبیعت گناهکار ما احتیاج به چاقویی دارد که آن را تماماً بکند و در آورد، نه اینکه تکه تکه کند». در مسیح ما می‌توانیم "در روح" رفتار کنیم و "تمایلات نفس" را بجا نیاوریم (غلاطیان ۵: ۱۶).

^۲ Donald Grey Barnhouse

ابراهیم فوری از خدا اطاعت کرد و نشانه عهد را بر تمام مردان خانواده‌اش اعمال. بدون شک همانطور که نام جدید خود را به آنها گفته بود، معنی این سنت را هم برای آنان توضیح داد.

۳- ساره (پیدایش ۱۷: ۱۵-۱۷)

سومین اسم جدید "ساره" است که به معنی "شاهزاده" می‌باشد. (معنی کلمه "سارای" معلوم نیست. برخی می‌گویند به معنی "استهزا" یا "ستیزه" است. اما ممکن است صرفاً شکل دیگری از "ساره" به همان معنی "شاهزاده" باشد). از آنجا که ساره مادر پادشاهان می‌شد، حقش بود که شاهزاده خوانده شود!

نباید مقام ساره را در نقشه عظیم نجات خدا دست‌کم گرفت. او نیز مانند شوهرش (و همه ما)، عیب‌هایی داشت؛ ولی در ضمن همچون شوهرش به خدا اعتماد کرد و مقاصد او را انجام داد (عبرانیان ۱۱: ۱۱). او نه تنها مادر قوم یهود است (اشعیا ۵۱: ۲) بلکه الگویی است برای زنان مسیحی (اول پطرس ۳: ۱-۶). شوهر مسیحی باید با همسرش مثل یک شاهزاده رفتار کند، چون او در مسیح از چنین مقامی برخوردار است.

سه مورد "خندیدن" به تولد اسحاق ربط داده شده است: ابراهیم از خوشحالی خندید وقتی شنید همسرش فرزند موعود را به دنیا خواهد آورد (پیدایش ۱۷: ۱۷)؛ ساره وقتی این خبر را شنید از روی بی‌ایمانی خندید (۱۸: ۹-۱۵)؛ و بالاخره وقتی بچه به دنیا آمد ساره از خوشحالی خندید (۶: ۲۱ و ۷). معنی اسم اسحاق "می‌خندد" است.

مادر شدن امری است بسیار قابل احترام؛ باید ورود بچه به دنیا را با شادی خوش‌آمد گفت. هر چند خدا همه زن‌ها را به ازدواج فرا نمی‌خواند و نیز از زنان متأهل انتظار ندارد که حتماً بچه‌دار شوند، اما در مجموع توجه خاصی نسبت به مادران و فرزندان‌شان دارد (مزامیر

چه چیز در یک اسم وجود دارد؟ ۸۳

۹:۱۱۳، ۳:۱۲۷-۵؛ متی ۱۴:۱۹). در یک جامعه خودخواه، بسیاری از مردمان مادر بودن را مزاحمت و بچه‌ها را باری گران به حساب می‌آورند. در واقع برخی از آنان بچه‌ها را چنان بار سنگینی می‌دانند که حتی پیش از تولدشان، بدون اینکه فرصتی برای برکت بودن داشته باشند، آنها را از بین می‌برند.

رحم مادر همچون قدس‌الاقداسی است که خدا در آن بکار مشغول می‌باشد (مزمور ۱۳۹:۱۳-۱۸). چه اسفناک است وقتی آن جای مقدس را به کشتارگاه و قبرستان تبدیل می‌کنند.

۴- اسحاق (پیدایش ۱۷:۱۸-۲۲)

نخستین کودکی که در کتاب مقدس قیل از تولدش نامگذاری شد اسماعیل بود (پیدایش ۱۶:۱۱)، و دومی اسحاق. همانطور که در بررسی پیدایش ۲۱ خواهیم دید، این دو پسر دو تولد مختلف را نشان می‌دهند: ۱- اسماعیل نشانی از تولد اول ما به صورت جسمانی است؛ و ۲- اسحاق تولد دوم ما توسط روح است (نگاه کنید به یوحنا ۳:۱-۸؛ غلاطیان ۴:۲۱-۳۱، مخصوصاً آیات ۲۸ و ۲۹).

از نظر انسانی، می‌توانیم بفهمیم چرا ابراهیم برای اسماعیل دعا می‌کرد. اسماعیل پسر او بود و ابراهیم او را بسیار دوست می‌داشت. سیزده سال با هم زندگی کرده بودند و اسماعیل به سن بلوغ رسیده بود. آیا خدا تمام آنچه را ابراهیم برای اسماعیل کرده بود بی‌ارزش خواهد شمرد؟ به هر حال این تفسیر اسماعیل نبود که به دنیا آمده بود. آیا برای این جوان آینده‌ای وجود داشت؟ این ابراهیم و ساره بودند که خطا ورزیده بودند، نه این پسر.

ولی از دید روحانی، اسماعیل نمی‌توانست جای اسحاق را بگیرد یا حتی به‌طور مساوی در نقشه عهد خداوند جایی داشته باشد. خدا قبلاً قول داده بود که به اسماعیل برکت دهد (پیدایش ۶:۱۱)، و بر سر قول

خود ایستاد (پیدایش ۲۵: ۱۲-۱۶)؛ ولی اسماعیل سهمی در برکات عهد نداشت. تنها اسحاق وارث همه چیز بود (پیدایش ۲۵: ۵ و ۶؛ رومیان ۹: ۶-۱۳).

در اینجا درس سودمندی برای آنانی که سعی می‌کنند در ایمان زندگی کنند وجود دارد: وقتی خدا آینده‌ای درخشان برای شما تدارک می‌بیند، خودتان را درگیر گذشته نکنید. اسماعیل گذشته را نشان می‌داد، اسحاق آینده را. اسماعیل نماد طریق انسان جسمانی بود که کاری برای خداوند انجام می‌دهد؛ ولی اسحاق فرزند معجزه بود که به‌وسیله قدرت خداوند تولد یافت. اسماعیل نفاق به خانه آورد ولی اسحاق خنده. اگر شما اسماعیلی در زندگی دارید او را به خدا وا گذارید. خدا طرح کاملی دارد، و هر چه او طرح کند بهترین است. ممکن است دردناک باشد که رویاهای دلخواه خود را از دست بدهید، ولی طریق خداوند همیشه به مصحلت ماست.

ایمی کارمیل^۴ که در هندوستان به‌عنوان میسیونر خدمت می‌کرد، به یکی از دوستانش که در اثر حادثه دردناکی روحیه خود را باخته بود چنین نوشت: «آنچه می‌گویم چیزی است که پدر آسمانی ما سالیان پیش به من گفت، و هنوز هم هر از گاهی برای من تکرار می‌کند: "در آن، فرصت مردن را ببین"».

شاید همه نیاز داریم که دعا کنیم، «ای کاش آن اسماعیل در من

بمیرد!»

اسماعیل نام جدیدی پیدا نکرد، چون او نماینده جسم است؛ و جسم نمی‌تواند تغییر کند. «آنچه از جسم تولد یابد جسم است» (یوحنا ۶: ۳) و همیشه به‌صورت جسم خواهد ماند. «می‌دانم که در من، یعنی در نفس من، هیچ نیکویی ساکن نیست» (رومیان ۷: ۱۸). «روح است که زنده

^۴ Amy Carmichael

چه چیز در یک اسم وجود دارد؟ ۸۵

می‌کند؛ جسم را فایده‌ای نیست» (یوحنا ۶: ۶۳). طبیعت کهنه می‌تواند تربیت شود، آرام‌تر گردد و حتی تا حدی کنترل شود؛ ولی هرگز عوض نخواهد شد. تا زمانی که ما بدن جلال یافته خود را در حضور خداوند دریافت نکرده‌ایم، کشمکش بین جسم و روح ادامه خواهد داشت (غلاطیان ۵: ۱۶-۲۶).

برای ابراهیم و ساره روز جدیدی آغاز می‌شد زیرا ساره صاحب فرزند می‌گشت!

«پدر شما ابراهیم شادی کرد بر اینکه روز مرا ببیند و دید و شادمان گردید» (یوحنا ۸: ۵۶).

چنانکه از میان آتش

(پیدایش ۱۸ و ۱۹)

«در تاریخ درگیری‌های بشری، هرگز اکثریت تا این حد مدیون اقلیت نبوده است».

این گفته معروف از وینستون چرچیل^۱ است که در بیستم آگوست ۱۹۴۰ در مجلس عوام انگلستان به زبان راند. او در این جلسه که رویدادهای اولین سال جنگ جهانی را مرور می‌کرد، از خلبانان نیروی هوایی به‌خاطر "دلاوری و فداکاری در تغییر مسیر جنگ جهانی" تقدیر فراوان به‌عمل آورد. مردم انگلستان می‌دانستند که نیروی هوایی سلطنتی برای آنان چه می‌کند، ولی مردم سدوم و عموره و دیگر شهرهای آن دشت نمی‌دانستند که سه شخص یعنی ابراهیم و لوط و عیسی مسیح میان آنها و نابودی، مطلق همچون دیواری ایستاده بودند.

۱- ابراهیم دوست خدا (پیدایش ۲۸)

این عنوان خاص، در دوم تواریخ ۷:۲۰؛ اشعیا ۸:۴۱؛ یعقوب ۲۳:۲ به ابراهیم داده شده است؛ و او تنها شخصیتی است در کتاب مقدس که از چنین عنوانی برخوردار است. عیسی مسیح ایلعازر را دوست خود خواند (یوحنا ۱۱:۱۱) و نیز آنانی را که به او ایمان دارند و مطیع او هستند "دوستان" خود می‌خواند (یوحنا ۱۵:۱۳-۱۵). ما به‌عنوان دوستان او، می‌توانیم از محبت و مشارکت او برخوردار

^۱ Sir Winson Churchill

شویم و اراده او را بدانیم. ونس هاوونر^۲ می‌نویسد: «اگر توسط یک دشمن نادیدنی احاطه شده‌ایم، در عوض دوست نادیدنی را نیز در کنار خود داریم. دشمن ما بزرگ است ولی دوستی که ما را همراهی می‌کند بزرگتر است».

دوستی شامل خدمت است؛ و در این فصل خواهیم دید که ابراهیم در سه جهت خدمت می‌کرد: خدمت به خداوند (پیدایش ۱۸: ۱-۸)، خدمت به خانواده (پیدایش ۱۸: ۹-۱۵) و خدمت به دنیای گمراه (پیدایش ۱۸: ۱۶-۳۳).

ابراهیم به خداوند خدمت می‌کرد (پیدایش ۱۸: ۱-۸). تمام خدمات باید اول برای خداوند باشد؛ چون اگر نتوانیم برای خداوند برکت باشیم، نخواهیم توانست به دیگران برکت برسانیم. این در مورد کاهنان یهود (خروج ۱: ۲۸، ۳-۴۱ و ۴، ۲۹: ۱) و نیز خادمین خدا در کلیسای اولیه (اعمال ۱: ۱۳ و ۲) صادق بود. «هر کاری را از جان و دل چنان انجام دهید که گویی برای خداوند کار می‌کنید، نه برای انسان ... چرا که در حقیقت خداوند مسیح را خدمت می‌کنید» (کولسیان ۳: ۲۳ و ۲۴).

ابراهیم در گرمای روز، به استراحت مشغول بود که دید سه غریبه به او نزدیک می‌شوند. در گرمای نیمروز معمولاً کسی مسافرت نمی‌کرد. پس ابراهیم با کنجکاو برخواست تا از آنها پذیرایی کند.

این سه غریبه عبارت بودند از عیسی مسیح و دو فرشته او (پیدایش ۱: ۱۸ و ۲۲، ۱۹: ۱). از ظاهرشان نمی‌شد تشخیص داد که چه اشخاصی هستند، ولی ابراهیم در حین پذیرایی متوجه شد که باید اشخاصی والامقام باشند. خدمت او به خداوند چنان مورد قبل واقع شد که ما هم امروز می‌توانیم از آن سرمش بگیریم.

^۲ Vance Havner

ابراهیم شخصاً کمر به خدمت خداوند بست. فراموش نکنید که ابراهیم نود و نه سال داشت و آدم ثروتمندی بود و به راحتی می‌توانست این وظیفه را به مباشر خود یا یکی از ۳۰۰ خادمش محول کند (پیدایش ۱۴:۱۴). ولی او ترجیح داد شخصاً خداوند خود را خدمت کند.

او فوری به خدمت پرداخت. ابراهیم می‌توانست خود را به خواب بزند و آنان را ندیده بگیرد، و یا اینکه می‌توانست بگوید فعلاً بنشینید تا من خودم استراحت بکنم. اما ابراهیم مرد ایمان بود و ایمان نیز وقتی موضوع خدمت خداوند مطرح باشد هرگز درنگ نمی‌کند.

این فصل نشان می‌دهد که ابراهیم به شتاب خداوند را خدمت کرد. او وقتی غریبه‌ها را دید به استقبال ایشان شتافت (پیدایش ۲:۱۸) و به ساره سفارش پختن نان کرد (پیدایش ۶:۱۸). او به سوی رمه شتافت تا گوساله‌ای خوش‌گوشت سوا کند؛ و از جوانان خواست تا آن را سریع بپزند (پیدایش ۷:۱۸). فراموش نکنید که این یک پیرمرد است که این چنین در گرمای روز به این سو و آن سو می‌دود! او تا از مهمانان پذیرایی نکرد از حرکت باز نایستاد (پیدایش ۸:۱۸).

ابراهیم سخاوتمندانه خدا را خدمت می‌کرد و بهترین‌ها را به او تقدیم می‌کرد. ساره از بهترین آرد نان پخت (پیدایش ۶:۱۸)، از گوشت "یک گوساله خوب" خوراک تهیه کردند (پیدایش ۷:۱۸). آنها غذای مانده به این مهمانان عالی‌مقام ندادند. چه فرق بزرگی است میان ابراهیم و کاهنان زمان ملاکی، زیرا آنها از دادن بهترین‌ها به خدا، امتناع می‌ورزیدند (ملاکی ۱:۱۴).

خدمت ابراهیم حاکی از فروتنی بود. او به مهمانان تعظیم کرد (پیدایش ۲:۱۸)، خود را خادم معرفی کرد (پیدایش ۳:۱۸-۵)، و آن غذای مفصلی را که تهیه دیده بود "لقمه نان" نامید. و نیز پس از

پذیرایی از مهمانان، دست به سینه در کنارشان ایستاد. از خواب راحت بعد از ظهرش صرف‌نظر کرد که به این سه نفر خدمت کند؛ و برای همین خدمت او و ساره برکات فراوانی دریافت کردند.

در خاتمه، با همکاری دیگران خداوند را خدمت کرد. او گذاشت دیگران نیز در این خدمت سهمی داشته باشند. ساره نان پخت، جوانی گوشت را آماده کرد و بدون شک سایر خدمتگزاران برای ابراهیم شیر و کره آوردند. دی ال مودی^۳، مبشر معروف به حق گفته است: «من ترجیح می‌دهم که ده نفر را به کار بگمارم تا اینکه خودم کار ده مرد را انجام دهم».

سال‌ها من شرح زندگی ایمانداران بزرگ را مطالعه کرده‌ام، و یاد گرفته‌ام که خادمان برجسته خداوند همیشه باعث تشویق و ترغیب دیگران می‌شوند تا آنها نیز بتوانند خادم خوبی برای مسیح بشوند. دی ال مودی را خداوند به کار برد تا تعداد زیادی را مشمول و مشغول خدمت کند؛ از قبیل اف. بی. می‌یر^۴، جی کمبل مورگان^۵، آر. ای. توری^۶. مبشر معروف دیگر آمریکای، پال ریدر^۷ هم شبیه همین خدمت را در عصر خویش انجام داد و کمک کرد تا خدمات روحانی گوناگونی پایه‌گذاری شوند، و این خدمات هنوز هم به کار خود ادامه می‌دهند. وقتی ما به خود یا به پروژه و برنامه خود خدمت می‌کنیم، کارمان تحلیل می‌رود، اما وقتی خداوند را خدمت می‌کنیم او ثمر دایمی به ما می‌دهد (یوحنا ۱۲: ۲۰-۲۸).

قبل از اینکه این قسمت را تمام کنیم من باید چند کلمه هم در مورد مهمان‌نوازی مسیحی بگویم. در این دوران که همه جا می‌توان هتل و

D. L. Moody^۳
F. B. Myer^۴
Campbell Morgan^۵
R. A. Torrey^۶
Paul Rader^۷

مکان اقامت راحت پیدا کرد، ما به ندرت به فکر پذیرایی از غریبان می‌افتیم (عبرانیان ۱:۱۳ و ۲)، ولی مهمان‌نوازی قسمت بزرگی از خدمت مسیحی است (رومیان ۱۳:۱۲؛ اول پطرس ۴:۹). "مهمان‌نوازی" یکی از شرایط رهبری در کلیسای محلی است (اول تیموتائوس ۲:۳؛ تیطس ۱:۸). وقتی با محبت به دیگران خدمت می‌کنیم در واقع خداوند را خدمت کرده‌ایم (متی ۲۵:۳۴-۴۰)، و با این کار به گسترش حقیقت کلام خدا کمک می‌کنیم (سوم یوحنا ۵:۸).

ابراهیم به همسرش خدمت می‌کرد (پیدایش ۱۸:۹-۱۵). چون ابراهیم به خداوند وفادار بود، وسیله برکت برای همسرش و بعداً برای خانواده‌اش شد (پیدایش ۱۸:۱۹). ساره نقش مهمی در پیشبرد نقشه نجات خدا برای جهانیان داشت، و سهم خود را در این کار انجام داد (عبرانیان ۱۱:۱۱؛ اول پطرس ۳:۱-۷؛ رومیان ۴:۱۸-۲۱). حال ساره هشتاد و نه ساله شده بود، اما هنوز از لطافت و زیبایی جوانی برخوردار بود (پیدایش ۲۰). یک دلیل این واقعیت این بود که همسرش او را دوست داشت و با او همانطور که بود یعنی همچون یک شاهزاده رفتار می‌کرد.

خداوند تمام این راه را از آسمان آمده بود تا به ابراهیم و ساره اعلام کند که سال دیگر همین وقت ساره فرزند موعود را به دنیا خواهد آورد! این خبر به قدری باورنکردنی می‌نمود که ساره را به خنده انداخت و پرسید که آیا چنین چیزی برای یک زوج پیر امکان‌پذیر خواهد بود. خنده ابراهیم زاینده شادی ایمان او بود (پیدایش ۱۷:۱۷)، ولی خنده ساره از روی بی‌ایمانی او بود، هر چند او این را انکار کرد. البته هر وقت ما به خدا شک می‌کنیم، در واقع صداقت و قدرت او را زیر سؤال می‌بریم. آیا او به وعده‌های خود وفادار است؟ آیا قدرت

انجام آن چیزی را که می‌گوید دارد؟ جواب هر دو سؤال مثبت است! (رومیان ۴: ۲۰ و ۲۱).

«مگر کاری هست که برای خداوند مشکل باشد؟» (پیدایش ۱۸: ۱۴). البته که نه! اگر دلیل می‌خواهید گوش کنید به سخنان ایوب (۲: ۴۲)، ارمیا (۱۷: ۳۲ و ۲۷)، جبرائیل فرشته (لوقا ۱: ۳۷) و پولس رسول (افسیان ۳: ۲۰ و ۲۱). وقتی خدا قولی می‌دهد مطمئناً قدرت انجام آن را دارد؛ اگر ما بی‌وفایی کنیم او وفادار خواهد ماند (دوم تیموتائوس ۲: ۱۳). ساره بعداً توبه کرد و به اتفاق همسرش به خدا اعتماد کرد و بنابراین وعده‌ی فرزندی که خدا به آنها داده بود تحقق یافت.

شوهری که خادم خداوند است خانواده و به ویژه همسرش را نیز خدمت خواهد کرد. او منبع برکت برای خانواده‌اش خواهد بود. اما وقتی پیدایش ۱۹ را مطالعه می‌کنیم خلاف این را در مورد لوط می‌بینیم. او شخصی دنیوی بود که هیچ‌گونه تأثیر روحانی در خانواده‌اش نداشت.

ابراهیم به دنیای گمراه خدمت می‌کند (پیدایش ۱۸: ۱۶-۳۳). ابراهیم به گروه ویژه‌ای تعلق داشت که به گروه شفیعان معروف است. در این گروه افرادی چون موسی، سموئیل، ارمیا، رسولان و خود خداوندمان عیسی مسیح قرار دارند. در واقع خدمت امروزی مسیح در آسمان شفاعت کردن است (رومیان ۸: ۳۴)؛ پس ما نیز وقتی برای دیگران شفاعت می‌کنیم بیش از همه مانند مسیح می‌شویم. ما نه فقط باید باعث جلال نام خدا و مایه برکت خانواده خود باشیم، بلکه باید کاری نیز برای نجات دنیای گمراه و گناهکاران بکنیم.

چارلز اسپرجن^۱ می‌گوید: «گناهکاران گمراه ممکن است صدای شما را که می‌خواهید با ایشان سخن بگویید نشوند، اما آنها نمی‌توانند از دعایی که برایشان می‌کنید جلوگیری بکنند. آیا وقتی برای آنها موعظه می‌کنید شما را مسخره می‌کنند؟ اشکال ندارد، آنها نمی‌توانند هنگام دعایتان مزاحمتان شوند. آیا آنقدر دور هستند که نمی‌توانید با آنها در تماس باشید؟ ولی دعاهای شما به آنها می‌رسد. آیا به شما گفته‌اند که دیگر به شما گوش نخواهند داد و نمی‌خواهند رویتان را ببینند؟ مهم نیست آنها حتماً صدای خدا را خواهند شنید. با خدا صحبت کنید و او با قلب آنان سخن خواهد گفت. گرچه آنان شما را مورد اهانت قرار دهند، و خوبی‌های شما را با اعمال شیطانی پاسخ دهند، اما شما با دعاهای خود در پی آنان باشید تا مبادا در اثر سهل‌انگاری در شفاعت برای ایشان، از بین بروند».

خداوند و دو فرشته همراه او خیمه ابراهیم را ترک کردند و به سوی سدوم به راه افتادند. اما در حالی که فرشتگان می‌رفتند خداوند درنگ کرد (پیدایش ۱۸:۱۶ و ۲۲، ۱۹:۱). در نیمه اول این فصل ابراهیم را می‌بینیم که به این سو و آن سو می‌دود، اما در نیمه دوم، او مؤدبانه جلو خداوند ایستاده تا برای لوط و سایر اهالی سدوم شفاعت کند. چه سعادت‌مندند کسانی که در زندگی از موازنه برخوردارند.

شفاعت‌کننده باید با خداوند رابطه شخصی داشته و مطیع اراده او باشد. او باید چنان با خداوند نزدیک باشد که "اسرار" او را فرا بگیرد و بداند برای چه دعا کند (عاموس ۳:۷؛ مزمور ۲۵:۱۴). در کلام خدا «من او را می‌شناسم» (پیدایش ۱۸:۱۹) یعنی «من او را برگزیده‌ام و او دوست نزدیک من است» (یوحنا ۱۵:۱۵). ابراهیم از آینده سدوم

Charles Spurgeon^۱

بیشتر از اهالی آنجا و لوط خبر داشت. ایمانداری که از فساد دنیوی به دور و جداست می‌تواند اسرار خدا را بداند.

ساره و خدمتگزاران به ابراهیم در تهیه غذا برای سه مهمانش کمک کردند؛ ولی به هنگام شفاعت، ابراهیم به تنهایی عمل کرد. ابراهیم خود را به خداوند نزدیک کرد (یعقوب ۴:۸). اصل عبری کلمه حاکی از نزدیک شدن به میز محاکمه به منظور رسیدگی به مسئله است. ابراهیم دلش برای لوط و خاندانش می‌سوخت، و هم چنین برای گناهکاران پنج شهر دیگری که در آن دشت بودند، و این دلسوزی را با خدا در میان گذاشت. دعا‌های ابراهیم بر روی رحمت خدا بنا نشده بود بلکه بر روی عدالت خداوند: «آیا داور تمام جهان، انصاف نخواهد کرد؟» (پیدایش ۱۸:۲۵؛ تثنیه ۳۲:۴). خدای عادل و قدوس نمی‌توانست ایمانداران عادل را با اشخاص شرور و بی‌ایمان از بین ببرد، و لوط ایماندار بود (دوم پطرس ۲:۶-۹)، گرچه عمل و کلام او خلاف این را نشان می‌داد.

شهرهای سدوم و عموره در شرارت غرق شده بودند (پیدایش ۱۳:۱۳) زیرا مردان این شهرها به اعمال جنسی غیرطبیعی تن در داده بودند (پیدایش ۱۹:۵؛ داوران ۷؛ رومیان ۱:۲۷). مردان همجنس‌باز حتی سعی نداشتند این گناه خود را بپوشانند (اشعیا ۳:۹)، یا از آن توبه کنند (ارمیا ۲۳:۱۴). نابودی ناگهانی سدوم و عموره در کتاب مقدس نمونه‌ای است از داوری عادلانه خدا بر گناهکاران (اشعیا ۱:۹، ۳:۹؛ مراثی ۴:۶؛ صفنیا ۲:۹؛ دوم پطرس ۲:۶) و عیسی مسیح نیز از آن به عنوان هشدار به مردم زمان‌های آخر استفاده کرد (لوقا ۱۷:۲۸-۳۲).

چرا ابراهیم می‌خواست خدا این مردم شریر را حفظ کند؟ بهتر نبود که اینها از روی زمین محو می‌شدند! البته اول لوط و خانواده‌اش مورد

نظر ابراهیم بودند. در حقیقت، ابراهیم قبلاً اهالی سدوم را به خاطر لوط رهایی داده بود (پیدایش ۱۴: ۱۲-۱۶)، ولی آنان قدر آن را ندانستند، و به اخطار و هشدار خدا بی‌اعتنایی کردند و به زندگی گناه‌آلود خود باز گشتند.

ولی حتی جدای از خود لوط (که اصلاً نمی‌بایست در سدوم می‌ماند)، ابراهیم نمی‌خواست مرگ و نابودی ابدی اهالی آن شهر را ببیند. خدا «نمی‌خواهد کسی هلاک شود» (دوم پطرس ۳: ۹)، او «می‌خواهد تمامی بشر نجات یابند» (اول تیموتائوس ۲: ۴). خداوند می‌فرماید: «من از مردن مرد شریر خوش نیستم بلکه خوش هستم که شریر از طریق خود بازگشت نموده، زنده بماند» (حزقیال ۱۱: ۳۳). مسئله این نیست که مردم چه گناهانی مرتکب می‌شوند، هر چند برخی گناهان ممکن است بدتر از گناهان دیگر باشند، ولی به هر تقدیر، «مزد گناه موت است» (رومیان ۶: ۲۳) و بعد از مرگ نیز جهنم ابدی قرار دارد. شفاعت‌کنندگان باید قلبی دلسوز و فکری جدی برای نجات گمشدگان داشته باشند، و اهمیت ندهند که گناهان آنان از چه نوع است (نگاه کنید به رومیان ۹: ۱-۳، ۱۰: ۱).

ما نباید فکر کنیم که ابراهیم با خداوند مباحثه می‌کرد، برعکس او با فروتنی کامل خواسته خود را به درگاه خداوند تقدیم داشت (پیدایش ۱۸: ۲۷، ۳۰-۳۲). ابراهیم اطمینان داشت که اقلأ ده نفر ایماندار در آن شهر یافت می‌شوند.

هرگز گروه ایماندارن را کم اهمیت تلقی نکنید، ولو گروه کوچکی باشد. حتی یک گروه کوچک ده نفره می‌توانست باعث نجات آن شهر گردد! اگر لوط فقط خانواده خودش را ایماندار کرده بود، شهر نجات می‌یافت. شهادت شما به دیگران در نظر خدا بسیار مهم است، هر چند در نظر خودتان ناچیز باشد.

۲- لوط دوست دنیا (پیدایش ۱۹)

این فصل سرگذشت نزول غم‌انگیز روحانی لوط را شرح می‌دهد؛ داستان ابراهیم ادامه پیدا می‌کند در حالی که لوط از صحنه محو می‌شود (اول یوحنا ۲: ۱۷). ابراهیم دوست خدا، ولی لوط دوست دنیا بود (یعقوب ۴: ۴)، و به آسانی می‌توان فرق میان این دو را دید.

مکان (پیدایش ۱۹: ۱). وقتی مهمانان آسمانی به ملاقات ابراهیم آمدند او دم در خیمه‌اش بود؛ ولی لوط دم دروازه شهری شرارت‌پیشه نشسته بود. ابراهیم زائری در حال عبور از این دنیا بود؛ در حالی که لوط به تدریج خیمه خود را ترک کرد و بسوی سدوم رفت. او بجای اینکه چشم به آسمان بدوزد (عبرانیان ۱۱: ۱۰، ۱۴-۱۶)، به سدوم خیره شد و شروع کرد بسوی زیبایی‌ها قدم برداشتن (پیدایش ۱۳: ۱۰ و ۱۱). سپس خیمه‌اش را نزدیک سدوم برپا کرد (پیدایش ۱۳: ۱۲)، و سرانجام وارد شهر گناه شد (پیدایش ۱۴: ۱۲). محل اقامت لوط نزدیک دروازه شهر بود که نشان می‌داد سمتی باید داشته باشد، چون تمام داد و ستدهای رسمی آنجا صورت می‌گرفت (روت ۴: ۱ به بعد).

اگر لوط با هدایت خدا به سدوم می‌رفت بودنش در آنجا سبب می‌شد مقاصد خدا عملی شود. همانطور که خدا یوسف را در مصر، دانیال را در بابل، و استر را در ایران قرار داد و وجودشان مایه برکت شد. دنیوی شدن ربطی به مکان جغرافیایی ندارد، بلکه به حالت قلبی مربوط است (اول یوحنا ۲: ۱۵-۱۷). قلب لوط حتی قبل از ورودش به سدوم در آنجا بود. اولین عشق دنیوی او موقعی شروع شد که او با ابراهیم به مصر رفت (پیدایش ۱۳: ۱ و ۱۰)، و هرگز نتوانست بر آن غالب آید.

زمان (پیدایش ۱۹: ۱). کمی از ظهر گذشته بود که خداوند و فرشتگانش با ابراهیم ملاقات کردند (پیدایش ۱۸: ۱)، ولی شب بود که

فرشتگان وارد سدوم شدند. ابراهیم در نور گام برمی‌داشت و لوط در ظلمت (اول یوحنا ۱: ۵-۱۰).

بیدار (پیدایش ۱۹: ۱). فقط دو فرشته با لوط ملاقات کردند، چون خداوند نمی‌توانست آن طور که با ابراهیم و ساره ملاقات کرد با لوط روبرو شود. گرچه لوط ایماندار بود، ولی زندگی‌اش به گونه‌ای بود که خداوند نمی‌توانست با او "احساس راحتی" کند. ایماندار فردی غیر دنیوی است که دوست دارد با خداوند از نزدیک گام بردارد (دوم قرن‌تیاں ۶: ۱۴-۱۸) و با او مشارکت و مصاحبت داشته باشد (یوحنا ۱۴: ۲۱-۲۴). پژوهشگر معروف زبان یونانی، کنت وست^۹ دعای پولس در افسسیان ۳: ۱۷ را چنین ترجمه کرده است: «تا مسیح نهایتاً در قلب شما ساکن شود و توسط ایماننان در آنجا کاملاً احساس راحتی کند». برعکس ابراهیم، لوط خیمه و قربانگاهی نداشت، و خداوند نمی‌توانست با او مشارکت داشته باشد.

مهمان‌نوازی (پیدایش ۱۹: ۲-۱۱). لوط خود را "خادم" می‌دانست، ولی نمی‌بینید که او مثل ابراهیم به شتاب بود و غذایی تهیه کند، و یا برای خدمت بیشتری دست به سینه بایستد. اما آمدن مردان شهر برای اجرای مقاصد فاسد خود، نقطه اوج آن شب برای لوط بود. «ای لوط آن دو مرد را که امشب مهمان تو هستند، پیش ما بیاور تا به آنها تجاوز کنیم» (پیدایش ۱۹: ۵). لوط می‌خواست دو دختر باکره خود را قربانی شهوت آن مردم بکند (داوران ۱۹). ولی فرشتگان مداخله کردند. واقعاً ارزش‌های معنوی لوط کجا رفته بود که می‌خواست دخترانش را فدای شهوت مردم کند؟ «برعکس، ابراهیم پسرش را به خداوند تقدیم کرد». *پیام (پیدایش ۱۹: ۱۲ و ۱۳)*. پیام خدا به ابراهیم پیامی مسرت‌بخش بود: ابراهیم و ساره در عرض یک سال صاحب پسر موعود خواهند

^۹ Kenneth West

شد. ولی پیام خدا به لوط ترسناک بود: خدا سدوم و آنچه را در آن است نابود خواهد کرد! اگر فرشتگان ده ایماندار در آن شهر پیدا می‌کردند خدا شهر را از بین نمی‌برد، ولی چون ده ایماندار یافت نشد، خدا با رحمتش هر ایمانداری که فرشتگان پیدا کردند، نجات داد (پیدایش ۱۶:۱۹). پیام خدا برای گمشدگان این است که داوری نزدیک است، ولی قول او به فرزندان او این است که آنها رهایی خواهند یافت (اول تسالونیکان ۵: ۱-۱۱؛ دوم پطرس ۲: ۴-۱۰).

تأثیر روحانی (پیدایش ۱۶: ۱۹). ابراهیم به‌خاطر ایمان و اطاعتش مایه برکت خانواده خود و تمام جهانیان شد. اما لوط به سبب دنیوی بودنش هیچگونه تأثیر و برکت روحانی برای شهر و خانواده‌اش به بار نیاورد. دختران او با همسرانشان او را ریشخند می‌کردند و حاضر نشدند شهر را ترک کنند. حتی همسرش چنان شیفته آن شهر بود که مجبور شد آخرین نگاه را به آن بیندازد و همان نگاه باعث مرگش شد (پیدایش ۱۹: ۲۶؛ لوقا ۱۷: ۳۲). دو دختر باکره لوط همراه او از شهر خارج شدند، ولی بعد در یک غار پدرشان را مست کردند و با وی مرتکب زنا شدند. لوط پس از جدا شدنش از ابراهیم، تمام خصایص خوب خود را به تدریج از دست داد و در نتیجه تأثیر و نفوذ روحانی او نیز رو به کاهش نهاد.

طرز فکر (پیدایش ۱۹: ۱۵-۲۶). بار اول که خدا لوط را رهایی داد، او یک اسیر جنگی بود (پیدایش ۱۴: ۱۲-۱۶)، و مستقیماً به سدوم باز گشت. آن تجربه دردناک باید اعلام خطری برایش بوده باشد که از اراده خدا به دور شده است، ولی او از آن درس عبرت نگرفت. حال می‌بینیم خدا به زور دست لوط را می‌گیرد و از سدوم بیرون می‌کشد! اول لوط طفره رفت، بعد بحث کرد، سپس التماس کرد که او را رها کنند تا به راه خود برود. او به جای اینکه برای رحمت خدا شکرگزار

باشد و از رهانندگانش پیروی کند، شروع به مقاومت کرد و حاضر شد فرزندش را برای او قربانی کند.

پی آمدها (پیدایش ۱۹: ۲۷-۳۸). ملاقات خداوند با ابراهیم هیجان و امید جدیدی به وی بخشید، به طوری که او و ساره با شادی به تولد فرزندشان چشم دوختند. ولی لوط همه چیز خود را به هنگام نابودی سدوم از دست داد و تنها خودش نجات یافت اما «چنانکه از میان آتش» (اول قرننتیان ۳: ۱۵). دخترانش دو پسر به دنیا آوردند که نسل آنها دشمنان اسرائیل شدند. ابراهیم نابودی شهرهای سدوم و عموره را دید (مزمور ۸۱: ۹) و فهمید که خدا ده ایماندار در آنان نیافته است. خدا به خاطر ابراهیم لوط را رهایی داد (پیدایش ۱۹: ۲۹). این صرفاً از فیض و رحمت خدا نشأت می‌گرفت (پیدایش ۱۹: ۱۹).

لوط "همشکل این دنیا" شده بود (رومیان ۲: ۱۱۲). تمام آنچه که در زندگی بدست آورده بود، دود شد و به هوا رفت و در خرابه‌های کنار دریای مرده دفن شد. زندگی لوط هشدار می‌دهد که ایمانداران که دلداده دنیا نشوند و خود را از آرایش آن دور نگاه دارند (یعقوب ۱: ۲۷)، زیرا روز تسویه حساب سرانجام فرا خواهد رسید.

۳- عیسی، دوست گناهکاران

نابودی سدوم و عموره نه تنها نمونه‌ای است از داوری عادلانه خدا (داوران ۷)، بلکه نمایشگر محبت خدا نسبت به گمشدگان نیز هست. عیسی بدون شک روش زندگی مردم سدوم را تأیید نمی‌کرد، ولی او آمد تا گناهکارانی شبیه مردم سدوم و عموره را نجات بخشد (متی ۹: ۱۷). در زمان خدمتش در این دنیا، او را «دوست باجگیران و گناهکاران» (متی ۱۱: ۱۹) می‌خواندند، و همین نیز بود!

محبت خداوندمان را برای این شهرهای شرارت‌بار ملاحظه کنید. قبل از هر چیز او گناهان آنان را می‌دید و تحمل می‌کرد (پیدایش

۱۸:۲۰، ۱۹:۱۳). درست مثل خون هابیل که از زمین به سوی خدا فریاد می‌زد (پیدایش ۴:۱۰)، همانطور هم گناهان مردم سدوم و عموره فریاد می‌کشید. خدا صبور است و داوری خود را باز می‌دارد تا گناهکاران وقت توبه داشته باشند (دوم پطرس ۳:۱-۹).

نه تنها خدا صبور بود بلکه مایل بود به دعای شفاعت ابراهیم گوش دهد و سدوم را از هلاکت رهایی دهد در صورتی که ده عادل در آنجا یافت می‌شدند. وقتی زمان نابودی این شهرها فرا رسید، گرچه ده عادل در آنجا یافت نشدند، اما او فرشتگانش را فرستاد تا لوط و خانواده‌اش را نجات دهند! «لکن جایی که گناه زیاد گشت فیض بی‌نهایت افزون گردید» (رومیان ۵:۲۰). آیا لوط مستحق رهایی بود؟ البته که نه! ولی آیا هیچ یک از ما مستحق هستیم که از غضب آینده نجات یابیم؟ البته که نه!

شگفت‌آورترین موضوع این است که عیسی مسیح برای گناهکاران سدوم و عموره جانش را داد! «زیرا که مسیح برای گناهان یک بار زحمت کشید، یعنی عادل‌ی برای ظالمان تا ما را نزد خدا بیاورد» (اول پطرس ۳:۱۸). مسیح برای اشخاص خوب نمرد، زیرا حتی یک شخص خوب نیز وجود ندارد. او برای «بی‌دینان» (رومیان ۵:۶) و «گناهکاران» (رومیان ۵:۸) جان داد. شاید ما گناهان مردم سدوم و عموره را مرتکب نشده باشیم، اما ما نیز همچون آنها گناهکاریم و بدون ایمان به عیسی مسیح نمی‌توانیم از داوری که خواهد آمد نجات یابیم.

اوضاع امروز نیز با اوضاع آن زمان فرق نکرده است. عیسی هنوز دوست گناهکاران است و آنانی که با توبه حقیقی و ایمان نزد او بیایند نجات خواهد داد. او احتیاج به کسانی دارد که برای گناهکاران دعا و شفاعت کنند و به آنان بگویند که عیسی مسیح به‌خاطر ایشان

چنانکه از میان آتش ۱۰۱

جان داده است، و اگر به او ایمان آورند می‌توانند آغازی نوین داشته باشند.

اهالی شهرهای سدوم و عموره نمی‌توانستند فکرش را بکنند که صبح روز بعد آخرین روز عمرشان خواهد بود (پیدایش ۱۹: ۲۳). همه چیز مثل روزهای قبل بود که ناگهان آتش فرود آمد (لوقا ۱۷: ۲۶-۳۰). وقتی روز داوری برسد، آیا تو مانند ابراهیم خواهی بود که نگرانی از غضب خدا نداشت؟ یا مانند لوط خواهی بود که هر چند رهایی یافت اما «چنانکه از میان آتش»؟ یا همچون اهالی سدوم خواهی بود که برای همیشه نابود شدند؟

«خدا را مادامی که یافت می‌شود بطلبید و مادامی که نزدیک است او را بخوانید. شریر راه خود را و گناهکار افکار خویش را ترک نماید و بسوی خداوند بازگشت کند و بر وی رحمت خواهد نمود و بسوی خدای ما که مغفرت عظیم خواهد کرد» (اشعیا ۵۵: ۶ و ۷).

ابراهیم در مقام همسایه

(پیدایش ۲۰، ۲۱:۲۲-۳۴)

جی. کی. چسترتن^۱ می‌نویسد: «این ما هستیم که دوستان و دشمنانمان را تعیین می‌کنیم، ولی همسایه دیوار به دیوار را خدا به ما می‌دهد». شخصی همسایه را این طور تعریف کرده است: «کسی که در یک دقیقه می‌تواند وارد منزلتان شود، ولی دو ساعت طول می‌کشد تا بتوانی بیرونش کنی». همسایه می‌تواند منبع برکت باشد و از قوم و خویش نیز به ما نزدیکتر شود. «همسایه نزدیک بهتر از برادر دور است» (امثال ۲۷:۱۰). ولی همسایه چه ایماندار و چه غیرایماندار ممکن است گاهی هم مایه دردسر شود. ما نیز ممکن است برای همسایه‌مان ایجاد ناراحتی کنیم!

ما معمولاً ابراهیم را مردی تصور می‌کنیم که همیشه در حال انجام شاهکارهای ایمانی بود و فراموش می‌کنیم که او هم مثل ما یک زندگی عادی داشته است. او می‌بایست از همسر حامله خود و پسر خردسالش مواظبت می‌کرد، و همچنین مراقب گله و رمه بزرگ خود می‌بود و به کارهای خیمه‌گاه خود رسیدگی می‌کرد. ابراهیم و مباشرش مسئول رتق و فتق مسائل مورد اختلاف خیمه‌گاه خود و تصمیم‌گیری‌های مهم بودند. از این گذشته ابراهیم همسایگانی مانند ابیملک، پادشاه جرار نیز داشت که باید مواظب می‌بود که چگونه با او رفتار کند. در نگاه اول ابراهیم را همسایه‌ای مزاحم (پیدایش ۲۰) می‌بینیم، ولی بعد به‌صورت همسایه‌ای صلح‌طلب به نظر می‌رسد (پیدایش ۲۱:۲۲-۳۴). با مطالعه

G. K. Chesterton¹

این دو مورد، می‌توانیم بیاموزیم که چطور با کسانی که ایماندار نیستند رفتار کنیم و شاهدان بهتری برای آنان باشیم (کولسیان ۵:۴؛ اول تسالونیکیان ۱۲:۴؛ اول تیموتائوس ۷:۳).

۱- ابراهیم مزاحم (پیدایش ۲۰)

اگر شما ابراهیم را نمی‌شناختید، و این فصل را برای نخستین بار می‌خواندید، کدام یک از این دو نفر را ایماندار می‌دانستید؟ مطمئناً نه ابراهیم دروغگو را! او آن ابراهیم بی‌عیب نبود و نه آن ابراهیمی که خدا او را از گناه کردن باز می‌داشت. کاری که ابراهیم کرد از روی خودخواهی بود، ولی ابیملک سخاوتمندی نشان داد. در اینجا شخصیت برجسته ابیملک است نه ابراهیم که ما او را به عنوان "دوست خدا" می‌شناسیم. ولی قبل از اینکه به نتایج بی‌اساس در این مورد برسیم، لازم است به دقت وقایع مربوط به این رخداد را زیر نظر بگیریم. درست است که شکست‌ها و ناکامی‌های ابراهیم اسفناک بود، ولی ما درس‌های پرارزشی برای زندگی ایمانی خود از آنها می‌گیریم.

ایمانداران نیز مرتکب گناه می‌شوند. شاید مطالعه این فصل برای ما ناراحت‌کننده باشد، اما این نکته را باید در نظر گرفت که کتاب مقدس در مورد همه اشخاص حقیقت را می‌گوید و این شامل ایمانداران نیز می‌شود. کتاب مقدس علناً از مستی و عریان شدن نوح سخن می‌گوید و بر آن سرپوش نمی‌گذارد (پیدایش ۹: ۲۰-۲۳)، همچنین از عصبانیت موسی (اعداد ۱: ۲۰-۱۳)، زناي داود و اینکه چطور این مرد خدا نقشه قتل یک رزمنده بی‌گناه را می‌کشد (دوم سموئیل ۱۱). همچنین در کتاب مقدس می‌خوانیم که پطرس مسیح را سه بار انکار کرد (متی ۲۶: ۶۹-۷۵)، و برنابا به تعلیمی کاذب گرایش پیدا کرد.

این همه در کتاب مقدس نوشته شده، نه برای اینکه ما را تشویق به گناه کند، بلکه به ما هشدار دهد که از آن برحذر باشیم. پس اگر این

مردان ایمان در اطاعت از خدا قصور ورزیدند، چقدر بیشتر ما "ایمانداران عادی" باید مواظب باشیم! «پس آنکه گمان برد که قایم است، با خیر باشد که نیفتد» (اول قرن‌تیان ۱۰:۱۲).

چرا ابراهیم گناه کرد؟

نخست اینکه، هر چند ابراهیم توسط ایمانش عادل شمرده شده بود (پیدایش ۱۵:۶)، و خدا به او اسمی جدید داده بود ("ابراهیم" جایگزین "ابرام" شد)، ولی طبیعت کهنه او عوض نشده بود. «اگر گوئیم که گناه نداریم خود را گمراه می‌کنیم و راستی در ما نیست» (اول یوحنا ۱:۸). به‌خاطر حضور روح‌القدس در ما (غلاطیان ۵:۱۶)، و نیز به سبب آنچه مسیح بر روی صلیب انجام داد، ایمانداران می‌توانند بر طبیعت کهنه پیروز شوند، ولی این خود به خود صورت نمی‌گیرد. ما باید در روح‌القدس گام برداریم تا در وسوسه گرفتار نشویم.

دوم اینکه، ابراهیم به "قلمرو دشمن" وارد شده بود. او پس از بیست سال زندگی در حبرون (مشارکت) تصمیم گرفت به سرزمین فلسطینی‌ها برود. جرار در همان حوالی فلسطین بود، و از حبرون فاصله زیادی نداشت، ولی با این حال جای خطرناکی برای زندگی بود. شاید به‌خاطر نابودی سدوم و عموره بود که ابراهیم تصمیم گرفت به آنجا برود. ولی با هر انگیزه‌ای که او این کار را کرده باشد، رفتن به جرار تصمیم عاقلانه‌ای نبود. درست است که ابراهیم مانند گذشته تا مصر نرفت (پیدایش ۱۲)، بلکه در مرزهای سرزمینی سکونت گرفت که خدا قول داده بود به او بدهد، ولی این تغییر مکان او را در حالت خطرناکی قرار داد. «بیدار باشید و دعا کنید تا در معرض آزمایش نیفتید» (متی ۲۶:۴۱).

ابراهیم پس از ورود به جرار دیگر به ایمان عمل نکرد بلکه به دیدار، چرا که ترس بر او غلبه کرده بود (پیدایش ۲۰:۱۱). ترس از

بشر و ایمان به خدا نمی‌توانند در قلب شخص باشند: «ترس از انسان دام می‌گستراند، اما هر که بر خداوند توکل نماید سرافراز خواهد شد» (امثال ۲۹:۲۵). ابراهیم فراموش کرده بود که خدایش "خدای قادر مطلق و توانا" است (پیدایش ۱:۱۷) و می‌تواند هر کاری را به‌انجام برساند (پیدایش ۱۸:۱۴) و هم‌اوست که عهد کرده ابراهیم و ساره را برکت دهد.

اما دلیل اصلی شکست ابراهیم این واقعیت تلخ بود که او و ساره در محکوم ساختن گناهی که در مصر مرتکب شده بودند قصور ورزیدند (پیدایش ۱۲:۱۰-۲۰). آنها به گناه خود نزد خدا و پیش فرعون اعتراف کرده بودند، ولی بروز مجدد این گناه نشان‌دهنده این واقعیت بود که آنها آن گناه را ترک نکرده بودند (امثال ۲۸:۱۳). در واقع گناه آنها بدتر شده بود، زیرا حال ساره نیز در گفتن دروغ شریک شده بود (پیدایش ۲۰:۵). خانه‌ای که با دروغ نگاه داشته شود، عاقبت خوشی نخواهد داشت.

اعتراف سرسری به گناه غیر از اعتراف به گناه با قلبی شکسته است (مزامیر ۵۱:۱۷). اگر طرز فکر و حالت ما درست باشد، ما از گناه کردن متنفر خواهیم بود، از خودمان نیز کراهت خواهیم داشت که مرتکب گناه شده‌ایم (حزقیال ۹:۶، ۳۱:۳۶)، و خاطره گناه نیز برای ما تلخ خواهد بود. اشخاصی که دوست دارند گناهانشان را به خاطر بیاورند و باز از آن لذت ببرند، هنوز در فکر خود گناه را محکوم نکرده‌اند و وخامت آن را نفهمیده‌اند. پدر روانشناسی آمریکایی، ویلیام جیمز^۲ می‌نویسد: «برای کسی که اعتراف می‌کند، شرم و خجالت تمام شده و واقعیت‌ها آغاز گشته است».

^۲ William James

ابراهیم و ساره به خود قبولانده بودند که آنچه می‌گویند دروغ نیست. آنها "نیمی از حقیقت" را گفته بودند (پیدایش ۲۰: ۱۲)، و معتقد بودند "نیمی از حقیقت" به اندازه دروغ کامل بد نیست. البته بدتر از آن است! اف. بی. می‌یر^۳ می‌نویسد: «به همان اندازه نیز در انگیزه افراد دروغ وجود دارد». در "نیمی از حقیقت" به اندازه کافی عنصر فریبنده هست که انسان را گمراه سازد و ایجاد خطر کند.

بنابراین، ایمانداران نیز گناه می‌کنند، و این گناه هر چند ایمان آنان را باطل نمی‌کند و یا نجاتشان را از بین نمی‌برد، ولی باعث خدشه‌دار شدن شهادتشان می‌شود. ابراهیم با اینکه به شهادتش لطمه زده بود، ولی هنوز فرزند خدا بود. اما وضع ابیملک بسیار وخیم‌تر از وضع ابراهیم بود، زیرا ابیملک زیر محکومیت مرگ قرار داشت (پیدایش ۲۰: ۳ و ۷).

ابیملک شخص صالحی بود و هر گاه خدا با وی سخن می‌گفت اطاعت می‌کرد. او صفات خوب زیاد داشت، ولی ایماندار نبود، بنابراین شخص مرده‌ای محسوب می‌شد (افسسیان ۲: ۱-۳). البته این ابراهیم را تیرئه نمی‌کند، زیرا ایماندار نباید آنچه ابراهیم کرد، به عمل می‌آورد. اما ابراهیم و ابیملک در پیشگاه خدا موضع متفاوتی داشتند: یکی نجات داشت و دیگری نداشت.

هر شخص نجات‌نیافته‌ای که بخواهد پیدایش ۲۰ را به‌عنوان حربه‌ای بر ضد ایمانداران بکار برد («همه شما ریاکارید») بهتر است نگاهی به وضع روحانی خود در پیشگاه خداوند بیفکند. اگر اشخاص نجات‌نیافته گفتار کتاب مقدس درباره دروغ‌گویی ابراهیم را می‌پذیرند، پس باید همچنین بپذیرند که در گناه و عصیان مرده‌اند. ابراهیم با وجود ناطاعتی، در پیشگاه خدا مورد قبول واقع شد، ولی ابیملک کنار

^۳ F. B. Meyer

گذاشته شد و زیر محکومیت الهی قرار گرفت (یوحنا ۳: ۱۸-۲۱). خدا ابراهیم را تأدیب کرد، ولی ابیملک محکوم شد.

وقتی ایمانداران گناه می‌کنند آسیب می‌بینند. چارلز اسپرجن گفته است: «خدا اجازه نمی‌دهد فرزندان با موفقیت گناه کنند». وقتی ما عمداً از خدا نافرمانی می‌کنیم، به دو لحاظ صدمه می‌بینیم: یکی به لحاظ عواقب گناه و دیگری به لحاظ تأدیب خداوند، مگر اینکه توبه کنیم و تسلیم شویم (عبرانیان ۱۲: ۱۱). خدا با فیضش گناه ما را می‌بخشد (اول یوحنا ۵: ۱-۱۰)، اما خدا چنین مقدر فرموده که ثمره گناه تلخ و درناک باشد (غلاطیان ۶: ۷). مزامیر ۳۲ و ۵۱ وضعیت داود از لحاظ جسمانی و روحانی را به خوبی مورد بررسی قرار می‌دهد زمانی که او حاضر نبود توبه کند و گناهان خود را به خدا اعتراف نماید.

دروغ گفتن ابراهیم چند ثانیه بیشتر طول نکشید، ولی چه تأثیر گسترده‌ای برجای نهاد. آن دروغ بذری بود که کاشته شد و نمو کرد و میوه تلخی به بار آورد. خدا از دروغ متنفر است (امثال ۶: ۱۷، ۱۲: ۲۲). او خدای حق است (تثنیه ۳۲: ۴)، و روح القدس روح راستی است (یوحنا ۱۴: ۱۷)، و کلام خدا نیز کلمه حق است (یعقوب ۱: ۱۸). متیو هنری^۴ می‌نویسد: «عمر دروغ لحظه‌ای بیش نیست، اما حقیقت دختر زمان است، که سرانجام پدیدار خواهد شد».

ابراهیم برای این دروغ چه بهایی پرداخت؟ قبل از هر چیز شخصیت او خدشه‌دار شد. فیلیپس بروکس^۵ می‌گوید: «هدف زندگی عبارتست از ساختن شخصیت به وسیله حقیقت». کار خدا فقط این نیست که مردم را نجات بخشد و آنها را به بهشت ببرد. بلکه او به وسیله

Matthew Henry^۴
Phillips Brooks^۵

مشکلات و آزمایش‌های زندگی، اشخاص نجات‌یافته را شبیه عیسی مسیح می‌سازد و با این کار باعث جلال خودش می‌شود. ابراهیم بجای اینکه بپرسد: «چه کاری درست است؟» شروع کرد به پرسیدن اینکه «چه کاری بی‌خطر است؟» و همین باعث سقوطش شد. وقتی نمک مزه‌اش را از دست بدهد دیگر خاصیتی نخواهد داشت.

او دیگر نمی‌توانست شاهدهی برای خدا باشد. ابراهیم چگونه می‌توانست به همسایگان بت‌پرست خود درباره خدای حقیقت بشارت دهد در حالی که خودش دروغ گفته بود؟ لوط شهادت خود را در سدوم از دست داد و ابراهیم در جرار. جمیز استراهن^۶ چنین می‌نویسد: «کارهای بد اشخاص بد، تأثیر چندانی بر مردم نمی‌گذارد، اما کارهای بد اشخاص نیک‌صفت و مشهور، قدرت فوق‌العاده‌ای به دست شیطان می‌دهد».

مجسم کنید ابراهیم با چه خفتی به حضور ابیملک شرفیاب شد و مورد سرزنش و توبیخ او قرار گرفت. تسلیم شدن به تأدیب برادر یا خواهر ایماندار به اندازه کافی کار سختی است چه برسد به پذیرفتن تأدیب از یک شخص غیرایماندار! این کار واقعاً مستلزم صداقت و فروتنی زیادی است. «کارهای ناکردنی به من کردی» (پیدایش ۹:۲۰). این نوع سخنان مانند چاقو قلب شنونده را پاره می‌کند! مسیحیان باید مواظب رفتارشان با کسانی که در "بیرون" هستند باشند (کولسیان ۵:۴؛ اول تسالونیکیان ۴:۱۲).

ابراهیم خدمت خود را نیز از دست داد. او به جای اینکه مایه برکت باشد (پیدایش ۱۲:۱-۳) مسبب بلا شد. در مدت اقامت موقتش در جرار، صاحب هیچ یک از فرزندان نشد (پیدایش ۱۷:۱۲ و ۱۸). وقتی فرزند خدا از اراده پدر آسمانی خود دور می‌شود، خداوند او را

^۶ James Strahan

تأدیب خواهد کرد. یونس مسبب طوفانی شد که نزدیک بود کشتی را غرق کند (یونس ۱)، عخان باعث شکست لشکر شد (یوشع ۷)، و داود مسبب اندوه خاندانش گردید (دوم سموئیل ۱۲:۱۰).

ابراهیم نزدیک بود ساره و اسحاق را از دست بدهد. در آن زمان، پادشاه حق داشت هر زن مجرد زیبایی که می‌دید به حرمسرای خود ببرد. ابیملک گمان می‌کرد ساره مجرد است پس او را با خود برد، و اگر خدا مداخله نکرده بود، پادشاه با او همبستر می‌شد. این عمل پادشاه می‌توانست نقشه نجات خداوند را با خطر بزرگی روبرو سازد، پس خدا وارد عمل شد تا ساره و اسحاق را محافظت کند. هر وقت ما با اعمالمان خدا را مجبور می‌کنیم به‌طور معجزه‌آسا دخالت کند، در واقع او را آزمایش می‌کنیم، و آزمایش کردن خدا گناه است (تثنیه ۶:۱۶؛ متی ۷:۴).

شاید غم‌انگیزترین عواقب گناه ابراهیم تکرار همان گناه توسط اسحاق بود که سال‌ها بعد به وقوع پیوست (پیدایش ۲۶:۷-۱۱). باعث تأسف است وقتی که گناهان ما به دیگران سرایت می‌کند، به‌خصوص وقتی آن گناه در خانواده خودمان تکرار شود. حقیقتاً گناه اسحاق از گناه پدرش بدتر بود، چونکه ساره واقعاً خواهر ناتنی ابراهیم بود، در حالی که ربکا دختر دایی اسحاق بود.

وقتی ایماندار گناه می‌کند، تا موقعی که توبه و اعتراف به گناه نکرده خدا به تأدیب او ادامه می‌دهد. این تأدیب خوشایند نیست، ولی سودمند است، و در پایان موجب سعادت و تقدیس شخص و منجر به جلال خداوند می‌شود.

ایماندارانی که گناه کرده‌اند می‌توانند آمرزیده و احیا شوند. گرچه خدا گناه ابراهیم را نادیده نگرفت، ولی از او دفاع کرد و به گونه‌ای اوضاع را تحت کنترل خود درآورد تا خادمش به طور کامل

شکست خورده و مغلوب نشود. در حقیقت خدا ابراهیم را نبی نامید و نشان داد که دعای شفاعت ابراهیم بین ابیملک و مرگ دیواری کشید (پیدایش ۲۰:۷). در واقع جواب دعای ابراهیم برای ابیملک دلیلی بود مبنی بر اینکه ابراهیم به گناهان خود اعتراف نموده و خداوند او را مورد عفو قرار داده است (مزمور ۶۶:۱۸-۲۰).

خداوند فرزندانش به خاطر گناهی که مرتکب شده‌اند طرد نمی‌کند، همان طور که والدین فرزندان نامطیع خود را طرد نمی‌کنند (اشعیا ۴۹:۱۳-۱۶). ابراهیم با ایمان خود نزد خدا پارسا شمرده شد و مورد قبول وی قرار گرفت (رومیان ۴:۱-۵). پارسا شمردگی تغییر نمی‌کند. ما مورد قبول مسیح واقع شده‌ایم، دیگر اهمیت ندارد ما در نظر خودمان چه هستیم (دوم قرنتیان ۵:۱۷ و ۲۱؛ افسسیان ۱:۶). البته وقتی خدا ما را پارسا می‌شمارد، تغییراتی در زندگی ما پدیدار می‌شود، چون «ایمان بدون عمل مرده است» (یعقوب ۲:۲۰). اما موقعیت ما در مسیح (پارسا شمردگی) تحت‌تأثیر رفتار ما در دنیا (تقدس) نیست، و غیر قابل تغییر است.

مهم این است که با صداقت و فروتنی با گناهانمان روبرو شویم، آنها را به خدا اعتراف کنیم، آنها را محکوم کنیم و ترک گوئیم، و وعده خدا را مبنی بر عفو گناهان بپذیریم (اول یوحنا ۱:۹؛ میکا ۷:۱۸ و ۱۹؛ اشعیا ۵۵:۶-۱۳). شما نیز می‌توانید همچون ابراهیم و ساره آغازی نوین داشته باشید.

۲- ابراهیم صلح‌جو (پیدایش ۲۲:۲-۳۴)

سوگند (پیدایش ۲۱:۲۲-۲۴). در حدود چهار سال از رویدادهای فصل بیستم پیدایش می‌گذرد، و واضح است که طی این مدت خدا به ابراهیم و ساره برکت داده است. وقتی ایمانداری با خداوند تجدید رابطه می‌کند، خدا دوباره به او برکت می‌دهد. هدف تنبیه این است که شخص

اصلاح شود، و هدف اصلاح نیز خدمت و برکت است. نه تنها ثروت ابراهیم رو به افزایش بود، بلکه اسحاق نیز تولد یافته بود، و این "پسر معجزه" حتماً ورد زبان همسایگان بود.

ایبملک نه اسمی عادی، بلکه لقبی رسمی بود؛ بنابراین مطمئن نیستیم این ایبملک همان است که قبلاً ابراهیم را سرزنش کرد، یا کس دیگری است. این امر که او می‌خواست از صداقت ابراهیم اطمینان حاصل کند، نمایانگر این واقعیت است که فریبکاری ابراهیم باعث سلب اعتماد همسایگان شده بود. آنها می‌خواستند مطمئن شوند که ابراهیم با آنها منصفانه معامله خواهد کرد، زیرا او شخص مقتدر و متنفزی بود.

چه شهادت با قدرتی: «خدا در هر چه می‌کنی با تو است» (پیدایش ۲۲:۲۱). ابراهیم اجازه نداد یک لغزش او را به کلی فلج کند، او رابطه‌اش را با خدا درست کرد و به آغازی نوین پرداخت. جمیز استراهن گفته است: «داوری اشخاص نه بر اساس وجود یا عدم وجود اشتباهات خواهد بود، بلکه مسیری که در آن رو به جلو هستند تعیین‌کننده این داوری خواهد بود». هرگاه ما در مکان برکت باشیم خدا نیز ما را برکت خواهد داد (مزمور ۱:۱-۳).

زمانی که ابراهیم در حبرون زندگی می‌کرد با برخی رهبران محلی متحد شده بود (پیدایش ۱۴:۱۳)، بنابراین موردی نداشت که با ایبملک نیز قرارداد ببندد و متحد شود. این قرارداد لطمه‌ای به زندگی روحانی و شهادت ابراهیم وارد نمی‌کرد. مردمان خداشناس با اشخاص مختلف، در اوقات مختلف و برای مقاصد گوناگون همکاری می‌کنند، و ایماندار خردمند می‌تواند تشخیص دهد که چه وقت یک قرارداد یا همکاری در اراده خدا هست و چه وقت نیست.

اعتراض (پیدایش ۲۵:۲۱ و ۲۶). در اسرائیل هنوز هم آب چیز نادر و پرارزشی است. امروزه از روش‌های مختلف آبیاری استفاده می‌شود، ولی در زمان ابراهیم لازم بود چاه بکنند و از آن مواظبت و حراست کنند. اگر کسی از چاه آب خود محافظت نمی‌کرد، دشمنانش می‌توانستند آن را تصرف نمایند یا پر کنند (پیدایش ۱۸:۲۶). بعضی از رعایای ابیملک چاه ابراهیم را متصرف شده بودند؛ بنابراین ظاهراً قراردادی که این دو با هم منعقد کرده بودند کاری از پیش نبرده بود. ابراهیم حق داشت به همسایگان در چگونگی امر اعتراض کند، ولی ابیملک ابراز بی‌خبری کرد. آیا او حقیقت را می‌گفت؟ خدا می‌داند! ولی به ابراهیم اطمینان دادند که این مسئله دیگر هرگز اتفاق نخواهد افتاد.

شهادت (پیدایش ۲۷:۲۱-۳۲). کلمه عبری "سوگند" به معنی «بستن توسط هفت چیز» است، و کلمه "سوگند" (سایا) و "هفت" (سیبا) به هم شبیه هستند. این بار این دو گامی بیش از سوگند خوردن معمولی برداشتند. آنان پیمانی بستند که شامل ذبح حیوانات نیز بود (پیدایش ۲۷:۲۱، ۹:۱۵ و ۱۰). همانطور که ابراهیم و ابیملک بین لاشه‌های قربانی قدم بر می‌داشتند، می‌گفتند: «باشد تا خدا ما را چنین و بیش از این بکند اگر ما پیمان یکدیگر را بشکنیم». و این امری مهم و جدی بود.

ولی ابراهیم یک قدم نیز فراتر برداشت: او هفت بره ماده بسیار گرانقیمت را کنار گذاشت تا همچون شاهدانی زنده باشند بر اینکه او چاه را کنده بوده و آب به او تعلق داشت. او بره‌ها را به ابیملک داد تا از آنها به دقت نگهداری کند. این نوعی ضمانت بود که ابراهیم صاحب چاه آب است. اسم این چاه "بئرشبع" یعنی چاه سوگند بود، و این نیز

شاهدی دیگر برای این معامله بود. هر دو شخص قسم خوردند که پایبند پیمان خواهند بود، و بدین ترتیب مشکل حل شد.

تمام این معامله متشکل از سه عنصر بود: قربانی (پیدایش ۲۱:۲۷)، شاهدان (پیدایش ۲۱:۲۸-۳۰) و قول‌ها (پیدایش ۲۱:۳۱ و ۳۲). همین عناصر را می‌توان در عهد خدا با ما توسط عیسی مسیح خداوند به طوری که در عبرانیان ۱۰:۱-۱۸ آمده، به ترتیب مشاهده کرد. نخست، قربانی مسیح بر روی صلیب (عبرانیان ۱۰:۱-۱۴)، سپس شهادت روح‌القدس در قلب ایمانداران (عبرانیان ۱۰:۱۵)، و در آخر، قول و وعده کلام خدا (عبرانیان ۱۰:۱۶-۱۸). پیمان ابراهیم با ابیملک فقط مالکیت یک چاه را ضمانت می‌کرد که آب نوشیدنی را مهیا می‌کرد، اما عهد خدا با فرزندانش آب حیات را تضمین می‌کند که به همه کسانی که به نجات‌دهنده خود توکل دارند حیات جاوید می‌بخشد. کاشتن (پیدایش ۲۱:۳۳). درختی همیشه سبز هم قسمتی از پیمان بود، شاهدی برای قول‌هایی که ابراهیم و ابیملک به هم داده بودند. این درختان کوتاه بودند ولی چوب بسیار محکمی داشتند و همیشه سبز بودند. ابراهیم هر آبادی که می‌ساخت علاقه خود را به محیط زیست نشان می‌داد، ولی حتی مهم‌تر از این، با این کار به آنچه خداوند برایش کرده بود نیز شهادت می‌داد. در زندگی از تجربه سختی گذشته بود و برکت‌هایی نیز برای دیگران بر جای نهاده بود. او مثل زائری بود که در مزمور ۶:۸۴ شرحش آمده است، که چطور از وادی بکا (یعنی "گریه") عبور می‌کند و آن را به چشمه‌ای تبدیل می‌کند تا جان دیگران را تازه سازد.

پرستش (پیدایش ۲۱:۳۳). رد پای ابراهیم را می‌توان از چاه‌هایی که کنده و قربانگاه‌هایی که ساخته پیدا کرد (پیدایش ۷:۱۲ و ۸، ۴:۱۳ و ۸). او هیچ وقت شرم نداشت که قربانگاش را در حضور همسایگان

بنا کند و به ستایش خداوند بپردازد. در اینجا اسم جدیدی برای خدا ارائه شده: ال اولام که به معنی "خدای ابدی (سرمدی)" است. ابراهیم قبلاً با ال الیون، "خدای تعالی" (پیدایش ۱۴:۱۹ و ۲۲) و ال شدای، "خدای قادر مطلق" (پیدایش ۱۷:۱) آشنایی پیدا کرده بود ولی حال با نام جدیدی خداوند را ستایش می‌کرد. مهم است که در دوران زندگی‌مان هر چه بیشتر خداوندمان را بشناسیم تا بتوانیم بهتر او را ستایش کنیم.

چه دل گرمی و امتیاز بزرگی است که "خدای ابدی" را بشناسیم! چاه‌ها ناپدید می‌شوند، درختان قطع می‌گردد، بره‌ها بزرگ شده، می‌میرند، قربانگاه‌ها خراب می‌شوند، و قراردادهای از بین می‌رود، ولی خدای ابدی باقی می‌ماند. این خدای ابدی پیمانی با ابراهیم و نسل‌های او بسته (پیدایش ۷:۱۷، ۱۳ و ۱۹)، و به آنان سرزمین کنعان را به‌عنوان ملک ابدی بخشیده بود (پیدایش ۸:۱۷، ۴:۴۸). هر سال که از عمر ابراهیم می‌گذشت، او می‌دانست که خدا تغییر نمی‌کند و در زیر "بازوهای جاودانی" خدا در ایمنی به سر می‌برد (تثنیه ۳۳:۲۷).

انتظار (پیدایش ۲۱:۳۴). در این آیه عبارت "ایام بسیار" می‌تواند به معنی ۱۰ الی ۱۵ سال باشد، چون اسحاق وقتی همراه پدرش به کوه موریا رفت مرد جوانی بود (پیدایش ۲۲). این ایام می‌بایست زمان مملو از آرامش و شادی برای ابراهیم، ساره و اسحاق بوده باشد. آنان از آزمایشی که در پیش داشتند بی‌خبر بودند، ولی خدا ایشان را آماده می‌کرد تا با آن روبرو شوند.

فصل نهم

«زمانی برای گریه، زمانی برای خنده»

(پیدایش ۲۱:۱-۲۱؛ غلاطیان ۴:۲۱-۳۱)

جورج موريسن^۱، واعظ اسکاتلندی گفته است: «زندگی مسیحی همچون سرزمینی است پر از کوه‌ها و دره‌ها». این گفته او بر اساس تثنیه ۱۱:۱۱ است. سلیمان نیز در جامعه ۳:۴ همان عقیده را ابراز داشته است: «زمانی برای گریه، زمانی برای خنده». در بهشت شادی پایانی نخواهد داشت، و در جهنم نیز رنج بی‌انتها خواهد بود، ولی تا زمانی که در این دنیا هستیم، باید انتظار هر دو، یعنی شادی و غم، خنده و اشک را داشته باشیم. در کنار کوه‌های زندگی، دره‌ها قرار دارند.

این مطلب، به ویژه در مورد زندگی خانوادگی حقیقت دارد، زیرا همان کسانی که باعث شادی ما می‌شوند می‌توانند باعث غم نیز بشوند. روابط می‌تواند در طی یک شب خدشه‌دار شده، تغییر کنند، و ما حیرت‌زده از خود می‌پرسیم چه بر سر خوشبختی خانواده ما آمد. یک ضرب‌المثل چینی می‌گوید: «هیچ خانواده‌ای نمی‌تواند بر سر در منزلش بنویسد: "اینجا هیچ مسئله‌ای وجود ندارد"».

آمدن اسحاق به خانه ابراهیم و ساره، غم و شادی را با هم برای ایشان به ارمغان آورد. وقتی ما به اشخاصی که در این واقعه مهم شرکت داشتند نگاه می‌کنیم، درس‌های پربهایی در مورد اصول اساسی اعتقادات مسیحی و روش زندگی مسیحی می‌آموزیم.

^۱ George Morison

۱- ابراهیم و ساره: ایمان و وعده (پیدایش ۱۷:۱-۲۱)

ساره برای سال‌ها درد بی‌فرزندگی را تحمل کرده بود، که واقعاً رنج بزرگی در فرهنگ آن زمان به حساب می‌آمد. مردم وقتی می‌شنیدند نام همسر ساره، ابراهیم به معنی "پدر قوم‌ها" است، احتمالاً پوزخند می‌زدند. او پدر یک پسر یعنی اسماعیل بود، و این نمی‌توانست به معنی "پدر قوم‌ها" باشد، و ساره نیز از خود فرزندگی به دنیا نیاورده بود. ولی اکنون با آمدن اسحاق همه این طعنه‌ها پایان یافته بود و خانواده شادمان بودند.

اما تولد اسحاق ارزشی والاتر از شادی والدینش را در بر داشت، چرا که تولد او به معنی *انجام یافتن وعده خدا* بود. وقتی خدا ابراهیم را فرا خواند، قول داد که از او قوم بزرگی بسازد تا به تمام دنیا برکت دهد (پیدایش ۱۲:۱-۳). سپس بارها وعده داد که سرزمین کنعان را به نسل‌های او خواهد داد (پیدایش ۱۷:۷) و آنان را بسیار افزون خواهد ساخت (پیدایش ۱۳:۱۵-۱۷). ابراهیم پدر آن فرزند وعده (پیدایش ۱۵:۴)، و ساره (نه هاجر) نیز مادر او خواهد بود (پیدایش ۱۷:۱۹، ۱۸:۹-۱۵). تولد اسحاق به ما خاطر نشان می‌سازد که خدا به قول خود آن طوری که می‌خواهد و در زمان خودش وفا می‌کند. ابراهیم و ساره علی‌رغم قصوراتی، به خدا ایمان داشتند، و خدا نیز ایمان ایشان را محترم شمرد (عبرانیان ۱۱:۸-۱۱).

تولد اسحاق همچنین نشان‌دهنده *پادش صبر* است. ابراهیم و ساره برای تولد پسرشان بیست و پنج سال صبر کردند، زیرا ایمانداران «با ایمان و صبر وارث وعده‌ها می‌باشند» (عبرانیان ۱۲:۶، ۱۰:۳۶). نه تنها اعتماد به وعده‌های خدا در آخر باعث برکت می‌شود، بلکه هنگامی نیز که در انتظار بسر می‌بریم. همانگونه که ورزشکاران مدت‌ها قبل از روز مسابقه با تمرینات فشرده خود را آماده می‌سازند،

فرزندان خدا نیز به هنگام انتظار انجام وعده خدا باید تمرین کنند تا در قدوسیت و ایمان رشد کنند. ایمان ما یک سفر طولانی است، و به هر مقصد شادی بخشی که می‌رسیم، سفری جدید آغاز می‌شود. وقتی خدا می‌خواهد صبر ما را زیاد کند، به ما وعده‌هایی می‌دهد، ما را آزمایش می‌کند و به ما می‌گوید به او اعتماد کنیم (یعقوب ۱: ۱-۲۸).

تولد اسحاق بدون شک مکاشفه‌ای بود از قدرت خدا. یک دلیل تأخیر طولانی وعده خدا همین بود: او می‌خواست از طریق "بدن مرده" ابراهیم و ساره، اسحاق را به دنیا آورد تا این تولد معجزه خدا باشد نه یک شگفتی طبیعی بشری (رومیان ۴: ۱۷-۲۱). ابراهیم و ساره قدرت رستاخیز خدا را در زندگی خود دیدند چون به او توکل کرده بودند و به کلامش ایمان داشتند. ایمان به وعده‌های خدا قدرت خدا را به جریان می‌اندازد (افسیان ۳: ۲۰ و ۲۱؛ فیلیپیان ۳: ۱۰)، «زیرا نزد خدا هیچ امری محال نیست» (لوقا ۱: ۳۷).

سرانجام، تولد اسحاق گام بزرگی بود در انجام مقصود خدا. نجات آینده دنیای گمراه در دست یک پسر بچه بود! از اسحاق یعقوب بوجود آمد، و یعقوب دوازده طایفه اسرائیل را به دنیا تقدیم کرد، و از اسرائیل مسیح موعود تولد یافت. در طی قرون متمادی، در زنجیر وعده‌ها، برخی "حلقه‌های زنده" ممکن است ضعیف و ناچیز به نظر آیند، اما بدون وجود آنها مقاصد خدا عملی نمی‌شد.

ما نیز ممکن است گاهی شک کنیم که آیا کاری که انجام می‌دهیم واقعاً برای خدا و کارش در این دنیا مهم است یا نه؛ البته که مهم است، اگر وفادارانه به کلام و اراده خدا اعتماد می‌کنیم. هرگاه احساس شکست و دلسردی می‌کنید، ابراهیم و ساره را به خاطر بیاورید، و به خود یادآور شوید که ایمان و وعده با هم همراه هستند. خدا وعده خود را عملی می‌سازد و به شما قدرت می‌بخشد تا آنچه او می‌خواهد انجام

دهید. مهم نیست چقدر منتظر می‌مانید، مطمئن باشید که خدا منظور خود را عملی خواهد ساخت.

۲- اسحاق و اسماعیل: روح و جسم (پیدایش ۲۱: ۸-۱۱)

در غلاطیان ۲۸: ۴ و پولس توضیح می‌دهد که اسماعیل نمادی است از تولد نخستین ایماندار (جسم) و اسحاق نمادی است از تولد دوم (روح). اسماعیل از «جسم تولد یافت» چون بدن ابراهیم هنوز به حالت مرده در نیامده بود و قادر به تولید مثل بود (پیدایش ۱۶). اسحاق از «روح تولد یافت» زیرا در آن زمان والدینش هر دو به لحاظ بدنی "مرده" بودند و فقط قدرت خدا می‌توانست عمل بارداری و تولد را انجام دهد. اسماعیل اول تولد یافت، «روحانی مقدم نبود بلکه نفسانی و بعد از آن روحانی» (اول قرن‌تینان ۱۵: ۴۶).

وقتی به عیسی مسیح ایمان می‌آوریم، از خدا تولدی معجزه‌آسا می‌یابیم (یوحنا ۱: ۱۱-۱۳)، و این کار روح‌القدس است (یوحنا ۳: ۱-۸). ابراهیم نمادی است از ایمان و ساره نمادی است از فیض (غلاطیان ۴: ۲۴-۲۶)، بنابراین اسحاق نیز «محض فیض... به‌وسیله ایمان» تولد یافت (افسیان ۲: ۸ و ۹). این تنها راهی است که گناهکار می‌تواند جزو خانواده خدا شود.

لازم به تذکر است که در ماجراهای کتاب‌مقدس، خدا اغلب فرزند ارشد را رد می‌کند و دومی را برمی‌گزیند. او قائلان را رد کرد و هابیل را برگزید (پیدایش ۴: ۱-۱۵)، اسماعیل را فرزند ارشد ابراهیم بود رد کرد اسحاق را پذیرفت، عیسو را کنار گذاشت و یعقوب را برگزید (رومیان ۹: ۸-۱۳)، افرایم را بجای منسی انتخاب کرد (پیدایش ۴۸). خداوند در مصر تمام پسران ارشد را محکوم کرد (خروج ۱۱ و ۱۲) ولی آنانی را که «دوباره تولد یافته بودند» نجات داد زیرا توسط ایمان به خون بره محفوظ مانده بودند.

اسحاق نه تنها در تولدش تصویری بود از فرزند خدا، بلکه در شادی نیز که همراه خود آورد. اسحاق به معنی "خنده" است و این بار این خنده، خنده بی‌ایمانی نبود (پیدایش ۱۸:۹-۱۵). در مثلی که در فصل پانزدهم انجیل لوقا آمده است، عیسی بر شادی که در نتیجه توبه یک گناهکار ایجاد می‌شود تأکید می‌کند. شبان گله وقتی گوسفند گمشده را پیدا می‌کند، شاد می‌شود، و زنی که سکه گمشده را می‌یابد، خوشحالی می‌کند، و هر دو از دوستانشان می‌خواهند که با آنها شادی کنند. پدري از اینکه پسر گمشده‌اش به خانه برگشته شادی می‌کند و از همسایگانش دعوت می‌نماید تا در جشنی که بدین مناسبت بر پا کرده شرکت کنند. حتی وقتی گناهکاری بسوی خدا بازگشت می‌کند در آسمان شادی رخ می‌دهد (لوقا ۱۵:۷ و ۱۰).

در هیچ جا نمی‌خوانیم که اسماعیل باعث شادی خانواده ابراهیم شده باشد. ابراهیم پسرش را دوست داشت و برایش خوشبختی آرزو می‌کرد (پیدایش ۱۷:۱۸). اسماعیل حتی قبل از تولد نیز باعث درد و رنج بود (پیدایش ۱۶)، و وقتی بالغ شد در خانواده درد بزرگتری را موجب گشت (پیدایش ۲۱:۹). سرشت کهنه نمی‌تواند میوه روح‌القدس را به بار آورد، هر چند سخت تلاش کند (غلاطیان ۵:۱۶-۲۶).

به مقایسه سوم اسحاق با فرزند خدا توجه کنید: اسحاق نمود کرد و از شیر باز گرفته شد (پیدایش ۲۱:۸). تولد جدید پایان کار نیست، بلکه آغاز کار است، و ایماندار باید برای رشد روحانی خود از کلام خدا تغذیه کند (متی ۴:۴؛ دوم پطرس ۳:۱۸). به هنگام رشد در خداوند باید "رفتارهای کودکانه" را ترک گوئیم (اول قرنتیان ۱۳:۹-۱۱) و اجازه دهیم خدا ما را از شیر بگیرد (مزمور ۱۳۱)، یعنی از کمک‌های موقتی که ممکن است موانع همیشگی ایجاد کنند.

مادر بچه‌اش را از شیر می‌گیرد برای اینکه او را دوست دارد و می‌خواهد مستقل از او بتواند به رشد خود ادامه دهد. ولی کودک این عمل مادر را به منزله طرد کردن و دوست نداشتن تلقی می‌کند. کودک به آسایش گذشته‌اش چسبیده است، در حالی که مادر سعی دارد کودک را ترغیب به رشد کند و او را به مشکلات آینده در زندگی وارد سازد. در زندگی ایماندار هم زمانی می‌رسد که باید اسباب‌بازیها را تبدیل به ابزار بکند و آسایش‌های خودخواهانه را مبدل به خدمت‌های فروتنانه نماید (یوحنا ۱۲: ۲۳-۲۶).

اسحاق نیز همچون دیگر فرزندان خدا، زیر جفا قرار گرفت (پیدایش ۹: ۲۱؛ غلاطیان ۴: ۲۹). اسماعیل فرزند مطیعی می‌نمود، تا اینکه اسحاق وارد خانواده شد، از آن پس "جسم" شروع کرد به مخالفت کردن با "روح". چه عالی گفته شده که طبیعت کهنه به شریعت اعتنایی نمی‌کند ولی طبیعت تازه نیازی به شریعت ندارد، و این امر در دو پسر ابراهیم به وضوح دیده می‌شد.

کودکان یهودی معمولاً در سن سه سالگی از شیر گرفته می‌شدند، بنابراین اسماعیل احتمالاً آن موقع هفده ساله بوده است (پیدایش ۱۶: ۱۶). او چه پسر هفده ساله لجبازی بود که بچه سه ساله را اذیت می‌کرده است! ولی خدا گفته بود که اسماعیل "مردی وحشی" خواهد بود (پیدایش ۱۶: ۱۲)، و همینطور هم شد. جسم و روح مخالف هم هستند و تا روزی که ما مسیح را ببینیم همیشه چنین خواهد بود (غلاطیان ۵: ۱۶-۲۶).

وقتی کسی مانند اسحاق از روح تولد می‌یابد، در واقع در ثروت تولد یافته است (پیدایش ۱۰: ۲۱). اسحاق وارث تمام دارایی پدرش بود، و همینطور فرزندان خدا نیز «ورثه خدا و هم ارث با مسیح» هستند (رومیان ۸: ۱۷). ابراهیم تا موقعی که اسماعیل در خانه‌اش بود

«زمانی برای گریه، زمانی برای خنده» ۱۲۳

از او مراقبت می‌کرد، ولی «آنچه که داشت به اسحاق داد» (پیدایش ۵:۲۵).

سخن آخر اینکه اسحاق *آزاد متولد شد* در صورتی که اسماعیل فرزند یک برده بود (غلاطیان ۴:۲۲). آزادی یکی از موضوعات کلیدی رساله غلاطیان است (غلاطیان ۱:۵) و نیز یکی از برکات اصلی زندگی مسیحی می‌باشد (غلاطیان ۴:۳۱). البته آزادی در مسیح به معنی هرج و مرج نیست چون هرج و مرج بدترین نوع بردگی است. منظور این است که آزاد باشیم همان بشویم که خدا در عیسی مسیح برای ما در نظر دارد، و مطابق آن عمل کنیم. فیلیپس بروکس می‌گوید: «هیچ برده‌ای در این دنیا از بردگی به آزادی دسترسی پیدا نمی‌کند بلکه در بردگی خود به مقام بالاتری ارتقا می‌یابد»، و این مقام بالاتر کسی نیست جز عیسی مسیح. هیچ کس به اندازه یک فرزند خدا که از اراده خدا لذت می‌برد و از صمیم قلب آن را انجام می‌دهد، آزاد نیست.

۳- ساره و هاجر، فیض و شریعت (پیدایش ۲۱:۹-۱۳)

ساره اشتباه کرد وقتی به ابراهیم گفت هاجر را به عقد خود درآورد (پیدایش ۱۶:۱ و ۲)، ولی وقتی به ابراهیم گفت که باید هاجر و اسماعیل را از خانه بیرون کند، کار درستی کرد. پولس رسول در این واقعه تمثیلی در مورد شریعت موسی و فیض خدا می‌بیند (غلاطیان ۴:۲۱-۳۱). ساره نمادی است از فیض (اورشلیم آسمان) و هاجر نمادی از شریعت (اورشلیم دنیوی تحت بندگی). نتیجه اینکه فرزندان می‌بایست زیر لوای برکات فیض زندگی کنند نه در بندگی شریعت. کشمکش‌های خانوادگی ابراهیم از چهار طریق قابل حل بود. می‌شد اسحاق را از خانه بیرون کرد، ولی این به منزله رد کرد عهد خدا و تمام آنچه خدا برای آینده در نظر داشت بود. اسماعیل و اسحاق

می‌توانستند با هم زندگی کنند، ولی همیشه در زد و خورد می‌بودند. سرشت اسماعیل می‌توانست تغییر کند و او را نرم‌تر کند، ولی این یک معجزه لازم داشت. «آنکه از جسم تولد یابد جسم است» (یوحنا ۳: ۶)، و همیشه جسمانی خواهد بود. تنها راه حل این بود که اسماعیل و مادرش را از خیمه‌گاه مرخص کنند و اسحاق را تنها وارث سازند. با بررسی واقعیت‌های زندگی هاجر، خوب می‌توان رابطه میان شریعت و فیض را در زندگی مسیحی درک کرد.

نخست اینکه، هاجر زن دوم ابراهیم بود. او در کنار ساره قرار گرفت و به زندگی او افزوده شد. همینطور نیز شریعت به‌طور موقت به وعده‌های خدا که قبلاً داده شده بود، "افزوده" شد (غلاطیان ۳: ۱۹، ۲۴ و ۲۵). خدا با شریعت شروع نکرد، بلکه با فیض. رابطه او با آدم و حوا بر فیض بنا شده بود نه بر شریعت، هر چند که آنان را با یک ممنوعیت کوچک امتحان کرد (پیدایش ۲: ۱۵-۱۷). رهایی اسرائیل از مصر حاکی از فیض خدا بود، همچنین تدارک توشه راه و قربانی‌ها و کهنانت، جملگی از فیض او نشأت می‌گرفت. قبل از اینکه موسی شریعت را ارائه دهد، اسرائیل به‌وسیله وعده‌هایی که خدا به ابراهیم و اسحاق و یعقوب داده بود، با خدا رابطه عهدی داشت (او در عقد خدا بود) (خروج ۱۹: ۱-۸).

دوم، هاجر یک برده بود. پولس در غلاطیان ۳: ۱۹ این پرسش را می‌کند، «پس شریعت چیست؟» سپس خود پاسخ می‌دهد. شریعت برده یا غلام ("لالا" یا "مربی کودکان") خدا بود تا از قوم اسرائیل که هنوز طفلی بیش نبود مراقبت کند و او را تربیت نماید تا برای آمدن نجات‌دهنده آماده شود (غلاطیان ۳: ۲۴ و ۲۵، ۴: ۱-۵). شریعت برای شناخت گناه داده شد (رومیان ۳: ۲۰) و نه از برای آزادی از گناه. فیض خادم شریعت نیست، شریعت است که فیض را خدمت می‌کند!

«زمانی برای گریه، زمانی برای خنده» ۱۲۵

شریعت احتیاج ما را به فیض آشکار می‌کند، و فیض کاملاً جدا از اعمال شریعت ما را نجات می‌بخشد (رومیان ۳: ۲۰ و ۲۸).

واقعیت سوم کاملاً بدیهی است: هاجر هرگز قرار نبود بچهار شود. شریعت نمی‌تواند چیزی ارائه دهد که تنها عیسی مسیح قادر به دادنش هست: حیات (غلاطیان ۳: ۲۱)، عدالت و پارسایی (غلاطیان ۲: ۲۱)، روح‌القدس (غلاطیان ۳: ۲)، و میراث جاودانی (غلاطیان ۳: ۱۸). تمام این برکات «محض فیض (ساره) ... به‌وسیله ایمان (ابراهیم)» داده شده است (افسیان ۲: ۸ و ۹).

و این ما را به واقعیت چهارم رهنمون می‌شود: هاجر برده‌ای به دنیا آورد. اگر بخواهی در زیر شریعت زندگی کنی، فرزند هاجر خواهی بود، یک برده خواهی بود، چون شریعت بندگی به بار می‌آورد نه آزادی. اولین درگیری کلیسایی در مورد همین مسئله بود، و کلیسا به این نتیجه رسید که گناهکاران فقط به‌وسیله فیض و بدون دخالت شریعت نجات پیدا می‌کنند (اعمال ۱۵: ۱-۳۲). شریعت‌گرایان امروزه سعی دارند در کلیساها "فرزندان" را به "غلامان" تبدیل کنند و بردگی را جانشین آزادی گردانند (غلاطیان ۴: ۱-۱۱)، ولی خدا ما را به آزادی فرا خوانده است (غلاطیان ۵: ۱).

هاجر طرد شد. هاجر بدون هیچ تخفیف می‌بایست بیرون رانده شود. او با اسماعیل به‌طور کامل و دایم از خانه اخراج شدند. شریعت به جای پیروزی بر جسم، جسم را پرورش می‌دهد (رومیان ۷: ۷-۱۲) چون «قوت گناه، شریعت است» (اول قرنثیان ۱۵: ۵۶). لازم نیست ایمانداران خود را زیر نوعی شریعت مذهبی قرار دهند تا بتوانند شبیه مسیح شوند، چون آنان در مسیح کامل و سرشار از روح‌القدس هستند (کولسیان ۲: ۸-۲۳) که آنها را تقویت می‌کند تا بتوانند بر گناه غالب شوند (رومیان ۸: ۱-۴).

در آخر، هاجر دیگر هرگز ازدواج نکرد. خدا شریعت را فقط به قوم یهود داد و هرگز آن را به قوم‌های دیگر یا کلیسا تجویز نکرد. از ده فرمان موسی نه فرمان در رسالات عهدجدید به ایماندار داده شده است و ما باید آنها را اطاعت کنیم، ولی به ما امر نشده است مراسم شریعت را که به قوم اسرائیل داده شده اجرا کنیم (رومیان ۱۳: ۹-۱۰). پولس تأکید می‌کند که محبت است که شریعت را تکمیل می‌سازد. وقتی ما خدا و یکدیگر را محبت می‌کنیم، در واقع می‌خواهیم خدا را اطاعت کنیم، و با قدرت روح آنچه را درست است انجام می‌دهیم.

پیش از اینکه این قسمت را به پایان برسانیم، باید توجه داشته باشیم که شریعت دارای کاربرد خاصی است (اول تیموتائوس ۱: ۱۱). هر چند شریعت نمی‌تواند ما را نجات دهد یا تقدیس کند، اما می‌تواند تقدس خدا و وخامت گناه را ظاهر سازد. بخش مراسمی و نمایشی شریعت، شخصیت و کار مسیح را نشان می‌دهد. شریعت آینه‌ای است که می‌توانیم گناهانمان را در آن ببینیم (یعقوب ۱: ۲۱-۲۵)، ولی صورتمان را در آینه نمی‌توانیم بشوئیم! همچنین این آینه جلال خداوندمان مسیح را به ما نشان می‌دهد، تا ما بتوانیم در او تفکر کنیم و تغییر یابیم و بیشتر شبیه او شویم. هر نظام مذهبی که شما را به اسارت می‌کشاند مطمئن باشید با انجیل فیض خدا که در عهدجدید آمده است سازگار نیست و آن را استعلا نمی‌دهد (دوم قرنتیان ۳: ۱۷؛ یوحنا ۸: ۳۱-۳۶).

۴- خدا و هاجر: وعده و تدارک (پیدایش ۲۱: ۱۲-۲۱)

برای ابراهیم "سخت" بود (پیدایش ۲۱: ۱۱ و ۱۲) که با پسرش خداحافظی کند، ولی این امر خدا بود و او می‌بایست اطاعت کند. او نمی‌دانست که همین اطاعت به او آمادگی می‌بخشد برای آزمایشی بزرگتر که عبارت بود از نهادن اسحاق بر قربانگاه. کلمه "سخت" در

این متن به معنی "به شدت لرزیدن" است، مانده پرده‌هایی که در اثر وزش باد تکان می‌خورند. ابراهیم عمیقاً تحت تأثیر قرار گرفته بود و شاید زیاد هم از این موضوع خشنود نبود.

در ضمن، خدا هاجر و اسماعیل را ترک نکرد، زیرا به هر حال اسماعیل پسر ابراهیم، دوست خدا بود (پیدایش ۲۱:۱۳). اسماعیل و هاجر حق نداشتند از ابراهیم دلگیر باشند؛ آنچه خدا برای آنان انجام داد به‌خاطر وفاداری‌اش به ابراهیم بود. خدا در وعده‌اش تأکید کرد که اسماعیل قوم بزرگی خواهد شد (پیدایش ۲۱:۱۳ و ۱۸، ۱۷:۲۰)، و او به قول خود وفا کرد (پیدایش ۲۵:۱۲-۱۶). امروز قوم عرب قدرتی است جهانی که اسماعیل بانی آن بود.

برخلاف تصاویری که معمولاً در جزوات و کتاب‌های مدرسه کلیسایی دیده می‌شود، وقتی این وقایع اتفاق می‌افتاد اسماعیل یک نوجوان بود، نه یک پسر بچه. کلمه‌ای که در این متن "پسر" ترجمه شده می‌تواند به سنین مختلف اشاره داشته باشد. این کلمه گاهی اشاره به جنین می‌کند (خروج ۲۱:۲۲)، گاهی به نوزاد (۱۷:۱ و ۱۸)، گاهی به پسر بچه کوچک (اول پادشاهان ۱۷:۲۱-۲۳)، و یا حتی جوان بالغ (۱۲:۸-۱۴؛ دانیال ۱:۴ به بعد). در این متن اشاره به پسری می‌کند که حداقل پانزده سال سن دارد.

اسماعیل و هاجر در بیابان گم شدند، آب خوردنی که همراه داشتند تمام شد، و آنها به کلی امید خود را از دست دادند. این تجربه کاملاً با تجربه قبلی هاجر که برای اولین بار خدا را در بیابان ملاقات کرد فرق داشت (پیدایش ۱۶:۷). شانزده سال قبل، او چشمه آبی پیدا کرد؛ ولی حالا کاملاً امیدش را از دست داده بود. ظاهراً هاجر وعده خدا را در مورد پسرش فراموش کرده بود، ولی اسماعیل آن را به خاطر داشت و

خدا را به کمک طلبید. خدا به فریاد او رسید و هر دو را به خاطر ابراهیم نجات داد.

اکثر اوقات در تلاطم زندگی، آنچه را که خدا برای ما تهیه دیده نمی‌بینیم و وعده‌هایی را که به ما داده است فراموش می‌کنیم. ما دست نیاز بسوی او بلند می‌کنیم تا آنچه فکر می‌کنیم احتیاج داریم دریافت کنیم، به‌جای اینکه از او بخواهیم چشمانمان را باز کند تا به آنچه که داریم بنگریم. جواب بسیاری از چیزها در مقابل دست ما است؛ کافی است با چشمی بینا به آنها نگاه کنیم (یوحنا ۶: ۱-۱۳، ۲۱: ۱-۶).

هاجر نمونه‌ای است از انبوه محتاجین این دنیا: سرگردان، خسته، تشنه، کور و نومید. ما باید این خبر خوش را به آنها برسانیم که آب حیات موجود است و سرچشمه آن زیاد دور نیست! (یوحنا ۴: ۱۰-۱۴، ۷: ۳۷-۳۹). خدا به‌خاطر فرزندش عیسی مسیح، رحمت و فیض خود را شامل حال تمام کسانی می‌کند که او را می‌خوانند.

هوراتیوس بونار این قطعه را سراییده است:

صدای عیسی را شنیدم که می‌گفت:

«بنگرید، من برایگان

آب حیات می‌بخشم، ای تشنگان

خم شوید، بیاشامید، و زنده بمانید».

نزد عیسی رفتم و نوشیدم

از آن چشمه حیات‌بخش؛

عطشم فرو نشست، جانم تازه شد،

و حال در او زنده‌ام.

در یوحنا ۷: ۳۷ عیسی مسیح می‌فرماید: «هر که تشنه باشد نزد من آید و بنوشد» و در مکاشفه ۲۲: ۱۷ می‌گوید: «هر که می‌خواهد و تشنه باشد، بیاید و از آب حیات بی‌قیمت بگیرد».

بزرگترین آزمایش ابراهیم (پیدایش ۲۲)

روی صفحه ساعت کلیسای بزرگی این نوشته دیده می‌شود:
وقتی، در کودکی، می‌خندیدم و می‌گریستم،
زمان می‌خزید.

وقتی، در جوانی، رویا می‌دیدم و سخن می‌گفتم،
زمان راه می‌رفت.

وقتی مردی بالغ شدم،
زمان می‌دوید.

سپس وقتی مسن‌تر شدم،
زمان پرواز می‌کرد.

به زودی، در حین سفر، در خواهم یافت که زمان دیگر نیست.

ابراهیم در سن هفتاد و پنج سالگی در "مدرسه ایمان" ثبت‌نام کرد.
حال او صد ساله شده، و هنوز از تجربیاتی شخصیت‌ساز عبور می‌کند.
ما هرگز برای رویارویی با چالش‌ها و مبارزات جدید پیر نیستیم. وقتی
از یادگیری دست بکشیم، رشدمان متوقف می‌شود، وقتی رشدمان
متوقف شود، زندگی ما متوقف خواهد شد.

آرتور شوپنهاور نوشته است: «چل سال اول زندگی به ما متن را
می‌دهد و سی سال بعد تفسیر آن را». "متن" برای مسیحیان ایماندار
حقوق ۲: ۴ است که می‌گوید: «مرد عادل با ایمان خود زیست خواهد
کرد». و اما وقتی ما به صدای خدا گوش فرا می‌دهیم و روز به روز

از احکام او اطاعت می‌کنیم، "تفسیر" نوشته می‌شود. متأسفانه برخی از مردم نه متن را می‌فهمند و نه تفسیر را، در نتیجه زندگی آنها قبل از اینکه شروع شود خاتمه پیدا می‌کند.

۱- در انتظار آزمون‌های خدا باشید (پیدایش ۱:۲۲ و ۲)

در "مدرسه ایمان" گهگاهی باید امتحان نیز بدهیم، وگرنه هرگز به وضع روحانی خود پی نخواهیم برد. ابراهیم از همان ابتدا با چندین امتحان روبرو شد. اولین امتحان "آزمون خانوادگی" بود، و او مجبور شد عزیزانش را ترک گوید و به سرزمین موعود برود (پیدایش ۱۱:۲۷-۱۲:۵). سپس "آزمون قحطی" فرا رسید و او مردود شد چون به خدا شک کرد و برای کمک راهی مصر شد (پیدایش ۱۲:۱۰-۱۳:۴) پ.

وقتی ابراهیم دوباره به سرزمین خود بازگشت، در "آزمون مشارکت" قبول شد، زیرا او حق انتخاب چراگاه را به لوط داد (پیدایش ۱۳:۵-۱۸). سپس در "آزمون جنگ" قبولی بدست آورد وقتی پادشاهان را شکست داد (پیدایش ۱۴:۱-۱۶) و نیز در "آزمون ثروت" نیز قبول شد چرا که به مال و منال سدوم جواب رد داد (پیدایش ۱۴:۱۷-۲۴). ولی ابراهیم در "آزمون پدری" رد شد چون او پیشنهاد ساره عجول مبنی بر داشتن فرزند از هاجر را پذیرفت (پیدایش ۱۶). وقتی زمان اخراج اسماعیل از خانه فرا رسید، ابراهیم هرچند از این موضوع قلبش شکست، اما در "آزمون وداع" موفقیت بدست آورد (پیدایش ۲۱:۱۴-۲۱).

همه مشکلات زندگی لزوماً آزمایشی از خدا نیست (البته هر تجربه‌ای می‌تواند یک آزمون یا وسوسه باشد و بستگی به ما دارد که چطور با آن روبرو شویم. نگاه کنید به یعقوب ۱:۱۲-۱۶). گاهی ناطاعتی خود ما، ما را در دردسر و زحمت می‌اندازد، همانطور که

ابراهیم با رفتن به مصر (پیدایش ۱۲:۱۰ به بعد) و بعد به جرار (پیدایش ۲۰) خود را به دردر انداخت. گاهی نیز دردهای ما چیزی نیست جز نتیجه طبیعی زندگی بشری: به تدریج که ما به پیری می‌رسیم، خواه‌ناخواه دوستان و نزدیکان تغییر مکان می‌دهند و حتی فوت می‌کنند، اوضاع اطراف ما دستخوش تغییرات می‌شود، و ما مجبور می‌شویم در نحوه زندگی خود تغییراتی بدهیم که زیاد خوشایند نیست.

فرق میان آزمایش و وسوسه را فرا بگیرید. وسوسه از هوس‌های درون ما سرچشمه می‌گیرد (یعقوب ۱: ۱۲-۱۶). در صورتی که آزمایش از خداست که مقصودی در انجام آن دارد. وسوسه از شیطان است که ما را رسوا کند، ولی آزمایش از روح‌القدس است که ما را بهتر از پیش کند (۱: ۱-۶). وسوسه منطقی به نظر می‌رسد ولی آزمایش غیرمنطقی. چرا خدا به ابراهیم پسری می‌بخشد و بعد از او می‌خواهد او را بکشد؟

تمام ایمانداران با وسوسه‌های مشابهی روبرو می‌شوند که آنان را به گناه سوق می‌دهند (اول قرن‌تین ۱۰: ۱۳)، ولی همه ایمانداران یکسان مورد آزمایش قرار نمی‌گیرند. خدا برای هر ایمانداری آزمایش خاصی در نظر دارد، و هر آزمایش منحصر به فرد است. خدا از لوط هرگز نخواست که با آزمایشی که ابراهیم داشت، مواجه شود. چرا؟ چون که لوط به صورت دنیوی و جسمانی وسوسه شده بود و هیچگاه به درجه بلوغی که ابراهیم داشت نرسید. از یک نظر، این برای ما افتخار است که خدا ما را آزمایش کند، زیرا این نشان می‌دهد که خدا می‌خواهد در "مدرسه ایمان" ما را به کلاس بالاتر بفرستد. خدا هرگز به ما آزمون نخواهد داد مگر وقتی که مطمئن باشد ما آمادگی داریم.

روانکاو معروف، اسکات پک می‌نویسد: «وقتی واقعاً بدانیم زندگی سخت است و این موضوع را درک کنیم و بپذیریم، از آن به بعد زندگی دیگر سخت نخواهد بود». این اولین درس است که باید بیاموزیم، آزمایشها از خدا است چون زندگی مسیحی آسان نیست.

۲- به وعده‌ها توجه کنید نه به توضیحات (پیدایش ۲۲: ۳-۵)

عارف فرانسوی، مادام گویان می‌نویسد: «در آغاز زندگی روحانی سخت‌ترین کار ما سازش با همسایه است؛ در ادامه آن سازش با خودمان است؛ و در انتهای آن، سازش با خداست». ایمان ما واقعاً وقتی مورد آزمایش قرار می‌گیرد که خدا از ما می‌خواهد آنچه را که به نظر غیرمنطقی است انجام دهیم، و آنچه را که به نظر غیرممکن است، قبول کنیم. به یوسف که در زندان است نگاه کنید، یا به موسی و اسرائیل در دریای سرخ، یا به داود در غارها، یا به عیسی در جلجتا. درسی که از همه فرا می‌گیریم این است که ما با وعده‌ها زندگی می‌کنیم نه با توضیحات.

ببینید درخواست خدا از ابراهیم چقدر نامعقول به نظر می‌رسد که فرزندش اسحاق را که آینده وعده به آن بستگی دارد قربانی کند. تولد اسحاق یک معجزه بود، یک هدیه از طرف خدا به ابراهیم و ساره برای ایمانشان. ابراهیم و ساره اسحاق را بی‌اندازه دوست داشتند و تمام آینده‌شان را پیرامون او برنامه‌ریزی کرده بودند. وقتی خدا از ابراهیم خواست پسرش را قربانی کند، او در واقع ایمان و امید و محبت ابراهیم را امتحان می‌کرد، و چنین به نظر می‌رسید که خدا در حال نابود کردن تمام زندگی ابراهیم و ساره بود.

وقتی خدا آزمایشی برای ما می‌فرستد، معمولاً اولین واکنش ما این است: «خدایا، چرا؟»، سپس با اعتراض می‌گوییم: «چرا من؟» ما می‌خواهیم خدا فوری توضیح دهد. البته می‌دانیم که خدا بدون دلیل ما

را آزمایش نمی‌کند. شاید این آزمایش برای پاک کردن ایمان ماست (اول پطرس ۱: ۶-۹)، یا کامل ساختن شخصیت ما (یعقوب ۱: ۱-۴)، یا محافظت ما از ارتکاب گناه (دوم قرنتیان ۱۲: ۷-۱۰)، ولی نمی‌توانیم ببینیم که چگونه این آزمایشها به ما مربوط می‌شود. وقتی از پدر آسمانی خود توضیح می‌خواهیم در واقع نشان می‌دهیم که ما هنوز خود و خدا را آن طور که باید و شاید نمی‌شناسیم.

ابراهیم سخن خدا را شنید و فوری با ایمان اطاعت کرد. او می‌دانست اراده خدا هرگز با وعده او مغایرت ندارد، بنابراین محکم به وعده خدا چسبید که گفته بود: «ذریه تو از اسحاق خوانده خواهد شد» (پیدایش ۲۱: ۱۲). ابراهیم اطمینان داشت که اگر خدا اجازه دهد اسحاق را قربانی کند، حتماً قدرت زنده کردن او را دارد (عبرانیان ۱۱: ۱۷-۱۹). ایمان احتیاج به توضیح ندارد، ایمان بر وعده‌ها استوار است.

«آنگاه ابراهیم به خادمان خود گفت: "شما در اینجا نزد الاغ بمانید، تا من با پسر بدانجا رویم، و عبادت کرده، نزد شما باز آییم"» (پیدایش ۲۲: ۵). ابراهیم آنقدر به خدا ایمان داشت که می‌دانست با جنازه پسرش برنخواهد گشت! گفتیم که ابراهیم زمانی به خدا ایمان آورد و از او اطاعت کرد که هنوز پاسخ کجا (عبرانیان ۱۱: ۸)، چه وقت (عبرانیان ۱۱: ۹ و ۱۰، ۱۳-۱۶)، چگونه (عبرانیان ۱۱: ۱۱ و ۱۲)، و چرا (عبرانیان ۱۱: ۱۷-۱۹) را نمی‌دانست.

۳- به خدای فراهم‌کننده تکیه کنید (پیدایش ۲۲: ۶-۱۴)

در این متن دو عبارت مهم و قابل توجه به چشم می‌خورد: «خدا بره قربانی را برای خود مهیا خواهد ساخت» (پیدایش ۲۲: ۸)؛ و نیز «یهوه بیره» (پیدایش ۲۲: ۱۴) که معنی آن این است «خدا فراهم خواهد کرد». وقتی ابراهیم با پسرش از کوه موریا بالا می‌رفت، مطمئن بود که خدا تمام نیازهای آنان را فراهم خواهد کرد.

ابراهیم بر چه چیزی می‌توانست تکیه کند؟ بر احساسات خود به هیچ وجه نمی‌توانست تکیه کند، چون می‌رفت پسر خود را روی قربانگاه و هیزم قربانی کند و این درد بزرگی برای او بود. او یگانه پسرش را دوست داشت، اما خدایش را هم دوست داشت و می‌خواست او را اطاعت کند.

ابراهیم به دیگران نیز نمی‌توانست تکیه کند. ساره در خانه مانده بود و دو خادم ابراهیم نیز که همراه او بودند، اینک به خانه برگشته بودند. ما خدا را شکر می‌کنیم برای دوستان و اعضای خانواده که بار ناراحتی‌های ما را سبک می‌کنند، ولی برخی سختی‌هایی در زندگی ما پدید می‌آید که باید به تنهایی با آنها روبرو شویم. تنها در چنین موقعیتی است که می‌توانیم ببینیم پدر آسمانی ما واقعاً برای ما چه می‌تواند بکند! ابراهیم تنها می‌توانست به عهد و کمک خداوند تکیه کند. او قبلاً قدرت رستاخیز خدا را در بدنش تجربه کرده بود (رومان ۴: ۱۹-۲۱)، بنابراین می‌دانست خدا قادر است اسحاق مرده را زنده کند، اگر قصد او چنین باشد. ظاهراً تا آن زمان رستاخیزی اتفاق نیفتاده بود، ولی ابراهیم ایمان بزرگی به خدا داشت.

بنا بر افسسیان ۱: ۱۹ و ۲۰ ، ۳: ۲۰ و ۲۱ ، ایمانداران امروزه هرگاه به روح خدا تسلیم شوند، قدرت رستاخیز مسیح در بدنشان موجود خواهد بود. ما برای رویارویی با مسئولیت‌ها و مشکلات روزانه می‌توانیم از "قدرت قیام" او برخوردار شویم (فیلیپیان ۳: ۱۰). وقتی با اوضاع نومیدکننده‌ای روبرو می‌شوید، از خود بپرسید، «آیا چیزی برای خداوند غیرممکن است؟» (پیدایش ۱۸: ۱۴) و به خود یادآوری کنید که «در مسیح که مرا تقویت می‌کند، به انجام هر کاری قادرم» (فیلیپیان ۴: ۱۳).

خداوند قربانی‌ای را که لازم بود فراهم کرد. یک قوچ جای اسحاق را روی قربانگاه پر کرد (پیدایش ۲۲:۱۳). ابراهیم نام جدیدی برای خداوند کشف کرد: "یهوه بیره"، که می‌تواند به معنی "خداوند توجه خواهد کرد" یا "خدا مشاهده خواهد شد" باشد. جمله «در کوه، یهوه دیده خواهد شد» به ما کمک می‌کند برخی حقایق درباره تدارک و تأمین خداوند را بیاموزیم.

کجا خداوند نیازهای ما را برآورده می‌کند؟ در جایی که او خود مقرر کرده است. ابراهیم در جای درستی قرار داشت، و خدا توانست احتیاجات او را برآورده سازد. ما نمی‌توانیم انتظار داشته باشیم خدا نیازهایمان را تأمین کند، مگر اینکه کاملاً در اراده او باشیم.

چه وقت خدا نیازهای ما را برآورده می‌کند؟ درست وقتی که نیازمندیم، نه حتی یک دقیقه جلوتر. زمانی که شما نیاز خود را به تخت فیض خدا می‌آورید، خدای رحمت و فیض "به هنگام نیاز" جواب می‌دهد (عبرانیان ۴:۱۶). گاهی به نظر می‌رسد که خدا برای کمک به ما تا دقیقه آخر صبر می‌کند، اما این از دید انسانی است. خدا هرگز دیر نمی‌کند.

چگونه خدا برای ما مهیا می‌کند؟ از راه‌هایی که معمولاً بسیار طبیعی است. خدا توسط فرشته حیوان قربانی را نفرستاد، بلکه اجازه فرمود درست در زمانی که ابراهیم نیاز داشت و در همان جایی که او بود، قوچی در شاخه‌های بوته به دام بیفتد. خدا یک گله گوسفند نفرستاد، چون ابراهیم فقط به یک حیوان احتیاج داشت.

برای چه کسی خداوند مهیا می‌کند؟ برای آنانی که به او اعتماد کرده، دستورات او را اجرا می‌کنند. وقتی اراده خداوند را انجام می‌دهیم، آنگاه حق داریم انتظار برکت داشته باشیم. در نخستین کلیسایی که من شبانی را در آن شروع کردم، یکی از شماسان همیشه

به ما یادآوری می‌کرد که، «هرگاه کار خدا به روش خدا انجام شود، از حمایت خدا بی‌نصیب نخواهد بود». خدا اجباری ندارد که عقاید و پروژه مرا برکت دهد ولی موظف است از کاری که به راه و روش او انجام گرفته است حمایت کند.

چرا خدا نیاز ما را برآورده می‌سازد؟ برای جلال و بزرگی نام خویش! «نام تو مقدس باد» نخستین درخواست در دعای ربانی است (متی ۶: ۹-۱۳) که بر دیگر درخواست‌ها ارجحیت دارد. خداوند در کوه موریلا جلال یافت زیرا ابراهیم و اسحاق اراده او را انجام داده، باعث جلالش شدند. باید بر این حقیقت مهم تأمل و تفکر کنیم.

۴- در پی جلال مسیح باشید

در زمان آزمایش خیلی آسان است که فقط به احتیاجات و مشکلات خود فکر کنیم، در صورتی که باید در پی جلال دادن عیسی مسیح باشیم. در چنین مواقعی از خود می‌پرسیم: «چطور می‌توانم از این مشکل رهایی یابم؟» در حالی که باید بپرسیم: «از این مشکل چه نتیجه‌ای می‌توانم بگیرم که باعث جلال خداوند شود؟» اغلب اوقات درد و رنج ما هدر می‌رود زیرا فرصت‌ها را از دست می‌دهیم، فرصت‌هایی که می‌توانستیم از آنها استفاده کنیم تا عیسی مسیح را به کسانی معرفی کنیم که سختی‌های ما را می‌بینند.

کسانی که می‌توان گفت رنجشان جلال عیسی مسیح را آشکار ساخت، ابراهیم و اسحاق بودند بر کوه موریلا. تجربه آنها نمایشگر "پدر" و "پسر" و "صلیب است و یکی از زیباترین نمادهای مسیح در سراسر عهدعتیق می‌باشد. در یوحنا ۸: ۵۶ مسیح به یهودیان فرمود: «پدر شما ابراهیم شادی می‌کرد که روز مرا ببیند، و آن را دید و شادمان شد». در روز تولد معجزه‌آسای اسحاق، ابراهیم روز تولد مسیح را دید، و در روز عروسی اسحاق (پیدایش ۲۴)، او روزی را

دید که مسیح برای بردن عروزش (کلیسا) می‌آید. اما بر کوه موریای وقتی اسحاق داوطلبانه خود را بر قربانگاه نهاد، ابراهیم روز مرگ و رستاخیز مسیح را دید. چندین حقیقت در مورد کفاره مسیح در این واقعه دیده می‌شود.

پدر و پسر با هم عمل کردند. عبارت احساس برانگیز «هر دو با هم رفتند» دو بار در این داستان دیده می‌شود (پیدایش ۲۲: ۶ و ۸). وقتی ما بشارت می‌دهیم، اغلب بر محبت خدای پدر نسبت به گناهکاران (یوحنا ۳: ۱۶) و نیز محبت خدای پسر برای کسانی که جانش را برایشان داد (اول یوحنا ۳: ۱۶) تأکید می‌کنیم، ولی از محبتی که میان پدر و پسر هست سخن نمی‌گوییم. عیسی مسیح "پسر محبوب" خدای پدر است (متی ۳: ۱۷)، و پسر خدا فرموده است: «تا مردم دنیا بدانند که من چقدر پدرم خدا را دوست دارم» (یوحنا ۱۴: ۳۱). ابراهیم پسر خود را دریغ نکرد، بلکه «او را در راه همه ما فدا ساخت» (رومیان ۸: ۳۲).

پسر می‌بایست می‌مرد. ابراهیم یک چاقو و یک مشعل با خود داشت که هر دو آلت قتاله بودند. چاقو زندگی جسمانی اسحاق را خاتمه می‌داد و مشعل هیزم را که بدن اسحاق بر آن قرار داشت به آتش می‌کشید. حیوانی به جای اسحاق ذبح شد، ولی هیچ کس نمی‌توانست نهایتاً و کاملاً گناه جهانیان را برطرف سازد. خدا قوچی را مهیا ساخت، درحالی که اسحاق سراغ بره را گرفته بود. پرسش «بره قربانی کجاست؟» را یحیی تعمیددهنده پاسخ داد: «نگاه کنید! این همان بره‌ای است که خدا فرستاده تا برای آمرزش گناهان تمام مردم دنیا قربانی شود» (یوحنا ۱: ۲۹).

در کتاب مقدس آتش اغلب نشانه قدوسیت خداست (تثنیه ۴: ۲۴، ۹: ۳؛ عبرانیان ۱۲: ۲۹). صلیب آلت مرگ بود، ولی در جلجتا عیسی

چیزی بیش از مرگ را تجربه کرد. او داوری خدا را برای گناهان بشر بر خود گرفت. اسحاق نه چاقو و نه آتش را حس کرد، ولی عیسی هر دو را بر تن خود تجربه کرد. پدر مهربان اسحاق همان جا در کنارش بود، ولی وقتی عیسی برای ما گناه شد، پدر او را ترک گفت (متی ۲۷:۴۵ و ۴۶؛ دوم قرن‌تیان ۵:۲۱). چه محبت حیرت‌انگیزی!

پسر بار گناه را متحمل شد. جالب توجه است که در این داستان پنج بار به هیزم اشاره شده است و اینکه اسحاق قبل از اینکه به کوه موریآ برسند، هیزم را خودش حمل نمی‌کرد. هیزم نمادی از صلیب نیست، چون مسیح صلیب خود را در تمام راه تا جلجتا حمل نکرد. هیزم نمادی است از بار گناه که عیسی برای ما متحمل شد (اول پطرس ۲:۲۴). «ابراهیم هیزم قربانی سوختنی را گرفته، بر پسر خود اسحاق نهاد» (پیدایش ۲۲:۶)، و «خداوند تقصیرها و گناهان همه ما را به حساب او (عیسی) گذاشت!» (اشعیا ۵۳:۶). آتش هیزم را سوزاند، همین‌طور خدا گناه را بر صلیب عیسی داوری کرد.

پسر از مرگ برخاست. اسحاق واقعاً نمرد، بلکه «می‌توان گفت به نوعی» (عبرانیان ۱۱:۱۹ - هزاره نو) مرد و زنده شد. اما عیسی واقعاً جان داد، دفن شد و پیروزمندانه از مرگ برخاست. جالب توجه اینکه ابراهیم نزد دو خادمش بازگشت (پیدایش ۲۲:۱۹)، اما درباره اسحاق چیزی گفته نشده است. در واقع، دیگر صحبتی از اسحاق نیست تا وقتی که او عروس خود را ملاقات می‌کند (پیدایش ۲۴:۶۲). هر چند معلوم است که اسحاق با پدرش به خانه بازگشته است، ولی از دیدگاه نمادشناسی کتاب مقدس، رویداد بعدی در تقویم الهی، همانا بازگشت مسیح خداوند برای بردن عروسش، کلیسا می‌باشد.

بزرگترین اتفاقی که ممکن است به هنگام مشکلاتی که خدا برای ما می‌فرستد رخ دهد، این است که رابطه ما به پدر آسمانی نزدیکتر شود

و ما نیز بیشتر شبیه مسیح شویم. جلجتا فقط محلی نیست که عیسی برای گناهان ما در آنجا جان دهد، بلکه همچنین مکانی است که او در آنجا رنج را تقدیس کرد و با رستاخیزش رنج را تبدیل به جلال کرد. شما در پی خداوند باشید، او بقیه کار را انجام خواهد داد. مارتین لوتر گفته است: «رنج‌های ما شایسته نیستند رنج خوانده شوند. هرگاه به صلیب‌ها، زحمات و آزمایش‌های خود نگاه می‌کنم، می‌خواهم از خجالت بمیرم، چرا که در مقایسه با رنج‌های نجات‌دهنده عزیزم مسیح عیسی، آنها هیچ هستند».

۵- چشم انتظار برکت خدا باشید (پیدایش ۲۲: ۱۵-۲۴)

در آزمایش‌های زندگی همیشه یک "پس از آن" نیز وجود دارد (عبرانیان ۱۱: ۱۲؛ اول پطرس ۵: ۱۰)، زیرا خدا هرگز دردی را ضایع نمی‌کند. در ایوب ۲۳: ۱۰ خدا می‌فرماید: «او از تمام کارهای من آگاه است و اگر مرا در بوته آتش بگذارد مثل طلای خالص پاک بیرون می‌آیم». ابراهیم به‌خاطر ایمان مطیعی که داشت، چندین برکت از خدا دریافت کرد.

نخست اینکه، ابراهیم تأییدیه جدیدی از خدا دریافت کرد (پیدایش ۱۲: ۲۲). ابراهیم تمام این آزمون سخت قربانی کردن اسحاق را "عبادت" نامیده بود (پیدایش ۲۲: ۵)، زیرا برای او این عمل واقعاً عبادت بود. او از اراده خدا اطاعت می‌کرد و در پی خشنودی خدا بود و خدا نیز او را تحسین و تأیید کرد. از مشکلات عبور کردن ارزش زیادی دارد، زیرا در پایان خدا به ما خواهد گفت: «آفرین!»

دیگر اینکه ابراهیم فرزند جدید یافت. اسحاق و ابراهیم با یکدیگر در کنار قربانگاه بودند، و اکنون اسحاق یک "قربانی زنده" بود (رومیان ۱: ۱۲ و ۲). خدا اسحاق را به ابراهیم باز داد، و ابراهیم نیز

اسحاق را به خداوند برگرداند. باید مواظب باشیم که هدایای خدا جای "هدیه‌دهنده" را نگیرد.

سپس خدا به ابراهیم *اطمینان تازه‌ای بخشید* (پیدایش ۲۲: ۱۶-۱۸). ابراهیم قبلاً نیز این وعده‌ها را شنیده بود، ولی حال آنها برای وی معنی جدیدی داشتند. چارلز اسپرجن همیشه می‌گفت وعده‌های خدا در کوره مشکلات به بالاترین حد درخشندگی خود می‌رسد. آنچه ابراهیم و اسحاق در آن قربانگاه خلوت انجام دادند، روزی تبدیل به برکتی جهانی شد!

همچنین *ابراهیم از نام تازه‌ای برای خدا آگاه شد* (پیدایش ۲۲: ۱۴). همانطور که دیدیم "یهوه بیره" به معنی "خداوند دیده خواهد شد" یا "خدا فراهم خواهد کرد" می‌باشد. معبد یهودیان در کوه موریآ ساخته شد (دوم تواریخ ۳: ۱)، و در زمان خدمت مسیح در این دنیا، او در آنجا دیده شد. او بره حقیقی خدا بود که خدا مهیا ساخت تا برای گناهان بشر قربانی شود.

مؤسس میسیون سرزمین چین، هادسون تیلور، تابلویی در دیوار خانه‌اش داشت که فقط دو کلمه عبری در آن دیده می‌شد: "ابن عزرا" و "یهوه بیره"، یعنی «تا اینجا خدا ما را کمک کرده است» (اول سموئیل ۱۲: ۷) و "خدا مهیا خواهد ساخت". هادسون تیلور مطمئن بود که چه به عقب بنگرد چه به جلو، خدا مشغول کار است، و او نباید نگران باشد.

وقتی ابراهیم به خانه مراجعت کرد، اسم جدید دیگری به گوشش خورد: "ربکا" (پیدایش ۲۲: ۲۳)، دختری که خدا برای اسحاق در نظر گرفته بود. شنیدن اسامی خانواده برادر ابراهیم برای او که فقط یک پسر داشت ممکن بود زیاد خوشایند نباشد، ولی ابراهیم هراس به دل راه نداد، چرا که خدا به او وعده داده بوده که نسل او را به اندازه

بزرگترین آزمایش ابراهیم ۱۴۱

ستارگان آسمان و شن‌های ساحلی افزایش خواهد داشت! (پیدایش ۱۷:۲۲).

برکت نهایی که از این آزمایش سخت نصیب ابراهیم شد این بود که محبت عمیق‌تری برای خداوند در قلب او ایجاد گشت. مسیح در یوحنا ۲۴:۱۴-۲۱:۱۴ از محبت عمیق خود سخن می‌گوید و پولس رسول در افسسیان ۳:۱۴-۲۱ برای آن دعا می‌کند. آیا شما این محبت را تجربه کرده‌اید؟

عروس می آید!

(پیدایش ۲۴)

کمی عجیب به نظر می رسد که طولانی ترین فصل کتاب پیدایش به داستان خواستگاری و یافتن همسر یک شخص اختصاص یافته باشد. هر چند این موضوع مهمی است، و بدون شک داستان زیبایی می باشد، ولی آیا واقعاً ارزش آن را دارد که این همه جا در کتاب مقدس اشغال کند؟ در فصل اول پیدایش فقط سی و یک آیه صرف آفرینش شده است، در حالی که شصت و هفت آیه به مراسم خواستگاری ربکا، و عروسی او با اسحاق اختصاص دارد. چرا؟

نخست اینکه، این فصل بر جدایی تأکید دارد. ابراهیم واضحاً گفته بود که پسرش نمی بایست زن کنعانی بگیرد (پیدایش ۲۴:۳). شریعت موسی اجازه نمی داد مرد یهودی زن کافر بگیرد (دوم قرنتیان ۶:۱۴-۱۸؛ اول قرنتیان ۷:۳۹ و ۴۰). فصل بیست و چهارم پیدایش مشوق بزرگی است برای آنانی که می خواهند در انتخاب همسر اراده خدا انجام شود. امروزه، هر چند روش خادم ابراهیم را بکار نمی بریم، ولی باید اصول کلام را در این مورد رعایت کنیم: باید اراده خدا را بطلبیم، دعا کنیم و هدایت او را بخواهیم، باید از او اطاعت کنیم و نسبت به هدایت خدا هشیار باشیم.

البته وقتی شوهر مورد نظر، اسحاق پسر عزیز ابراهیم باشد، مسلماً داستان از اهمیت خاصی برخوردار می گردد. چرا که اسحاق "حلقه زنده" بعدی در زنجیره برکاتی بود که به تولد مسیح نجات دهنده ختم

می‌شد؛ پس هر آنچه برای اسحاق اتفاق می‌افتد در نقشه عظیم نجات اهمیت خاصی داشت.

ولی این فصل از تاریخ فراتر می‌رود و قدم به الهیات می‌نهد. تصویری از پدر آسمانی بدست می‌دهد که همسری برای پسرش فراهم می‌آورد (متی ۱:۲۲-۱۴). کلیسا به عروس مقایسه شده (دوم قرن‌تیان ۲:۱۱ و ۳؛ افسسیان ۵:۲۲ و ۲۳)، و در این دوران از تاریخ الهی، روح‌القدس مردم را فرا می‌خواند به مسیح ایمان آورند و با او "وصلت" کنند (رومیان ۷:۴- هزاره نو). عواملی که در ازدواج اسحاق و ربکا در کار بود در ازدواج مسیح و کلیسایش نیز وجود دارد. ذیلاً به چهار عامل مربوطه توجه کنید:

۱- اراده پدر (پیدایش ۱:۲۴-۹)

اکنون ابراهیم صد و چهل ساله است (پیدایش ۵:۲۱، ۲۰:۲۵) و سی و پنج سال دیگر نیز زندگی خواهد کرد (پیدایش ۷:۲). تنها موضوع مهمی که در فکر داشت، این بود که قبل از فوتش زنی برای تنها پسرش اسحاق پیدا کند. فقط در این صورت خدا می‌توانست به وعده‌های عهد خویش مبنی بر برکت دادن ابراهیم با دادن فرزندان بی‌شمار و عطای سرزمین کنعان همچون میراثی به آنان، جامه عمل بپوشاند (پیدایش ۱:۱۲-۳، ۱۳:۱۴-۱۷، ۱۵:۱۸، ۲:۲۱). در آن زمان، والدین برای فرزندان همسر انتخاب می‌کردند. پسر و دختر اول به عقد هم در می‌آمدند، بعد به یکدیگر عشق می‌ورزیدند (پیدایش ۲۴:۶۷). در بیشتر نقاط دنیا دیگر از این رسم خبری نیست.

نمی‌دانیم این "خادم بزرگ" خانه ابراهیم کیست. اگر همان العاذار دمشق‌ی مذکور در فصل پانزدهم باشد (پیدایش ۲:۱۵)، الان باید پیر مردی سالخورده باشد، چرا که رویدادهای فصل پانزدهم، پنجاه سال قبل از اتفاقات فصل بیست و چهارم رخ داده است. ابراهیم در مورد

سه چیز او را قسم داد: ۱- برای اسحاق از قوم کنعان همسر انتخاب نکند، ۲- بلکه او را از اقوام ابراهیم برگزیند، ۳- اسحاق را به سرزمین قبلی ابراهیم نبرد.

ابراهیم می‌دانست که مسئولیت سنگینی به خادمش محول کرده، بنابراین به تشویق و ترغیب وی پرداخت (پیدایش ۲۴: ۷، ۳۹-۴۱). خدا ابراهیم را به مدت شصت و پنج سال هدایت کرده و برکت داده بود و حال نیز او را به هیچ وجه تنها نمی‌گذاشت. مضاف بر این، خدا وعده خاصی به ابراهیم داده بود که نسل او وارث سرزمین موعود خواهد شد، و این بدان معنی بود که پسرش می‌بایست همسر اختیار کند تا از او فرزندی به دنیا بیاید. پس خدا فرشته خود را پیشاپیش خادم ابراهیم خواهد فرستاد تا او را به نزد دختر مورد نظر هدایت کند.

ابراهیم مرد ایمان بود و به کلام خدا اعتقاد داشت و می‌دانست که برای اوضاع و تصمیم‌گیری‌های خاص از آن یاری بجوید. او در پی اطاعت از کلام خدا بود، چرا که ایمان واقعی همیشه منجر به اطاعت می‌شود. هر چه بیشتر در کلام خدا تفکر کنیم، حقیقت بیشتری در آن خواهیم دید و راهنمایی بیشتری عایدمان خواهد شد. این در امر ازدواج نیز صادق است، همچنین در انتخاب شغل، خدمات روحانی، و دیگر جنبه‌های زندگی. تا به کلام خدا اطمینان نکنیم، او ما را هدایت نخواهد کرد (امثال ۳: ۵ و ۶).

همانطور که ابراهیم می‌خواست عروسی برای پسرش پیدا کند، خدا نیز در صدد بر آمد عروسی برای پسر محبوبش بیابد. چرا؟ نه برای اینکه عیسی نیاز به کسی داشت، چون پسر ابدی خدا قایم به ذات و خودکفاست و به چیزی محتاج نیست. عروس، هدیه پدر مهربان است به پسرش. معمولاً تأکید می‌کنیم که پسر، هدیه‌ای است از پدر مهربان

به جهانیان (یوحنا ۳: ۱۶)، و فراموش می‌کنیم که کلیسا نیز هدیه پدر است به پسرش (یوحنا ۱۷: ۲، ۶، ۹، ۱۱، ۱۲ و ۲۴).

در شورای ازلی الهی، پدر اراده کرد تا گناهکاران را به فیض خود نجات بخشد، پسر موافقت کرد که برای گناهان بشر جان دهد، و روح القدس پذیرفت که کار نجات را در زندگی کسی که ایمان آورده عملی کند. این در افسسیان ۱: ۱-۱۴ به ترتیب نشان داده شده است: عمل پدر (افسسیان ۱: ۳-۶)، عمل پسر (افسسیان ۱: ۷-۱۲) و عمل روح القدس (افسسیان ۱: ۱۳ و ۱۴). توجه داشته باشید که دلیل اصلی این نقشه عظیم نجات، همانا جلال خدا است (افسسیان ۱: ۶، ۱۲ و ۱۴). آنانی که به مسیح توکل کنند، قومی خاص و میراث او (افسسیان ۱: ۱۸) و عروس او خواهند بود (افسسیان ۵: ۲۲-۳۳). عروس مسیح، چه در این دنیا چه در آخرت، تا ابد باعث جلال وی می‌گردد. روزی عیسی مسیح افتخار خواهد داشت عروسش را در جلال به پدر تقدیم دارد (عبرانیان ۱۲: ۲؛ یهودا ۲۴).

هرگاه افتخار معرفی عیسی مسیح به مردم تصیبتان گردد، به خاطر داشته باشید که در واقع آنان را به عروسی آسمانی دعوت می‌کنید!

۲- شهادت خادم (پیدایش ۲۴: ۱۰-۴۹)

خادم. ابراهیم و اسحاق هیچ یک در پی یافتن عروس نرفتند، بلکه این امر را به عهده خادم گمنام و سرسپرده ابراهیم گذاشتند. او دوست داشت ابراهیم را "آقایم" بخواند، و به طوری که مشاهده می‌شود این لقب نوزده بار در این داستان تکرار شده است. کار و زندگی او خشنود ساختن آقایش بود، و این سرمشق خوبی برای ما نیز هست.

این خادم دستورات اربابش را مو به مو اجرا می‌کرد. وقتی سوگند اطاعت یاد کرد، با تمام وجود به آن وفادار ماند. او نیک می‌دانست که چه در مأموریتش موفق شود چه شکست بخورد، موظف است به

اربابش گزارش دهد، و می‌خواست بدون شرمساری و با تمام نیرو این کار را انجام دهد (رومیان ۱۴:۱۰-۱۲؛ اول یوحنا ۲:۲۸).

اما چگونه می‌توانست همسری مناسب برای پسر آقایش بیابد؟ خادم با ایمان به خدای ابراهیم و اسحاق عمل کرد (پیدایش ۲۴:۱۲). او قول خدا را باور کرد و به مشیت الهی اعتماد داشت که او را رهبری خواهد کرد (پیدایش ۲۴:۲۷). او به دعا وقت داد و از خدا کمک خواست، و چشم انتظار خدا شد تا ببیند چه می‌کند. در واقع هنگامی که او دعا می‌کرد خدا نیز مشغول کار شد (اشعیا ۶۵:۲۴). خادم عجله نکرد، بلکه منتظر عمل خداوند شد (پیدایش ۲۴:۲۱). «هرکه ایمان آورد تعجیل نخواهد نمود» (اشعیا ۲۸:۱۶).

عروس. خدا به تقدیر الهی خویش، همان زمان که خادم دست به دعا برداشته بود، ربکا را به سر چاه آورد، و ربکا درست همان کاری را کرد که خادم برایش دعا می‌کرد. خادم همان روشی را بکار برد که سال‌ها بعد جدعون نیز از آن استفاده کرد (داوران ۶:۳۶). البته برای قوم خدا بهترین روش برای پی بردن به اراده او شرطبندی با خدا نیست، چون شرطی که ما برای خدا می‌گذاریم ممکن است با اراده او فرق داشته باشد. ما به دیدار رفتار می‌کنیم نه به ایمان، در نتیجه ممکن است دست به امتحان خدا بزنیم. به هر تقدیر، خدا خود را برای رفع نیاز خدمتکار ابراهیم (و نیز جدعون) آماده کرد و آنان را آن طور که خواسته بودند هدایت نمود.

روح ربکا خبر نداشت که خدمت فروتنانه‌اش به یک غریبه او را عروس شخص ثروتمندی خواهد ساخت که رابطه‌ای مبتنی بر عهد با خدا دارد. او نمی‌دانست که مادر یعقوب خواهد شد، و یعقوب پدر دوازده قبیله اسرائیل خواهد بود! سال‌ها پیش، نقل‌قولی خواندم از نویسنده‌ای که خود را صرفاً "مارسدن" معرفی کرده بود، و این

نقل قول همیشه خاطر م زنده است: «از هر موقعیتی یک موقعیت بزرگ بساز، زیرا هیچ بعید نیست که یک نفر دیگر آن موقعیتی را که ساخته‌ای حتی برای جای بزرگتری بکار ببرد».

خادم ابراهیم به ارزیابی ربکا پرداخت تا ببیند آیا همسر خوبی برای اسحاق خواهد بود یا نه. او متوجه شد که ربکا دختری است مهربان، خوش برخورد، فروتن، سالم و زحمت‌کش. آب دادن به ده شتر کار ساده‌ای نبود! یک شتر تشنه، پس از طی یک راه طولانی می‌تواند حدود ۱۵۰ لیتر آب بخورد، و ربکا می‌بایست این همه آب از چاه با دست بکشد.

«دختر کیستی؟» (پیدایش ۲۴:۲۳) پرسشی است که در هر خواستگاری مطرح می‌شود. البته خادم می‌خواست خانواده دختر را بشناسد، ولی چنین پرسشی برای ایمانداران امروز، چه مرد و چه زن، کاربرد عمیق‌تری دارد. «آیا فرزند خدا هستی؟ آیا تولد تازه داری و جزو خانواده الهی هستی؟» چه اسفناک است وقتی ایمانداران با غیرایمانداران ازدواج می‌کنند و می‌خواهند بدون برکات کامل خدا تشکیل خانواده دهند.

خانواده. ربکا دوان‌دوان به خانه رفت تا به پدر و مادر و برادرش لابان (او در خانه سمت رهبری داشت) بگوید که مرد سخاوتمندی را ملاقات کرده که احتیاج به محلی برای استراحت دارد. مهمان‌نوازی شرط اول خانوادگی در مشرق‌زمین است، پس همگی راهی ملاقات آن شخص شدند. شخصیت لابان در پیدایش ۳۰:۲۴ تشریح شده است. هیجان او بیشتر برای هدایای قیمتی بود تا دیدن غریبه و مهمان‌نوازی از او. سال‌ها بعد اسحاق و ربکا و پسرشان یعقوب متوجه شدند که لابان چقدر زیرک و نیرنگ‌باز بوده است (پیدایش ۲۹-۳۱).

ناظر ابراهیم تا مأموریت خود را انجام نداد لب به غذا نزد (پیدایش ۲۴:۳۳؛ یوحنا ۴:۳۲). او نه از خود بلکه تماماً از اسحاق و دارایی او سخن گفت (ده بار شتر هدایا، سخن او را تأیید می‌کرد). خادم آنچه را در کنار چاه رخ داده بود تعریف کرد، و ربکا برای نخستین بار پی برد که او برای یک زندگی هیجان‌انگیز نامزده شده است. ولی آیا والدینش اجازه رفتن او را خواهند داد، و آیا خودش نیز مایل به رفتن خواهد شد؟

پیش از اینکه به پاسخ به این پرسش‌ها بپردازیم، نخست ببینیم چگونه آنچه خادم ابراهیم کرد نمادی است از آنچه امروزه روح‌القدس توسط ما برای دادن بشارت انجام می‌دهد (اعمال ۱:۸). او از خودش حرفی نزد فقط از ارباب و ثروتش تعریف کرد (یوحنا ۱۵:۲۶، ۱۶:۱۳ و ۱۴). او نمونه‌ای از ثروت اربابش را هدیه داد، همانطور که روح‌القدس "نوبر" و "بیعانه" ثروت روحانی را که ما در مسیح داریم به ما می‌دهد (افسیان ۱:۱۳ و ۱۴). اصل ثروت در راه است! وظیفه خادم ابراهیم این نبود که چانه بزند یا رشوه دهد، بلکه صرفاً اینکه از عظمت اربابش سخن بگوید. او ربکا را مجبور به ازدواج با اسحاق نکرد، بلکه فقط حقایق را به او گفت و فرصت داد که او تصمیم بگیرد. هرچند ترغیب مردم برای پذیرش نجات اشکالی ندارد (اعمال ۲:۴۰)، اما باید مواظب باشیم جای روح‌القدس را که تنها عاملی است که می‌تواند قلب بشر را ملزم سازد، نگیریم (یوحنا ۱۶:۷-۱۱).

۳- تمایل عروس (پیدایش ۲۴:۵۰-۶۰)

برادر و مادر ربکا مایل بودند که او برود و عروس اسحاق شود، ولی از او خواستند دست‌کم ده روز دیگر نزد ایشان بماند. این یک درخواست طبیعی بود، چرا که والدین او دوست داشتند هر چه بیشتر

با او وقت صرف کنند و شاید هم در نظر داشتند همسایگان را برای جشنی دعوت کنند (پیدایش ۲۵:۳۱-۲۷). بدون شک آنها از هدایایی که خادم آورده بود، و احتمالاً مهریه ازدواج قلمداد می‌شد، شادمان بودند ولی می‌خواستند کمی بیشتر در مورد اسحاق و خانه‌ای که ربکا در آن زندگی خواهد کرد بدانند.

همانطور که خادم در ابراز خواسته‌اش تأمل نکرد (پیدایش ۲۴:۳۳)، در انجام مأموریتش نیز نمی‌خواست وقفه‌ای پیش آید. وقتی خداوند در کار است، ما نیز باید کار کنیم! او از آنها خواست که اجازه دهند ربکا خودش تصمیم بگیرد. ربکا پاسخ داد: «می‌خواهم بروم». این تصمیمی است که هر گناهکاری که می‌خواهد «با مسیح ازدواج کند» و در خانه او در بهشت ساکن شود، باید اتخاذ کند.

چه باعث شد ربکا تصمیم درست را بگیرد؟ او آنچه را که درباره اسحاق شنید، باور کرد. او با دیدن شواهد موجود متوجه عظمت، سخاوتمندی و ثروت او گردید و تصمیم گرفت تا آخر عمر متعلق به او باشد. ربکا اسحاق را هرگز ندیده بود (اول پطرس ۱:۸)، ولی آنچه از دهان خادم ابراهیم شنید کافی بود که او را قانع کند و راهی کنعان سازد.

احتمال دارد والدین یا دوستان ربکا با او جر و بحث زیادی کرده باشند تا رفتنش را به تعویق اندازند یا به کلی منصرفش کنند. «تو که هرگز آن مرد را ندیده‌ای!» «از کجا می‌دانی که این خادم آدم دروغگویی نیست؟» «از اینجا تا خانه اسحاق راه طولانی است!» «ممکن است دیگر خانواده‌ات را نبینی!» ولی ربکا تصمیم خود را گرفته بود و حاضر بود به آن مسافرت سخت تن در دهد و زن آن مرد شود، هر چند که او را هنوز ندیده بود.

این موضوع کاربرد واضحی برای گناهکاران امروز دارد: آنان نباید تصمیم خود را برای پذیرفتن مسیح به‌عنوان نجات‌دهنده به تأخیر اندازند. چنین تصمیمی، تصمیمی است از روی ایمانی که بر شواهدی استوار است که روح‌القدس توسط کلام و بشارت کلیسا به ارمغان می‌آورد. گناهکاری که طفره می‌رود در خطر از دست دادن فرصت پیوستن به خانواده خدا و زندگی در بهشت است (یوحنا ۱۴:۱-۶). «امروز، اگر صدای او را می‌شنوید، دل خود را سخت مسازید» (عبرانیان ۳:۷ و ۱۵). «هان، اکنون زمان لطف خداست؛ هان، امروز روز نجات است» (دوم قرنتیان ۶:۲).

دکتر جرج تروونت، شبان نخستین کلیسای باپتیست دالاس تگزاس، در جلسه اختتامیه یک گردهمایی بشارتی بزرگی که در شهر فورت ورث تگزاس ترتیب داده بود، به جماعت عظیم حاضر گفت: «شیطان ناراحت نمی‌شود از اینکه مردم به خانه خدا یا محل اجتماعاتی نظیر این بیایند و سخت تحت تأثیر قرار گیرند، به شرطی که از این فرصت روحانی برای تغییر خود استفاده نکنند. آه، چه دردناک است که فرصت روحانی بیاید و برود و بزرگترین نیاز جان انسان برآورده نشود و این فرصت نجات برای همیشه از دست برود». واقعاً چه دردناک است!

یک قرن و نیم پیش، چارلز اسپرجن به جماعت کلیسایش در لندن گفت: «ده روز، به نظر زمانی طولانی نمی‌رسد، ولی ممکن است ده روز دیر شده باشد. یک روز، زمان زیادی به نظر نمی‌رسد، ولی اگر یک روز تأخیر شود، ممکن است کار از کار بگذرد، بله، یک دقیقه تأخیر، ممکن است به قیمت از دست دادن ابدیت تمام شود!»

تمام داستان حاکی از این است که خدا ربکا را برای اسحاق انتخاب کرده بود، چرا که قدم به قدم می‌توان هدایت الهی او را مشاهده کرد.

با وجود این، ربکا نیز می‌بایست اسحاق را انتخاب می‌کرد. هیچ تضادی میان تقدیر الهی و اختیار بشری وجود ندارد. خدا نقشه دارد ولی انسان نیز از مسئولیت برخوردار است. در حقیقت، مسیح هر دو را در یک جمله تعلیم داد: «هر آنچه پدر به من عطا کند، به جانب من آید (تقدیر الهی) و هر که به جانب من آید (اختیار و مسئولیت بشری) او را بیرون نخواهم نمود» (یوحنا ۶: ۳۷).

«آیا من جزو کسانی هستم که خدا برگزیده؟» این سؤالی نیست که یک گناهکار نجات نیافته باید پرسد. دستور «دعوت و برگزیدگی خود را ثابت کنید» (دوم پطرس ۱: ۱۰) نه به گناهکاران بلکه به ایمانداران داده شده است. سؤالی که یک گناهکار گمراه باید بکند این است که: «چه کنم تا نجات یابم؟» (اعمال ۱۶: ۳۰، ۲: ۳۷) و پاسخ این است که «به خداوند عیسی مسیح ایمان آور» (اعمال ۱۶: ۳۱). وقتی خدا با شما صحبت می‌کند، همان موقع باید عمل بکنید و به مسیح ایمان بیاورید (اشعیا ۵۵: ۶ و ۷).

فرانک بورهم چنین می‌نویسد: «ما تصمیم می‌گیریم، سپس تصمیم بر می‌گردد و ما را می‌گیرد!» از همان دقیقه‌ای که ربکا خانه‌اش را ترک کرد (پیدایش ۳۵: ۸)، او تحت مراقبت خاص خدا قرار گرفت و عنصری شد در نقشه بی‌نظیری که نجات را به تمام دنیا به ارمغان می‌آورد. اگر ربکا در همان بین‌النهرین می‌ماند و با یکی از مردان آن دیار ازدواج می‌کرد، دیگر از او نامی برجای نمی‌ماند.

۴- استقبال داماد از عروسش (پیدایش ۲۴: ۶۱-۶۷)

شتر در حالت عادی در یک روز ۴۰ کیلومتر راه می‌رود، و اگر مجبورش کنند تا ۹۰ کیلومتر نیز می‌تواند بپیماید، در حالی که یک انسان به‌طور متوسط روزی ۳۰ کیلومتر بیشتر نمی‌تواند راه برود. یک کاروان متشکل از ده شتر همراه با سوارانش می‌تواند مسافت میان

حبرون تا بین‌النهرین و برگشت (حدود ۱۴۰۰ کیلومتر) را در عرض کمتر از دو ماه طی کند. خادم ابراهیم شخصیتی بود که نمی‌خواست تأخیری در مأموریتش رخ دهد، و عجله داشت که این کار سخت را با موفقیت به پایان برساند. مطمئناً ابراهیم و اسحاق هر دو برای او و مأموریتش دعا کرده بودند و دعاهایشان مستجاب شده بود.

اسحاق تصویری از تولد معجزه‌آسای خداوند ما عیسی مسیح را بدست می‌دهد (پیدایش ۲۱). همچنین اطاعت او از پدر در مورد دادن جانش (پیدایش ۲۲) نمونه‌ای است از کار مسیح. همینطور که گفتیم، پیدایش ۱۶:۲۲ نشان نمی‌دهد که اسحاق با پدرش از کوه موریا مراجعت کرده یا نه، هر چند هیچ شکی نیست که او به خانه بازگشته است (پیدایش ۵:۲۲). ولی این سکوت، به صعود خداوندمان اشاره دارد: او به جلال خود بازگشت تا در آنجا منتظر ملاقات عروسش باشد (اول تسالونیکیان ۴:۱۳-۱۸).

اسحاق در آن موقع با پدرش زندگی نمی‌کرد. او در جنوب حبرون مشغول تهیه کاشانه‌ای برای خود بود. معروفیت اسحاق در داشتن چاه‌ها بود (پیدایش ۲۴:۶۲، ۱۱:۲۵، ۲۶:۱۷-۳۳) همانطور که معروفیت ابراهیم در ساختن قربانگاه‌ها بود. در آن زمان، آب کالای نادر و پربهایی قلمداد می‌شد و می‌بایست مورد محافظت قرار می‌گرفت.

اسم چاه اسحاق برای او که چشم به راه بازگشت خادم بود، می‌توانست قوت قلبی باشد: «چاه خدای زنده‌ای که مرا می‌بیند» (پیدایش ۱۶:۱۴). اگر خدا نیازهای هاجر را برآورده کرد، حتماً نیاز اسحاق را هم برآورده خواهد کرد و زنی به او خواهد بخشید که بتواند در ظهور مسیح موعود نقش داشته باشد. یهوه خدای زنده‌ای است که

همه چیز را می‌بیند و برای جلال خود و خوبی فرزندانش نقشه می‌ریزد.

از پیدایش ۶۳:۲۴ پیداست که اسحاق شخص ساکت و متفکری بود که در تنهایی در امور خداوند تفکر می‌کرد (مزمور ۱:۲). اما همسرش شخصیتی پرجنب و جوش و فعال داشت، و این باعث می‌شد تعادلی در زندگی مشترکشان به‌وجود آید. آنها یکدیگر را از دور دیدند، و ربکا از شتر پیاده شد تا پیاده به سوی اسحاق برود. در آن روزها، خلاف ادب بود که زن در مقابل مرد بیگانه سواره باشد. ربکا همچنین روبند بلندی بر صورت داشت که نشانه نجابت و اطاعت بود.

جالب توجه است که اسحاق عروس خود را در "شامگاهان" ملاقات کرد (پیدایش ۶۳:۲۴)، زیرا وقتی عیسی برای بردن عروسش بیاید دنیا در تاریکی روحانی خواهد بود (رومیان ۱۱:۱۳-۱۴). درست همانطور که روز جدیدی برای ربکا آغاز شد، به همان ترتیب هم آمدن خداوند سرآغاز روز جدیدی برای فرزندانش خواهد بود (اول تسالونیکیان ۵:۱-۱۱).

ولی این ملاقات صرفاً پیوند داماد و عروس نبود. خادم نیز به پسر اربابش حساب پس داد (پیدایش ۶۶:۲۴). وقتی مسیح برای بردن کلیسایش بیاید، نه فقط جشن عروسی بر پا خواهد شد (مکاشفه ۱۹:۱-۹)، بلکه تخت پرصلابت داوری نیز برقرار خواهد گردید (رومیان ۱۴:۱۰-۱۳؛ دوم قرننتیان ۵:۹ و ۱۰) تا اعمال ما بررسی شود و هر یک از ما پاداش خود را بگیریم (اول قرننتیان ۳:۱۳-۱۵، ۴:۱-۵). اسحاق با اولین نگاه عاشق ربکا شد، ولی عیسی مسیح در ما چه دید که ما را عروس خود ساخت؟ ما گناهکارانی یاغی بودیم که هیچ هنر یا زیبایی نداشتیم که بتوانیم بدان ببالیم، ولی مسیح ما را دوست داشت و به‌خاطر ما جان داد (رومیان ۵:۶-۸).

ربکا قبلاً هدایایی از طرف اسحاق دریافت کرده بود، ولی اکنون که به اسحاق تعلق داشت، از تمام دارایی وی برخوردار بود. آنها یک تن شده بودند، همانطور که مسیح و کلیسایش یک هستند (افسیان ۵: ۲۲ و ۲۳).

داستان اسحاق و ربکا صرفاً یک داستان عشقی ایده‌آل قدیمی نیست. امروز شما نیز می‌توانید از چنین زندگی عالی برخوردار باشید اگر به عیسی مسیح اعتماد کنید و مانند ربکا بگویید: «من خواهم رفت!» اگر شما قبلاً عیسی مسیح را همچون نجات‌دهنده خود پذیرفته‌اید، پس مانند خادم وفادار ابراهیم باشید و به دیگران مژده عروسی پرشکوه مسیح را بدهید و دعوتشان کنید که بگویند: «من خواهم رفت!»

«زمانی برای مرگ»

(پیدایش ۲۳، ۱:۲۵-۱۱)

سلیمان پادشاه در جامعه ۱:۷ می‌گوید: «نیک‌نامی از بهترین عطرها نیز خوشیوتر است. روز مرگ از روز تولد بهتر است». او نمی‌گوید مرگ بهتر از تولد است، زیرا حتی برای مردن باید اول متولد شویم.

نکته‌ای که سلیمان بدان اشاره می‌کند این است که نامی که هنگام تولد به کسی داده می‌شود، همچون عطری خوشبو است و شخص باید رایحه خوش آن را تا روز مرگ نگه دارد. وقتی روز تولد به ما نامی دادند، هیچ کس نمی‌دانست ما از آن نام چه خواهیم ساخت، ولی هنگام مرگ آن نام رایحه خود را، چه خوش چه بد، می‌افشاند. اگر هنگام مرگ آن نام معطر باشد، مردم می‌توانند شادی کنند، چرا که بعد از مرگ هیچ چیز نمی‌تواند آن را عوض کند. بنابراین برای شخص خوش‌نام، روز مرگ بهتر از روز تولد است.

نام ابراهیم و ساره چه در حیات و چه در مرگ معطر بود، و هنوز هم خوشبو است. در این فصول، ابراهیم و ساره را در اواخر عمرشان ملاقات می‌کنیم، و از آنان می‌آموزیم که در ایمان مردن چه معنی دارد.

۱- مرگ شاهزاده (پیدایش ۲۳:۱-۲۰)

ساره زنی خوب برای ابراهیم و مادری مهربان برای اسحاق بود. بله، او نیز مثل همه ما اشتباهاتی داشت، ولی خدا او را شاهزاده نامید (پیدایش ۱۷:۱۵) و او را در شمار قهرمانان آورد (عبرانیان ۱۱:۱۱).

پطرس او را همچون سرمشقی برای زنان معرفی می‌کند (اول پطرس ۳: ۱-۶)، و پولس برای نشان دادن فیض خدا در زندگی ایماندار او را مثال می‌زند (غلاطیان ۴: ۲۱-۳۱).

اشک‌های ابراهیم (پیدایش ۱: ۲۳ و ۲). در دوران شبانی‌ام در کلیسا، اغلب می‌شنیدم که مردم مهربان از روی ناآگاهی وقتی به اقوام و دوستان داغ‌دیده خود می‌رسیدند، می‌گفتند: «خوب، دیگر گریه نکن!» این نصیحت بی‌ارزش است، چون خدا طوری ما را خلق کرده که بتوانیم گریه کنیم، و او می‌خواهد که ما اشک بریزیم. حتی عیسی گریست (یوحنا ۱۱: ۳۵). گریه یکی از هدایای خداست برای شفای قلب‌های شکسته به هنگام از دست دادن عزیز. پولس رسول به ایمانداران تسالونیکی نگفت که گریه نکنند، بلکه به آنها گفت مانند بی‌ایمانان «که امید ندارند» ماتم نکنند (اول تسالونیکیان ۴: ۱۳-۱۸). اندوه ایماندار باید با غم گناهکار فرق داشته باشد.

ابراهیم زنش را دوست داشت، و مرگ او برایش دردناک بود. او عشق و اندوه خود را با گریه‌اش نشان داد. این نخستین بار در کتاب مقدس است که از گریه سخن به میان آمده است. اشک‌ها تا روزی که خدا در جلال آن را پاک کند، تمام نخواهد شد (مکاشفه ۴: ۲۱). ابراهیم مرد ایمانداری بود، و به هیچ وجه گریه‌اش را دلیل کم‌ایمانی‌اش نمی‌دانست.

ساره در ایمان مرد (عبرانیان ۱۱: ۱۱ و ۱۳)، بنابراین ابراهیم می‌دانست که او در آغوش خداوند است. در عهد عتیق، خیلی‌کو از زندگی پس از مرگ سخن به میان آمده است، ولی قوم خدا می‌دانستند که وقتی بمیرند خدا آنها را می‌پذیرد (مزمور ۷۳: ۲۴).

ونس هاوئر فقید زنی به نام سارا داشت. چیزی از مرگ زودرس این زن نگذشته بود که من خود را به دکتر هاوئر در دانشگاه کتاب مقدس مودی رساندم تا به او تسلیت بگویم. گفتم: «خیلی متأسفم که همسرت را از دست دادی.» لبخندی زد و گفت: «پسرم وقتی می‌دانی چیزی کجا است، یعنی اینکه آن را گم نکرده‌ای.»

برای ایماندار "غیبت از بدن" یعنی بودن در "حضور خدا" (فیلیپیان ۱: ۲۱-۲۳؛ دوم قرنتیان ۵: ۱-۸)، بنابراین مسیحیان به هنگام مرگ ترس ندارند. «بنویس که از کنون خوشحالند مردگانی که در خداوند می‌میرند... بلی، تا از زحمات خود آرامی یابند و اعمال ایشان از عقب ایشان می‌رسد» (مکاشفه ۱۴: ۱۳).

مرگ انسان شرور به وضوح در ایوب فصل ۱۸ شرح داده شده، و واقعاً چه تصور هولناکی است! وقتی شخصی مفسد می‌میرد، مثل این است که چراغی خاموش شود (ایوب ۱۸: ۵ و ۶)، یا حیوان یا پرنده‌ای در تله بیفتد (ایوب ۱۸: ۷-۱۰)، یا قاتلی به دام بیفتد (ایوب ۱۸: ۱۱-۱۴) و یا درختی از ریشه کنده شود (ایوب ۱۸: ۱۵-۲۱). وضع شخص چقدر فرق می‌کند وقتی عیسی مسیح او را همچون نجات‌دهنده و همچون "رستاخیز و حیات" پذیرفته باشد (یوحنا ۱۱: ۲۵ و ۲۶؛ دوم تیموتائوس ۱: ۱۰).

شهادت ابراهیم (پیدایش ۲۳: ۳-۶). ما نمی‌توانیم برای همیشه در سوگ عزیزمان بمانیم؛ زمانی می‌رسد که باید مرگی را که اتفاق افتاده بپذیریم، زندگی خود را پی گیریم و وظائف خود را نسبت به افراد زنده و مرده انجام دهیم. ابراهیم تبعه این دنیا نبود و ملکی نداشت (عبرانیان ۱۱: ۱۳) لذا برای دفن همسرش درخواست زمین کرد. واقعیت امر این

بود که تمام آن سرزمین متعلق به ابراهیم بود، زیرا خدا آن را به او داده بود، ولی قبولاندن این موضوع دیگران امر ساده‌ای نبود.

امروزه نیز فرزندان خدا همچون ابراهیم در این دنیا "غریب و بیگانه" هستند (اول پطرس ۱: ۱، ۲: ۱۱). ما در "خیمه" ساکنیم (دوم قرنتیان ۵: ۱-۸) و روزی که بسوی جلال حرکت کنیم این خیمه برچیده خواهد شد. وقتی پولس می‌نویسد: «زمان رحلتم فرا رسیده است» (دوم تیموتائوس ۴: ۶)، اصطلاح نظامی بکار می‌برد که به معنی "چادر را جمع کردن و حرکت کردن" است. بدن ما موقتی است و روزی بدنی پر جلال همچون بدن مسیح دریافت خواهیم کرد (فیلیپیان ۳: ۲۰ و ۲۱؛ اول یوحنا ۳: ۱-۳).

مردم سرزمین کنعان ابراهیم را "رئیس خدا" می‌خواندند (پیدایش ۶: ۲۳). او شهادت خوبی در بین آنها داشت، و به او احترام می‌گذاشتند. هر چند که این دنیا محل زندگی دایمی ما نیست و ما رهگذری بیش نیستیم، اما باید مواظب شهادت خود در میان گناهکاران باشیم (اول تسالونیکیان ۴: ۱۲؛ کولسیان ۴: ۵؛ اول پطرس ۲: ۱۱). این حتیان خدای ابراهیم را پرستش نمی‌کردند، ولی برای ابراهیم و ایمانش احترام بسیاری قائل بودند. آنها یکی از آرامگاه‌های خود را در اختیار او گذاشتند (پیدایش ۶: ۲۳) ولی ابراهیم قبول نکرد.

چه عالی است که فرزندان خدا حتی به هنگام عزاداری نیز بتوانند شهادتی قوی برای بی‌ایمانان بجای نهند. عزاداری و بروز دادن غم چیزی طبیعی است، ولی داشتن شادی و آرامش در وسط غم از فیض خارق‌العاده خداست. گناهکاران فرقتش را می‌بینند و این فرصت خوبی به ما می‌دهد که به دیگران خبر خوش نجات را برسانیم.

روش ابراهیم (پیدایش ۱۶-۷: ۲۳). در شرق قدیم، داد و ستدها در نزدیکی دروازه شهر (پیدایش ۱۰: ۲۳) جایی که مردم می‌توانستند

شاهد باشند انجام می‌گرفت (پیدایش ۷:۲۳). سر قیمت جنس معمولاً زیاد چانه می‌زدند، چرب‌زبانی و تعارف می‌کردند و حقیقت را وارونه نشان می‌دادند. همه این شگردها ریشه در طمع داشت. ولی ابراهیم صادقانه درخواستش را در میان گذاشت: او مایل بود غار مکفلیه را از عفرون که آن روز میان جماعت بود، بخرد. مطابق رسم تعارف شرقی‌ها، عفرون می‌خواست نه تنها غار بلکه تمام زمینی را نیز که غار در آن بود، به ابراهیم بدهد. البته این یک تعارف بود، چون هیچ دلش نمی‌خواست آن ملک گرانبه‌ای را مفت از دست بدهد، مخصوصاً به مرد ثروتمندی چون ابراهیم. ابراهیم از پاسخ عفرون دو واقعیت در یافت: عفرون اهل معامله بود، اما می‌خواست کل ملک را بفروشد نه فقط غار را.

عفرون ابراهیم را غافلگیر کرده بود، و ابراهیم این را دریافته بود. خاکسپاری ساره را نمی‌شد به تعویق انداخت، و چیزی که ابراهیم نیاز داشت همان ملکی بود که عفرون صاحبش بود. بنابراین ابراهیم موافقت کرد هم غار و هم تمام زمین را بخرد، حتی قبل از اینکه عفرون قیمت را اعلان کند. این واقعاً یعنی زندگی با ایمان! قیمتی که عفرون اعلان کرد بیش از ارزش واقعی زمین بود، ولی ابراهیم آن را پرداخت و صاحب ملک شد.

در اعمال رسولان ۷:۱۵ و ۱۶، استیفان می‌گوید که ابراهیم ملک را از حمور خرید؛ آن ملک نیز نه در حبرون (پیدایش ۱۹:۲۳) بلکه در شکیم واقع بود. این با آنچه در پیدایش خواندیم تناقض دارد. پیداست که در اینجا دو محل مختلف مطرح است. احتمال دارد ابراهیم محلی دیگر نیز برای دفن در شکیم از حمور خریده باشد، و سال‌ها بعد یعقوب آن را بازخرید کرده باشد (پیدایش ۱۸:۳۳ و ۱۹). ابراهیم و

اسحاق و یعقوب مرتب در حال تغییر مکان بودند و برای اهالی آن سرزمین مشکل بود که پرونده درستی از آنها و املاکشان داشته باشند. در معاملاتمان با مردم دنیوی، باید صداقت داشته باشیم و شهادتمان برای خداوند مهمتر از سود مالی باشد. ابراهیم می‌دانست که عفرون با او به نیرنگ رفتار کرده، ولی حاضر نشد تن به خفت چانه زدن دهد، هر چند مردم شرق این رسم را دوست داشتند.

مقبره ابراهیم (پیدایش ۲۳: ۱۷-۲۰). عبارت کلیدی این فصل "مرده مرا دفن کنم" است. ساره فوت کرده بود، و ابراهیم برای بدن او احترام قایل بود و می‌خواست مراسم تدفین آبرومندانه‌ای برگزار کند. این رسم مردم خداپرست در سراسر کتاب مقدس است. نه در عهدعتیق و نه در عهدجدید مردم مردگان خود را نمی‌سوزاندند و به خاکستر تبدیل نمی‌کردند. بدن مرده را می‌شستند و به آن مواد خشبو می‌زدند و در پارچه تمیزی می‌پیچیدند و به خاک می‌سپردند و یا در غار می‌نهادند. هر چند در برخی اوضاع خاص ممکن است سوزاندن بدن بهتر باشد، ولی مسیحیان معمولاً ترجیح می‌دهند بدن را دفن کنند.

وقتی ابراهیم غار مکفلیه را برای تدفین بدن ساره خرید؛ با این کار در واقع در حضور کسانی که آنجا بودند حرکتی مبتنی بر ایمانی کرد. او بدن ساره را به محل سکونت سابقشان در اور نبرد، بلکه در سرزمینی که خدا به او و نسلش داده بود دفن کرد. او نسبت به بدن مرده ساره بی‌اعتنا نبود، بلکه با در نظر گرفتن رستاخیز موعود، مراسم دفن شایسته‌ای برایش بجا آورد. وقتی خدا ما را نجات می‌دهد، تمام وجود ما را نجات می‌دهد، نه فقط "روح" را. بدن آینده‌ای دارد، و دفن بدن نشانگر ایمان ماست به بازگشت مسیح و رستاخیز بدنی.

لازم به تذکر است که رستاخیز به معنی "دوباره‌سازی" نیست. خدا خاک بدن مرده ما را نمی‌گیرد تا آن را دوباره به صورت اولیه

درآورد. خدا قول داده که به ما بدن جدیدی بدهد! در اول قرن‌تینان ۱۵:۳۵-۳۸، پولس توضیح می‌دهد که میان بدن کهنه و بدن تازه تداومی وجود دارد، نه انطباق.

او برای نشان دادن این معجزه، کاشتن دانه را مثال می‌زند. دانه می‌میرد و می‌پوسد، ولی از آن گلی زیبا یا نوعی گیاه به‌وجود می‌آید. تداوم در کار خواهد بود نه تطابق: همان دانه‌ای که کاشته شد از خاک بیرون نمی‌آید، آنچه بیرون می‌آید از آن دانه‌ای است که کاشته شده بود. مراسم دفن مسیحی اعتقاد ما را برای رستاخیز آینده نشان می‌دهد.

وقتی به انتهای کتاب پیدایش برسیم متوجه خواهیم شد که مقبره ابراهیم پر است. اول ساره آنجا دفن شد بعد ابراهیم، اسحاق، ربکا و لیه (پیدایش ۴۹:۲۹-۳۱)، سپس یعقوب نیز به آنها اضافه شد (پیدایش ۵۰:۱۳). پیدایش با یک مقبر پر پایان می‌پذیرد، ولی چهار انجیل با قبر خالی پایان می‌یابند! مسیح بر مرگ غالب آمده و نیش آن را خنثی کرده است (اول قرن‌تینان ۱۵:۵۵-۵۸). به سبب این پیروزی، ما دیگر لازم نیست از مرگ یا قبر هراسان باشیم.

ابراهیم تمام آن سرزمین را صاحب بود، ولی تنها مکانی که قانوناً به او تعلق داشت، همین مقبره بود. اگر مسیح خداوند در دوران زندگی ما بازگشت نکند که ما را قبل از اینکه بمیریم به آسمان برد، تنها چیزی که هر یک از ما در این دنیا دارا خواهیم بود، قطعه زمینی در قبرستان است! ما با خود چیزی نخواهیم برد، ولی می‌توانیم آن را پیشاپیش به آسمان بفرستیم، و این زمانی است که از دارایی خود در ملکوت خدا سرمایه‌گذاری کنیم (متی ۶:۱۹-۳۴). اگر با ایمان زندگی کنیم، می‌توانیم با ایمان نیز بمیریم، و هرگاه با ایمان بمیریم، آینده درخشانی خواهیم داشت.

در نوامبر ۱۸۵۸، میسیونری به نام جان پتن عازم جزایر "ونواتو" در اقیانوس آرام شد تا به مردم آنجا خدمت کند. در دوازدهم فوریه ۱۸۵۹ صاحب پسری شد، و در سوم مارس همان سال همسرش فوت کرد. هفده روز بعد نیز پسرش در گذشت. پتن درباره این موضوع گفته است: «اگر مسیح و گروه ایماندارانی که او در آنجا به من داد نبودند، دیوانه می‌شدم و به آن قبر منزوی می‌رفتم و همانجا در کنارش می‌مردم».

ولی ما همچون کسانی که امید ندارند ماتم نمی‌کنیم! «ما را به‌وساطت برخاستن عیسی مسیح از مردگان از نو تولید نمود برای امید زنده» (اول پطرس ۱: ۳)، تا «آن امید مبارک و تجلی جلال خدای عظیم و نجات‌دهنده خودمان عیسی مسیح را انتظار کشیم» (تیتوس ۲: ۱۳).

۲- مرگ پاتریارخ (پیدایش ۲۵: ۱-۱۱)

وقتی شخصی فوت می‌کند، رسم بر این است که نخست زندگی‌نامه‌اش خوانده می‌شود، و پس از مراسم خاکسپاری وصیت‌نامه‌اش قرائت می‌گردد. بیایید برای ابراهیم نیز همین روش را در پیش گیریم.

زندگی‌نامه ابراهیم (پیدایش ۲۵: ۱ و ۸). او "کامیاب از دنیا رفت"، همانطور که خداوند به او قول داده بود (پیدایش ۱۵: ۱۵). با خدا یک قرن راه رفته بود (پیدایش ۴: ۱۲) و "دوست خدا" بود (یعقوب ۲: ۲۳). اگر شخص برکت خدا را در زندگی دارا باشد، "کامیاب" از دنیا خواهد رفت (امثال ۱۶: ۳۱). او می‌تواند علی‌رغم ضعف بدن و تحلیل رفتن نیروی جسمی‌اش، از حضور خدا برخوردار باشد و باقی عمر را صرف انجام اراده او بکند (دوم قرن‌تیان ۴: ۱۶-۵: ۸).

ابراهیم نیز مانند ساره که پیش از او دار فانی را بدرود گفته بود، "در ایمان فوت کرد". ابراهیم در این دنیا به مدت صد سال "غریب و بیگانه" بود. او که دایم در جستجوی سرزمین آسمانی بود اینک به آرزویش رسیده است (عبرانیان ۱۱: ۱۳-۱۶). زندگی او راحت نبود، ولی هر روز در ایمان گام برمی‌داشت و خداوند او را هدایت می‌کرد. هرگاه ابراهیم مرتکب اشتباه می‌شد، به سوی خدا بازگشت می‌کرد و باز به پیش می‌رفت، و خدا نیز آغازی نوین به او می‌بخشید.

او در ضمن "در کمال پیری" فوت کرد (پیدایش ۲۵: ۸). این نه تنها به کمیت سن بلکه بیشتر به کیفیت عمر اشاره دارد. جمیز استراهن اصطلاح کمال پیری را چنین ترجمه می‌کند: «از زندگی راضی». ابراهیم که تا آخر عمر در حال رشد و ثمر دادن بود، کاملاً در قالب تعریفی که در مزمور ۹۲: ۱۲-۱۵ از سن پیری شده، می‌گنجد. واقعاً چه کم هستند کسانی که چون به سن پیری می‌رسند هنوز از شادابی و رضایت خاطر برخوردار باشند! غالباً اشخاص پیر وقتی به گذشته می‌نگرند، احساس پشیمانی دارند، وقتی به آینده نظر می‌کنند احساس ترس می‌کنند، و وقتی به اطراف نظر می‌افکنند، شکوه و شکایت سر می‌دهند.

شخص‌ناشناسی گفته است من ترجیح می‌دهم بالای تپه باشم تا زیر آن (یعنی ترجیح می‌دهم پیر باشم تا بمیرم). اما برای کسی که به عیسی مسیح ایمان دارد و با کلام خدا زندگی می‌کند، مرگ نمی‌تواند تهدیدی باشد. سن پیری می‌تواند تجربه غنی در خداوند باشد و فرصت عالی فراهم آورد تا شخص مسیح را به نسل بعدی معرفی کند (مزمور ۱۳: ۴۸ و ۱۴، ۷۸: ۵-۷). سپس وقتی زمان مرگ فرا رسد، شخص ایماندار اطمینانی سرشار از شادی به ملاقات مسیح خواهد رفت.

خداوند به ابراهیم اطمینان داده بود که "در آرامش" خواهد مرد (پیدایش ۱۵:۱۵)، و همینطور هم شد. شاعر ویلزی، دیلان توماس چنین می‌نویسد: «آدم سالخورده می‌سوزد و هذیان می‌گوید»، ولی نگرش مسیحی به پیری و مرگ غیر از این است. ابراهیم با ایمان نجات پیدا کرده بود (پیدایش ۱۵:۶)، بنابراین با خدا آرامش داشت (رومیان ۱:۵). او در راه عدالت گام برداشته بود، پس از آرامش خدا برخوردار بود (اشعیا ۳۲:۱۷). خدایی که یک قرن راهنمای او بوده است، حال در آخر عمرش هرگز او را ترک نخواهد گفت (پیدایش ۴:۴۶).

این یک اصل زندگی است که اگر کسی بخواهد موفقیت کسب کند، باید کوشش کند؛ به همین ترتیب، کسی در پیری کامیاب خواهد شد که از جوانی برای آن کوشیده باشد. این اندرزی است که سلیمان در جامعه فصل ۱۲ می‌دهد. او به ذکر مشکلات غیرقابل اجتناب زمان پیری می‌پردازد، ولی همچنین تأکید می‌کند که زندگی خداپسندانه‌ای که در عنفوان جوانی آغاز شده باشد، سرمایه‌گذاری است که در پیری و مرگ سود عظیمی در بر خواهد داشت.

اصطلاح «به قوم خود ملحق شد» (پیدایش ۸:۲۵) بدین معنا نیست که «در مقبره خانوادگی دفن شد»، چون تنها بدن ساره در مقبره خانوادگی به خاک سپرده شده بود. این اولین بار است که این اصطلاح در کتاب مقدس آمده است، و معنی آن این است که شخص به قلمرو مردگان می‌رود که اشاره‌ای است به سرنوشت روح و ربطی به موقعیت بدن ندارد (یعقوب ۲:۲۶). کلمه عبری که برای قلمرو مردگان (عالم اموات) در عهدعتیق بکار رفته، "شئول" است، معادل یونانی آن در عهدجدید، "هایس" است. منظور "خانه" موقت روح‌های مردگان است که منتظر روز قیامت هستند (مکاشفه ۲۰:۱۱-۱۵).

خانه جاودانی نجات‌یافتگان آسمان یا بهشت است، و خانه جاودانی گناهکاران نجات‌نیافته جهنم. طبق لوقا ۱۶:۱۹ این مکان موقت شئول یا هادس از دو بخش تشکیل شده است و یک ورطه بزرگ آنها را از هم مجزا می‌کند، و اینکه نجات‌یافتگان در مکانی متبارک (فردوس) هستند در حالی که گناهکاران نجات‌نیافته در مکانی پر از درد. احتمال دارد که عیسی مسیح به هنگام صعودش فردوس را خالی از سکنه کرده و کسانی را که در آنجا بودند با خود به جلال آسمان برده باشد (افسیان ۸:۴-۱۰). اما بخش دیگر هادس در روز قیامت، پیش از داوری در پای "تخت بزرگ سفید" خالی خواهد شد (مکاشفه ۱۱:۲۰-۱۵). "هادس" (عالم مردگان) زندان موقت نجات‌یافتگان است، و جهنم تبعیدگاه ابدی آنان.

هر کس، یک روز «به قوم خود ملحق خواهد شد». اگر در این زندگی قوم خدا قوم آن شخص بوده باشند، بعد از مرگ نیز به اتفاق آنان در مکانی خواهد بود که اکنون عیسی مسیح در حال تهیه آن است (یوحنا ۱۴:۱-۶). اما اگر خانواده مسیحی قوم آن شخص نباشند، او با قومی که به جهنم می‌روند همراه خواهد بود (مکاشفه ۸:۲۱ و ۲۷). خوب است هر کس از هم اکنون وضع خود را مشخص کند، زیرا بهشت و جهنم هر دو ابدی است.

وصیت‌نامه ابراهیم (پیدایش ۱:۲۵-۶). ابراهیم ثروت دنیوی خود را برای خانواده‌اش گذاشت و ثروت روحانی‌اش را برای تمام جهان، یعنی برای کسانی که به مسیح ایمان می‌آورند. وقتی خداوند قدرت بدنی ابراهیم را برای تولید اسحاق تجدید کرد، دیگر آن قدرت را پس نگرفت، و ابراهیم توانست بار دیگر ازدواج کند و تشکیل خانواده دهد. اما او میان این شش پسر جدید و اسحاق فرق قایل بود، زیرا اسحاق برگزیده خدا برای پیشرد و عده او بود. فرزندان

قطره هدایایی دریافت کردند اما اسحاق ارثیه و برکات عهد را صاحب شد.

تمام کسانی که به عیسی مسیح ایمان آورده‌اند، «همچون اسحاق فرزندان وعده» هستند (غلاطیان ۴:۲۸). به عبارت دیگر ما نیز سهمی از وصیت‌نامه ابراهیم داریم! او برای ما چه چیز به ارث گذاشت؟

نخست ابراهیم برای ما یک شهادت علنی نجات توسط ایمان به جا نهاد. پولس نمونه ابراهیم را در رومیان ۱:۴-۵ نقل می‌کند و آن را به تجربه وی در پیدایش ۱۵ ربط می‌دهد. ابراهیم ممکن نیست با رعایت شریعت نجات یافته باشد، زیرا هنوز شریعتی داده نشده بود. و نیز امکان نداشت با مراسم ختنه نجات پیدا کرده باشد، چون خدا او را سال‌ها پیش از اینکه ختنه شود، عادل شمرده بود. ابراهیم نیز مانند هر کس دیگری که نجات دارد، با ایمان و تنها با ایمان نجات یافته بود (عبرانیان ۱۱؛ غلاطیان ۳).

ابراهیم همچنین برای ما نمونه‌ای از یک زندگی امین به ارث گذاشته است. یعقوب در رساله خود از ابراهیم یاد می‌کند تا نشان دهد که چقدر مهم است که ما در عمل ایمان خود را ثابت کنیم (یعقوب ۲:۱۴-۲۶). هر جا ابراهیم می‌رفت، خیمه می‌زد و قرانگاهی می‌ساخت، و بدین وسیله به مردم آن سرزمین نشان می‌داد که او خدای حقیقی زنده را می‌پرستد. وقتی اسحاق را روی قربانگاه به خدا تقدیم نمود، ایمان و محبت خود را به خدا ثابت کرد. او با اعمال نجات نیافت، ولی با اعمال ایمان خود را به ثبوت رسانید.

از ابراهیم می‌آموزیم که چگونه در ایمان گام برداریم. البته او گهگاهی در ایمانش می‌لغزید، ولی روش کلی زندگی او نشان از ایمان او به کلام خدا داشت. «با ایمان بود که ابراهیم ... اطاعت کرد»

(عبرانیان ۸:۱۱). چارلز اسپرجن می‌گوید: «اساس و عصاره ایمان این است: افکندن خود بر وعده‌ها».

آهنگساز و رهبر ارکستر فقید، لئونارد برنستاین، یک بار به خبرنگاری گفت: «من به هر چیزی ایمان دارم، به هر چه که هر کس ایمان دارد، چون من به مردم ایمان دارم. به عبارت دیگر من به خود ایمان، ایمان دارم».

اما "ایمان به ایمان" غیر از ایمان به خدا است، زیرا پایه و اساسی ندارد. چنین ایمانی روی شن بنا شده (متی ۷:۲۴-۲۷). ایمان واقعی واکنش مطیع ما است به کلام خدا. خدا سخن می‌گوید، ما می‌شنویم و ایمان می‌آوریم، و به آنچه گفته عمل می‌کنیم. ابراهیم و ساره به وعده خدا متکی شدند و خدا ایمان آنان را پاداش داد.

ابراهیم به تمام دنیا قوم یهود را هدیه داد. توسط یهودیان است که ما به شناخت خدای حقیقی، کلام خدا و نجات خدا دسترسی پیدا کرده‌ایم (یوحنا ۴:۲۲). من نمی‌توانم بفهمم چرا برخی نسبت به یهودیان تا این حد خصومت دارند، زیرا یهودیان خدمات زیادی به جهانیان کرده‌اند و در این دنیا رنج فراوان دیده‌اند. جای تأسف است که یهودیان گمان می‌کردند صرفاً تعلق به ابراهیم باعث نجاتشان می‌شود (متی ۷:۳-۱۲؛ یوحنا ۸:۳۳-۵۹). البته آنان چندان فرقی با غیریهودیان بی‌ایمان ندارند که گمان می‌کنند با ایمان والدینشان می‌توانند نجات بیابند (یوحنا ۱:۱-۱۳).

و سرانجام به خاطر ابراهیم ما نجات‌دهنده‌ای داریم. در اولین آیه عهدجدید (متی ۱:۱)، نام ابراهیم در کنار نام داود و عیسی مسیح آمده است! خدا با ابراهیم عهد بست که توسط او تمام دنیا برکت خواهد یافت (پیدایش ۱۲:۱-۳)، و او به آن وعده وفا کرد. مسئله اینجا است که کلیسا به جهانیان نمی‌گوید که عیسی مسیح «براستی نجات‌دهنده عالم

است» (یوحنا ۴:۴۲). ما خبر خوش را برای خود نگاه می‌داریم در صورتی که باید تلاش کنیم تا آنجا که می‌توانیم آن را به گوش تمام مردم عالم برسانیم.

در نقشه عظیم نجات خدا فقط یک ابراهیم و ساره می‌تواند باشند، اما ما نیز باید سهم خود را در انجام اراده خدا به جا آوریم (افسیان ۲:۱۰). امروز با توجه به ارث روحانی خود، در حال نوشتن زندگی‌نامه و وصیت‌نامه خود هستی. امروز آماده می‌شوی تا آخرین مرحله سفر خود را طی کنی.

آیا آمادگی کامل داری؟ آیا در ایمان زندگی می‌کنی؟ اگر در ایمان زندگی می‌کنی، پس همچون ابراهیم مطیع باش.

سوالاتی برای کمک به مطالعه

آغازی نوین

(پیدایش ۱۱:۲۷-۱۲:۹)

- ۱- چرا خدا ابراهیم را برگزید؟
- ۲- ایمانداران امروز چه سرمشقی می‌توانند از زندگی ابراهیم بگیرند؟
- ۳- ایمان واقعی بر چه پایه‌ای بنا شده است؟
- ۴- خدا به ابراهیم چه وعده‌ای داد؟
- ۵- چه وعده‌هایی خدا به ما داده است؟
- ۶- در چه مواردی ابراهیم در اطاعت کامل از خدا قصور ورزید؟
- ۷- ابراهیم چگونه اعتمادش را به خدا نشان داد؟
- ۸- از واکنش ابراهیم نسبت به خدا چه درسی می‌توان آموخت؟
- ۹- در چه بخشی از زندگی خود، نیاز به ایمانی بیشتر به خدا دارید؟
- ۱۰- چگونه می‌توان ایمان را تقویت کرد؟

خشکسالی، گله‌داری و درگیری

(پیدایش ۱۲:۱۰-۱۳:۱۸)

- ۱- «به ایمانی که امتحانش را نداده، نمی‌شود اعتماد و اطمینان کرد». این برای شما چه معنی دارد؟
- ۲- چرا خدا کمی پس از ورود ابراهیم به کنعان، اجازه داد در آن سرزمین خشکسالی پدید آید؟
- ۳- چه آزمایش‌هایی در زندگی داشته‌اید که به پیروزی ختم شده‌اند؟
- ۴- چرا غرور، دشمن زندگی ایمانداران است؟
- ۵- چگونه مشکلات باعث رشد ایمان می‌شود؟
- ۶- «ایمان یعنی زندگی بدون نقشه چیدن». این برای شما چه معنی دارد؟
- ۷- «زندگی پیروزمند مسیحی یک سری آغازهایی نوین دارد» معنی این جمله چیست؟
- ۸- درگیری‌های کلیسایی اغلب چه نتیجه‌ای به بار می‌آورد؟
- ۹- آیا برای شما زندگی «به ایمان، نه به دیدار» آسان است یا سخت؟ چرا؟
- ۱۰- در زندگی شما خدا چگونه اوضاع، مردم و چیزهای دیگر را بکار برده تا شما را آزمایش کند و شخصیتی بهتر از شما بسازد؟

غلبه ایمان

(پیدایش ۱۴)

- ۱- «بدون چالش (مبارزه طلبی) رشد میسر نیست». در زندگی مسیحی این مطلب به چه معنی است؟
- ۲- چرا خدا اجازه داد که لوط اسیر جنگی شود؟
- ۳- از چه راه‌هایی خدا امروزه مسیحیان را تأدیب می‌کند؟
- ۴- ابراهیم از دنیا جدا بود ولی نه منزوی. مسیحیان در دنیای امروز چگونه می‌توانند مانند ابراهیم باشند؟
- ۵- ایمانداران تا چه حد می‌توانند در «کارهای اجتماعی» شرکت کنند و نمک جهان باقی بمانند و خاصیتشان را از دست ندهند؟
- ۶- ایمان ما چگونه غلبه‌ای است «که دنیا را مغلوب کرده است»؟
- ۷- چرا امروزه کلیسای خدا آن سپاهی نیست که باید باشد؟
- ۸- چه مثال‌های امروزی می‌توانید ذکر کنید از مواردی که هر چند "قانونی" هستند ولی برای ایمانداران مسیحی غیراخلاقی محسوب می‌شوند؟
- ۹- «نمی‌شود هم خادم خدا بود و هم در پی کسب شهرت در دنیا». آیا با این عقیده موافقید یا مخالف؟ چرا؟
- ۱۰- آیا اعتقاد دارید که مسیحیان باید ده یک بدهد؟ توضیح بدهید.

شب تاریک روح انسان

(پیدایش ۱۵)

- ۱- «ایمانی که بر ترس غلبه می‌کند ایمان به کلام خداست نه ایمان به احساسات». آیا با این موافقت؟ چرا؟
- ۲- فکر می‌کنید منظور نویسنده کتاب از این جمله چیست: «زندگی شما به اندازه ایمان شما بزرگ است»؟
- ۳- فرق میان محافظت و امنیتی که دنیا وعده می‌دهد و آنکه خدا وعده می‌دهد چیست؟
- ۴- «خواست خدا باید به روش خدا و در وقت خدا انجام گیرد». چرا گاهی قبول این موضوع برای مسیحیان سخت است؟
- ۵- چرا پیدایش ۶:۱۵ چنین آیه مهمی در کتاب مقدس می‌باشد؟
- ۶- بزرگترین نیاز ابراهیم چه بود؟ بزرگترین نیاز ما چیست؟
- ۷- ما چگونه پارسا (عادل) محسوب می‌شویم؟
- ۸- چه چیز غیر عادی در "مراسم عهد بستن" در پیدایش ۹:۱۵-۱۷ وجود داشت؟
- ۹- کدام یک از وعده‌های کتاب مقدس بیش از همه مایه آرامش شما گردیده است؟ توضیح دهید.

فصل پنجم

خطر راه‌های فرعی

(پیدایش ۱۶)

- ۱- چرا خدا آنقدر صبر کرد تا به ابراهیم و ساره پسری بدهد؟
- ۲- کدام شخصیت‌های کتاب مقدس صبر کردند تا خداوند اراده‌اش را در زندگی‌شان انجام دهد.
- ۳- کدام شخصیت‌های کتاب مقدس مانند ابراهیم عمل کردند و بجای اینکه منتظر خدا بمانند خودشان دست بکار شدند؟
- ۴- چرا بعضی اوقات مانند ساره، در مورد نقشه آشکار خدا به حدس و گمان متوسل می‌شویم؟
- ۵- وقتی ابراهیم و ساره سعی کردند از خدا پیشی گیرند، چه نتیجه‌ای گرفتند؟
- ۶- چگونه خدا محبت و فیض خود را شامل حال هاجر کرد؟
- ۷- «تأخیر امری از جانب خدا بدین معنی نیست که خدا آن امر را رد کرده است». چرا پذیرفتن این حقیقت اغلب سخت است؟
- ۸- آیا شما نیز معتقدید که «فیض خدا بسیار بزرگتر از گناه بشر است و وقتی بشر بدترین کار را می‌کند خدا می‌تواند بهترین کار را در مقابل آن انجام دهد». مثالی غیر از مثال ابراهیم ذکر کنید.
- ۹- شیطان چگونه می‌تواند بی‌طاقتی ما را بکار گیرد و از ما ایماندارانی بی‌ثمر بسازد؟
- ۱۰- آیا در زندگی خود با "تأخیر الهی" روبرو هستید؟ چگونه؟

چه چیز در یک اسم وجود دارد؟

(پیدایش ۱۷)

- ۱- آیا معنی اسم خود را می‌دانید؟ شرح دهید.
- ۲- یکی از اسامی خدا "قادر مطلق" (الشدای) است. واکنش شما نسبت به این اسم چیست؟
- ۳- چرا خدا این اسم خود را در چنین موقعیتی به ابراهیم ظاهر ساخت؟
- ۴- ختنه چه اهمیتی داشت؟
- ۵- امروزه نقش روح القدس در "ختنه روحانی" ما چیست؟
- ۶- از چه لحاظ ساره الگوی خوبی برای زنان ایماندار است؟
- ۷- «وقتی خدا آینده‌ای درخشان برای شما تدارک می‌بیند، خودتان را درگیر گذشته نکنید». این برای شما چه معنی دارد؟
- ۸- چرا خدا به اسماعیل اسم جدیدی نداد؟
- ۹- وقتی کسی مسیحی می‌شود، آیا طبیعت کهنه او از بین می‌رود؟ توضیح دهید.
- ۱۰- عیسی فرمود: «پدر شما ابراهیم شادی کرد بر اینکه روز مرا ببیند و دید و شادمان گردید». منظور عیسی چه بود؟

چنانکه از میان آتش

(پیدایش ۱۸ و ۱۹)

- ۱- اگر نتوانیم برای خداوند برکت باشیم، نخواهیم توانست به دیگران برکت برسانیم». این در مورد انگیزه ما برای خدمت مسیحی چه می‌گوید؟
- ۲- چرا مهمان‌دوستی نقش مهمی در خدمت مسیحی دارد؟
- ۳- دعا چه نقشی در خدمت به مردم نجات‌نیافته دارد؟
- ۴- ابراهیم با شفاعت کردن برای سدوم و عموره چه رفتاری نشان داد؟
- ۵- خدا به ابراهیم گفت سدوم و عموره را نجات خواهد داد اگر ده ایماندار آنجا پیدا شوند. آیا لوط می‌توانست باعث نجات این شهرها شود؟ چگونه؟
- ۶- «قلب لوط حتی قبل از ورودش به سدوم در آنجا بود». این چه معنی دارد؟
- ۷- واکنش دامادهای لوط نسبت به هشدار وی، چه چیزی درباره شخصیت آنان نشان می‌دهد؟
- ۸- زندگی لوط چه درس عبرت و هشدار است برای ایماندارن امروز؟
- ۹- فیض خدا به چه شکل در این داستان نشان داده شده است؟
- ۱۰- آیا بشارت دادن به مردم بی‌ایمان امروز، از بشارت دادن به مردم سدوم و عموره آسانتر است یا سخت‌تر؟

ابراهیم در مقام همسایه

(پیدایش ۲۰، ۲۱: ۲۲-۳۴)

- ۱- چرا کتاب مقدس از گناهان و شکست‌های مردان و زنان خدا سخن می‌گوید؟ از این چه می‌توانیم بیاموزیم؟
- ۲- وقتی ابراهیم به جرار رفت، چگونه زندگی «به دیدار و نه به ایمان» را شروع کرد؟
- ۳- چارلز اسپرجن می‌گوید: «خدا اجازه نمی‌دهد فرزندانش با موفقیت گناه کنند». منظورش چیست؟
- ۴- ابراهیم با گفتن یک دورغ چه چیز را از دست داد؟
- ۵- تکرار دورغ ابراهیم، سال‌ها بعد از او، توسط اسحاق، چه درسی در مورد شخصیت والدین به ما می‌دهد؟
- ۶- چگونه ابراهیم توانست نقش صلح‌جو را در مسئله چاه بازی کند؟
- ۷- چرا ابراهیم پس از فیصله مسئله چاه درختی کاشت؟
- ۸- ایمانداران چگونه می‌توانند برای نشان دادن آنچه خدا برایشان کرده است، "درخت‌های یادبود" بکارند؟
- ۹- "ال اولام" (خدای ابدی) برای شما چه معنی دارد؟
- ۱۰- این درس در مورد همسایه خوب بودن چه تعلیمی می‌دهد؟

فصل نهم

«زمانی برای گریه، زمانی برای خنده»

(پیدایش ۲۱:۱-۲۱؛ غلاطیان ۴:۲۱-۳۱)

- ۱- خدا چگونه صبر ما را زیاد می‌کند؟
- ۲- اسحاق و اسماعیل به چه شکل نمایشگر روح و جسم هستند؟
- ۳- ابراهیم و ساره چگونه نمادی از ایمان و فیض هستند؟
- ۴- «در زندگی ایماندار زمانی می‌رسد که باید اسباب‌بازی‌ها را تبدیل به ابزار کند». این برای شما چه معنی دارد؟
- ۵- چرا مسیحیان مقید نیستند خود را تابع شریعت کنند؟
- ۶- شریعت برای ما چه فایده‌ای دارد؟
- ۷- تولد اسحاق چگونه هم شادی و هم غم برای ابراهیم به ارمغان آورد؟
- ۸- وقتی خدا از ابراهیم خواست اسماعیل را از خانه بیرون کند، چگونه ابراهیم را آماده می‌ساخت؟
- ۹- هاجر به چه شکل تصویری است از مردم نیازمند دنیا؟
- ۱۰- «ما دست نیاز بسوی خدا بلند می‌کنیم تا آنچه فکر می‌کنیم احتیاج داریم دریافت کنیم به جای اینکه از او بخواهیم چشمانمان را باز کند تا به آنچه که داریم بنگریم». آیا با این جمله موافقید؟ چرا؟

بزرگترین آزمایش ابراهیم

(پیدایش ۲۲)

- ۱- آیا هر سختی در زندگی، آزمایشی است از جانب خدا؟
- ۲- پیش از آنکه خدا از ابراهیم بخواهد اسحاق را قربانی کند، ابراهیم چه آزمایشهایی را پشت سر گذاشته بود؟
- ۳- فرق میان آزمایش و وسوسه چیست؟
- ۴- آیا خدا همه ایمانداران را آزمایش می‌کند؟ چرا؟
- ۵- «توجه کردن به وعده‌ها، و نه به توضیحات»، چه معنی برای ایمانداران دارد؟
- ۶- به هنگام آزمایش معمولاً اولین فکری که به مغزمان خطور می‌کند چیست؟ اولین فکر درست چه باید باشد؟
- ۷- داستان ابراهیم و اسحاق در کوه موریا، به چه شکل نمادی است از مرگ جانبازانه عیسی برای ما؟
- ۸- فرق بزرگ میان این داستان و واقعه مرگ عیسی چیست؟
- ۹- "یهوه بیره" برای شخص شما چه مفهومی دارد؟
- ۱۰- آیا تا به حال توسط خدا در آزمایش قرار گرفته‌اید؟ آیا الان در آزمایش هستید؟ آنچه از این آزمایش فرا گرفته‌اید با دیگران در میان بگذارید.

عروس می آید!

(پیدایش ۲۴)

- ۱- چرا داستان زن گرفتن اسحاق این چنین مهم است؟
- ۲- این داستان در مورد انتخاب همسر، چه درسی برای ایمانداران دارد؟
- ۳- آن عروسی که خدا برای پسرش مهیا ساخته است کیست؟ توضیح دهید.
- ۴- ابراهیم چگونه خادمش را تشویق به انجام کاری کرد که به نظر غیرممکن می رسید؟
- ۵- این خادم از چه نظر سرمشقی است برای مسیحیان امروز؟
- ۶- حتی پیش از اینکه خادم دعایش را به پایان برساند، خدا پاسخ داد. آیا چنین چیزی برای شما نیز اتفاق افتاده است؟ توضیح دهید.
- ۷- خادم ابراهیم به چه شکل نمادی است از این واقعیت که ما باید در هر کاری که به ما سپرده شده، بهترین خود را ارائه دهیم.
- ۸- ربکا چگونه نمونه خوبی است از این واقعیت که ما باید در هر کاری که به ما سپرده شده، بهترین خود را ارائه دهیم.
- ۹- چه شباهت‌هایی است میان "اسحاق و ربکا" و "مسیح و کلیسا"؟
- ۱۰- واکنش خادم ابراهیم به هنگام ملاقات ربکا، چه درسی برای ما دارد؟

«زمانی برای مرگ»

(پیدایش ۲۳، ۲۵:۱-۱۱)

- ۱- عزاداری ایمانداران چه تفاوتی با عزاداری غیرایمانداران دارد؟
- ۲- مسیحیان چگونه در این دنیا "غریب و بیگانه" هستند؟
- ۳- داد و ستدهای مالی مسیحیان چگونه باید باشد؟ مثالی از تجربه خود ذکر کنید.
- ۴- مراسم دفن مسیحی چگونه اعتقاد ما را برای روز رستاخیز نشان می‌دهد؟
- ۵- مراسم دفن در فرهنگ شما چگونه است؟ آیا این رسم باعث جلال خدا می‌شود؟
- ۶- از چه طرّقی خدا می‌تواند ما را در سن پیری بکار برد؟
- ۷- فرق میان "هادس" (عالم اموات) و جهنم چیست؟
- ۸- «تمام کسانی که به عیسی مسیح ایمان آورده‌اند همچون اسحاق فرزندان وعده» هستند. این برای شما چه معنی دارد؟
- ۹- مسیحیان امروزه چه دینی به ابراهیم دارند؟
- ۱۰- چه می‌خواهید روی سنگ قبر شما نوشته شود؟

«در هر چیز زحمت کشیده، ولی در شکنجه نیستیم، متحیر ولی مأیوس نی؛ تعاقب کرده شده، لیکن نه متروک؛ افکنده شده ولی هلاک شده نی» (۲ قرن‌تیان ۴: ۸-۹).

افرادی که مبارزه کرده و متحمل بارها می‌شوند، بهترین نامزدها جهت دریافت برکات هستند. این همان چیزی است که پولس به قرن‌تیان مأیوس می‌گفت. آنها اغلب خود را تحت زحمات و سردرگمی حس می‌کردند؛ همانگونه که ایمانداران امروزی احساس می‌کنند. ولی خداوند آنها را رها نکرد؛ و او ما را نیز ترک نخواهد کرد. او فرزندان رنج‌دیده خود را آسایش می‌بخشد چون فقط «خدای جمیع تسلیات» قادر است ما را تسلی و تقویت بخشد.

دکتر وارن ویرزبی (Dr. Warren W. Wiersbe)، نویسنده مقیم کالج کورنرستون (Cornerstone) در گراند رپیدز (Grand Rapids)، میشیگان و همچنین پروفیسور ممتاز سخنرانی در دانشکده الهیات باپتیست گراند رپیدز می‌باشد. او شبنانی سه کلیسا، منجمله کلیسای مودی (Moody) در شیکاگو را به عهده داشته است و به عنوان سرپرست کل و معلم کتاب‌مقدس در برنامه بازگشت به کتاب‌مقدس خدمت کرده است.

این کتاب شامل راهنمای مطالعه شخصی و گروهی نیز می‌باشد.